

فهرس مفصل جلد پنجم - مائده آسمانی - مطابق حروف تهجی

صفحه	ردیف الف - شامل نوزده باب از اینقرار:
۱۷ لوح ۱	باب اول - بیان مبارک در باره اینکه آزادی بر سه قسم است
۱۸ لوح ۱	باب دوم - بیان مبارک در باره آقا خان کرمانی
۱۹ لوح ۱	باب سوم - بیان مبارک در باره احدیت و واحدیت
۲۰ لوح ۱	باب چهارم - بیان مبارک در باره اساس سعادت
۲۰ لوح ۴	باب پنجم - بیان مبارک در باره استقامت
۲۲ لوح ۲	باب ششم - بیان مبارک در باره اطفال
۲۲ لوح ۱	باب هفتم - بیان مبارک در باره اعضای محفل روحانی
۲۳ لوح ۱	باب هشتم - لوح مبارک در باره العلم علمان
۲۶ لوح ۱	باب نهم - لوح مبارک در باره الفت و یگانگی
۳۰ لوح ۶	باب دهم - لوح مبارک در باره الواح حاوی عنایت و مزاح

۳۵ لوح ۱	باب یازدهم - لوح مبارک در باره امانت و انقطاع
۳۶ لوح ۵	باب دوازدهم - لوح مبارک در باره امتحان
۳۷ لوح ۱	باب سیزدهم - لوح مبارک در باره انتظار جمهور ناس
۳۹ لوح ۱	باب چهاردهم - لوح مبارک در باره انّ مع العسر یسراً
۴۰ لوح ۴	باب پانزدهم - لوح مبارک در باره انقطاع
۴۳ لوح ۱	باب شانزدهم - لوح مبارک در باره اهالی امریکا
۴۴ لوح ۲	باب هفدهم - لوح مبارک در باره ایران
۴۶ لوح ۱	باب هیجدهم - لوح مبارک در باره معنی العاقبة للمتقین
۴۷ لوح ۱	باب نوزدهم - لوح مبارک در باره اسکندر رومی

ردیف ب - مشتمل بر چهار باب از اینقرار:

۴۸ لوح ۴	باب اول - لوح مبارک در باره بقای روح
۶۳ لوح ۱	باب دوم - لوح مبارک در باره بنات احبّ که بمدارس ملل سائره میروند
۶۴ لوح ۱	باب سوم - لوح مبارک در باره اینکه بهائیان بامور سیاسیّه تعلقی ندارند
۶۶ لوح ۱	باب چهارم - لوح مبارک در باره اینکه بین ظهورین ایّام بطون است

ردیف پ - مشتمل بر سه باب از اینقرار:

- باب اول- لوح مبارک در باره پسته ۱ لوح ۶۶
- باب دوم- لوح مبارک در باره پطرس حواری ۱ لوح ۶۷
- باب سوم- لوح مبارک در باره پولس حواری ۱ لوح ۶۸
- ردیف ت - مشتمل بر نوزده باب از اینقرار:
- باب اول- در باره تئاسفیها ۱ لوح ۷۰
- باب دوم- در باره تاریخ احبای تا کر ۱ لوح ۷۰
- باب سوم- در باره تأکید در تبلیغ ۲ لوح ۷۳
- باب چهارم- در باره تأییدات جمال مبارک ۱ لوح ۸۱
- باب پنجم- در باره تأیید شامل حال مبلغین است ۱ لوح ۸۲
- باب ششم- لوح مبارک در باره تجارت حقیقی ۱ لوح ۸۴
- باب هفتم- لوح مبارک در باره تحمّل بلا یا و مصائب ۱ لوح ۸۶
- باب هشتم- لوح مبارک در باره تربیت اطفال ۱ لوح ۸۸
- باب نهم- لوح مبارک در باره تسبیح و تهلیل موجودات ۱ لوح ۸۹
- باب دهم- لوح مبارک در باره تصوّر مسیحیان ۱ لوح ۸۹
- باب یازدهم- لوح مبارک در باره تعالیم جمال مبارک ۱ لوح ۹۰

ص ۴

- باب دوازدهم- لوح مبارک در باره تعالیم الهیه حصن حصین است ۱ لوح ۹۱
- باب سیزدهم- لوح مبارک در باره تعالیم قدیمه ۱ لوح ۹۲
- باب چهاردهم- لوح مبارک در باره تعمیر و ترمیم بیت مبارک ۲ لوح ۹۳
- باب پانزدهم- لوح مبارک در باره تفسیر بیان حضرت مسیح ۱ لوح ۹۶
- باب شانزدهم- لوح مبارک در باره تفسیر حدیث قبل ۲ لوح ۹۶
- باب هفدهم- لوح مبارک در باره تفسیر حدیث ۱ لوح ۹۸
- باب هیجدهم- لوح مبارک در باره توجه بمیشاق الهی ۲ لوح ۹۸
- باب نوزدهم- لوح مبارک در باره تورات و مندرجات آن ۱ لوح ۹۹
- ردیف ث - مشتمل بر سه باب از اینقرار
- باب اول- لوح مبارک در باره ثمرات تعرض منکرین ۱ لوح ۱۰۵
- باب دوم- لوح مبارک در باره ثمرات تمدن و تدین ۱ لوح ۱۰۸
- باب سوم- لوح مبارک در باره ثمرات ظهور مظاهر الهیه ۱ لوح ۱۲۲

ص ۵

ردیف ج - مشتمل بر دو باب از اینقرار:

- باب اول- در باره اینکه جز نمونه از سایر امور باقی نماند
 ۱ لوح ۱۲۴
- باب دوم- در باره اینکه جمع فکر در یک نقطه
 ۱ لوح ۱۲۴
- ردیف چ - مشتمل بر یک باب از اینقرار:
- باب اول- بیان مبارک در باره اینکه چه شخصی باید رئیس باشد
 ۱ لوح ۱۲۵
- ردیف ح - مشتمل بر چهار باب از اینقرار:
- باب اول- بیان مبارک در باره حدیثی که میرزا تقی از شاگردان پرسید
 ۱ لوح ۱۲۵
- باب دوم- لوح مبارک در باره حقوق والدین
 ۱ لوح ۱۲۶
- باب سوم- لوح مبارک در باره حماقت درد بی درمان است
 ۱ لوح ۱۲۶
- باب چهارم- لوح مبارک در باره حرم مبارک
 ۱ لوح ۱۲۶

ص ۶

- ردیف خ - مشتمل بر پنج باب از اینقرار:
- باب اول- لوح مبارک در باره خسران معاندین
 ۲ لوح ۱۲۷
- باب دوم- لوح مبارک در باره خط
 ۱ لوح ۱۲۸
- باب سوم- لوح مبارک در باره خطاب بمعشرالروم و مقصود از بوم
 ۱ لوح ۱۲۹
- باب چهارم- لوح مبارک در باره خمر محبت الهیه
 ۲ لوح ۱۳۴
- باب پنجم- لوح مبارک در باره خود پسندی
 ۴ لوح ۱۳۵
- ردیف د - مشتمل بر سه باب از اینقرار:
- باب اول- لوح مبارک در باره دخالت معاصی در امراض
 ۱ لوح ۱۴۰
- باب دوم- لوح مبارک در باره دستور مبارک برای گفتگو و بیان
 ۱ لوح ۱۴۱
- باب سوم- لوح مبارک در باره دعا و مناجات
 ۳ لوح ۱۴۲

ص ۷

- ردیف ذ - مشتمل بر دو باب از اینقرار:
- باب اول- لوح مبارک در باره اینکه ذات مقدس تحمل بلا یا فرمود
 ۱ لوح ۱۴۹
- باب دوم- لوح مبارک در باره ذبیح الهی
 ۱ لوح ۱۵۱
- ردیف ر - مشتمل بر چهار باب از اینقرار:
- باب اول- لوح مبارک در باره رحم بحیوانات
 ۲ لوح ۱۵۲
- باب دوم- لوح مبارک در باره رشادت حقیقی
 ۱ لوح ۱۵۶
- باب سوم- بیان مبارک در باره رقص
 ۱ لوح ۱۵۶
- باب چهارم- لوح مبارک در باره روش بهائی
 ۱ لوح ۱۵۶
- ردیف ز - مشتمل بر سه باب از اینقرار:
- باب اول- لوح مبارک در باره زعیم الدوله
 ۱ لوح ۱۵۷

- باب دوم- لوح مبارک در بارهٔ زرع تریاک لوح ۱ ۱۵۸
 باب سوم- لوح مبارک در بارهٔ زنان دو قسمند لوح ۱ ۱۵۸
 ردیف س - مشتمل بر چهار باب از اینقرار:
 باب اوّل- بیان مبارک در بارهٔ اینکه سادگی در امور محبوبست لوح ۱ ۱۵۹

ص ۸

- باب دوم- لوح مبارک در بارهٔ ستعلمنّ نبأه بعد حین لوح ۱ ۱۵۹
 باب سوم- بیان مبارک در بارهٔ سرور و نشاط لوح ۱ ۱۶۰
 باب چهارم- لوح مبارک در بارهٔ سلالةٔ عنصری و سلالةٔ روحانی لوح ۱ ۱۶۱
 ردیف ش - مشتمل بر هفت باب از اینقرار:
 باب اوّل- بیان مبارک در بارهٔ شخص صوفی لوح ۱ ۱۶۱
 باب دوم- لوح مبارک در بارهٔ شرایط مبلّغین لوح ۳ ۱۶۳
 باب سوم- بیان مبارک در بارهٔ شرط تأثیر کلام لوح ۱ ۱۶۴
 باب چهارم- بیان مبارک در بارهٔ شناسائی نفوس لوح ۱ ۱۶۴
 باب پنجم- بیان مبارک در بارهٔ شهادت لوح ۱ ۱۶۵
 باب ششم- لوح مبارک در بارهٔ شهدای یزد لوح ۱ ۱۶۷
 باب هفتم- لوح مبارک در بارهٔ شهر الهی لوح ۱ ۱۶۷
 ردیف ص - مشتمل بر چهار باب از اینقرار:
 باب اوّل- لوح مبارک در بارهٔ صدر الصدور لوح ۱ ۱۶۸
 باب دوم- لوح مبارک در بارهٔ صدق لوح ۱ ۱۶۸
 باب سوم- لوح مبارک در بارهٔ صدماتی که جمال مبارک تحمّل فرمودند لوح ۱ ۱۶۹

ص ۹

- باب چهارم- لوح مبارک در بارهٔ صفی علیشاه لوح ۲ ۱۷۱
 ردیف ض - مشتمل بر یک باب از اینقرار:
 باب اوّل- لوح مبارک در بارهٔ ضرر دخان لوح ۱ ۱۷۴
 ردیف ط - مشتمل بر سه باب از اینقرار:
 باب اوّل- لوح مبارک در بارهٔ طباطبا لوح ۱ ۱۷۶
 باب دوم- لوح مبارک در بارهٔ طرز بیان و گفتار لوح ۱ ۱۷۶
 باب سوم- لوح مبارک در بارهٔ طرفین اختلاف لوح ۱ ۱۷۷
 ردیف ظ - مشتمل بر دو باب از اینقرار:
 باب اوّل- ظهور امر الله در عالم تدریجی است لوح ۱ ۱۷۸
 باب دوم- ظهور کلی الهی حضرت اعلی و جمال مبارک اند لوح ۲ ۱۷۸

ردیف ع - مشتمل بر دوازده باب از اینقرار:

- باب اول- لوح مبارک در باره اینکه عالم امکان میدان اکتساب
شئون رحمانیه است
۱ لوح ۱۸۶
- باب دوم- لوح مبارک در باره عرش حضرت ربّ اعلیٰ ۱ لوح ۱۸۶
- باب سوم- لوح مبارک در باره عزّت بنی اسرائیل ۱ لوح ۱۸۷
- باب چهارم- لوح مبارک در باره عزّت مؤمنین و خسران منکرین
۱ لوح ۱۸۸
- باب پنجم- لوح مبارک در باره عشق آباد و خراسان
۲ لوح ۱۸۸
- باب ششم- لوح مبارک در باره عصمت و عفت
۱ لوح ۱۹۵
- باب هفتم- بیان مبارک در باره عظمت هیکل مبارک مظهر ظهور
۱ لوح ۱۹۱
- باب هشتم- لوح مبارک در باره عظمت سفر مبارک بغرب
۱ لوح ۱۹۱
- باب نهم- بیان مبارک در باره علّت دست بننا گوش گذاشتن
مؤذنین در وقت اذان
۱ لوح ۱۹۲
- باب دهم- لوح مبارک در باره علماء سوء
۱ لوح ۱۹۲
- باب یازدهم- لوح مبارک در باره عمل باحکام
۱ لوح ۱۹۹
- باب دوازدهم- بیان مبارک در باره عید رضوان
۱ لوح ۱۹۹
- ردیف غ - مشتمل بر دو باب از اینقرار:
- باب اول- لوح مبارک در باره اینکه غزلیات

ردیف غ - مشتمل بر دو باب از اینقرار:

- باب اول- لوح مبارک در باره اینکه غزلیات جمال مبارک را امّهات
برای اطفال بخوانند
۱ لوح ۲۰۰
- باب دوم- بیان مبارک در باره غیبت هیکل مبارک جمال قدم در
جبال سلیمانیه
۱ لوح ۲۰۰
- ردیف ف - مشتمل بر پنج باب از اینقرار:
- باب اول- لوح مبارک در باره اینکه فتح مکتوب غیر جائز نیست
۱ لوح ۲۰۱
- باب دوم- لوح مبارک در باره اقوال معترضینی که میگویند
ظهور مبارک مانند فجر شمالی است
۱ لوح ۲۰۲
- باب سوم- لوح مبارک در باره فرق شیعیان و بهائیان
۱ لوح ۲۰۵
- باب چهارم- لوح مبارک در باره فساد معاندین
۶ لوح ۲۰۶
- باب پنجم- بیان مبارک در باره فقیر صابرو غنی شاکر
۱ لوح ۲۲۶

ردیف ق - مشتمل بر چهار باب از اینقرار:

- باب اوّل- لوح مبارک در باره قبر شمس الوزراء
۲۲۷ لوح ۱
- باب دوم- لوح مبارک در باره قریه نجف آباد
۲۲۷ لوح ۱
- باب سوم- لوح مبارک در باره قناعت
۲۲۹ لوح ۱
- باب چهارم- لوح مبارک در باره قیام بخدمت امرالله
۲۲۹ لوح ۱

ص ۱۲

ردیف ک - مشتمل بر سه باب از اینقرار:

- باب اوّل- لوح مبارک در باره اینکه کار ما نشر نفعات است
۲۳۶ لوح ۱
- باب دوم- لوح مبارک در باره کتاب عهد
۲۲۸ لوح ۱
- باب سوم- لوح مبارک در باره کرمان و اهل آن
۲۳۹ لوح ۱
- ردیف گ - مشتمل بر سه باب از اینقرار:
- باب اوّل- بیان مبارک در باره اینکه گاو فیلسوف اعظم است
۲۴۰ لوح ۱
- باب دوم- لوح مبارک در باره گرگان
۲۴۰ لوح ۱
- باب سوم- لوح مبارک در باره گرگان در لباس شبان
۲۴۰ لوح ۱
- ردیف ل - مشتمل بر چهار باب از اینقرار:
- باب اوّل- لوح مبارک در باره اینکه لذائذ دفع آلام است
۲۴۱ لوح ۱
- باب دوم- لوح مبارک در باره لواء حمد
۲۴۲ لوح ۱

ص ۱۳

- باب سوم- لوح مبارک در باره لوح آیات
۲۴۲ لوح ۱
- باب چهارم- لوح مبارک در باره لوح سبکتکین
۲۴۴ لوح ۱
- ردیف م - مشتمل بر بیست و سه باب از اینقرار:
- باب اوّل- لوح مبارک در باره محافل ذکر حق
۲۴۶ لوح ۱
- باب دوم- لوح مبارک در باره محبت
۲۴۶ لوح ۱
- باب سوم- لوح مبارک در باره مرغ محله شمیران
۲۴۷ لوح ۱
- باب چهارم- لوح مبارک در باره مشاهیر نسوان
۲۴۷ لوح ۱
- باب پنجم- لوح مبارک در باره مشرق الاذکار
۲۵۰ لوح ۱
- باب ششم- لوح مبارک در باره مصلحت امرالله بر هر چیز مقدم است
۲۵۰ لوح ۱
- باب هفتم- لوح مبارک در باره مشهدی امیر قفقازی
۲۵۱ لوح ۱
- باب هشتم- لوح مبارک در باره مظاهر مقدسه که بعد ظاهر میشوند
۲۵۱ لوح ۱
- باب نهم- لوح مبارک در باره مظلومیت احباً در چنگ اعداء
۲۵۱ لوح ۱
- باب دهم- لوح مبارک در باره معجزه امر مبارک
۲۵۳ لوح ۱

باب یازدهم- لوح مبارک در باره اینکه مقاصد این حزب را

- دولت روس تحقیق کرد
۱ لوح ۲۵۴
باب دوازدهم- لوح مبارک در باره مقامات نفوس
۱ لوح ۲۵۴

ص ۱۴

- باب سیزدهم- لوح مبارک در باره مقام رضا
۱ لوح ۲۵۵
باب چهاردهم- لوح مبارک در باره مقتول شدن حاجی حیدر بفتوای علماء
۱ لوح ۲۵۵
باب پانزدهم- لوح مبارک در باره مناجات سر سفره
۲ لوح ۲۵۵
باب شانزدهم- لوح مبارک در باره اینکه مناظر طبیعی مقبول
ساحت اقدس بود
۱ لوح ۲۵۶
باب هفدهم- لوح مبارک در باره منکران منادیان امرند
۳ لوح ۲۵۷
باب هجدهم- لوح مبارک در باره مؤمن و معرض
۱ لوح ۲۵۸
باب نوزدهم- لوح مبارک در باره میرزا آقاخان نوری
۱ لوح ۲۵۹
باب بیستم- لوح مبارک در باره میرزا علی اصغر خان صدر اعظم
۱ لوح ۲۶۱
باب بیست و یکم- میرزا محیط شیخی
۱ لوح ۲۶۱
باب بیست و دوم- میرزای شیرازی
۱ لوح ۲۶۱
باب بیست و سوم- من لم یرض بقضائی
۱ لوح ۲۶۲
ردیف ن - مشتمل بر پنج باب از اینقرار:
باب اول- لوح مبارک در باره ناس غرق دریای غفلت اند.
۱ لوح ۲۶۳

ص ۱۵

- باب دوم- لوح مبارک در باره نتیجه قیام بخدمت
۱ لوح ۲۶۴
باب سوم- لوح مبارک در باره نراق
۱ لوح ۲۶۵
باب چهارم- لوح مبارک در باره نصایح و مواعظ
۴ لوح ۲۶۶
باب پنجم- لوح مبارک در باره نادر
۱ لوح ۲۷۰
ردیف و - مشتمل بر هفت باب از اینقرار:
باب اول- لوح مبارک در باره ویا
۱ لوح ۲۷۰
باب دوم- لوح مبارک در باره وسائل حصول حسن خاتمه
۱ لوح ۲۷۱
باب سوم- لوح مبارک در باره وظائف اهل ایمان
۲ لوح ۲۷۱
باب چهارم- لوح مبارک در باره وظائف محافل روحانیّه
۱ لوح ۲۷۶
باب پنجم- لوح مبارک در باره وقایع کربلا
۱ لوح ۲۷۷
باب ششم- لوح مبارک در باره وقایع مازندران
۱ لوح ۲۸۱
باب هفتم- لوح مبارک در باره وقایع بغداد
۱ لوح ۲۸۴

ردیف ۵ - مشتمل بر چهار باب از اینقرار:

باب اوّل- لوح مبارک در باره اینکه هرکسی را هوسی در سراسر است ۱ لوح ۲۸۷

ص ۱۶

باب دوم- لوح مبارک در باره اینکه هر نفس مبلّغی مؤید است ۱ لوح ۲۷۸

باب سوم- لوح مبارک در باره هوسرانیهای یحیی ۱ لوح ۲۸۹

باب چهارم- لوح مبارک در باره اینکه هر حزبی در پی کاری روند ۱ لوح ۲۹۲

ردیف ۵ - مشتمل بر دو باب از اینقرار:

باب اوّل- لوح مبارک در باره اینکه ید عنایت نسوان را نجات داد ۱ لوح ۲۹۳

باب دوم- لوح مبارک در باره یوسف مصر الهی ۱ لوح ۲۹۴

فهرس مفصل جلد پنجم مائده آسمانی پایان یافت اینک بنگارش الواح مبارکه میپردازیم.

ص ۱۷

ردیف الف

مشتمل بر هفده باب:

باب اوّل

آزادی بر سه قسم است:

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در روز هفدهم آپریل ۱۹۱۳ در بوداپست فرمودند:

هو الله

آزادی سه قسم است یک آزادی الهی است که بذات

باری مخصوص است و او است مختار مطلق کسی او را مجبور

نمیتواند نمود در هیچ شأنی از شئون.

یک آزادی اروپائیهها است که انسان هر چه میخواهد میکند

بشرطی که بدیگری ضرر نرساند این حریت طبیعی است

واعظم درجه آن در عالم حیوان این شأن حیوان است

این طیور را بینید بچه آزادی زندگانی مینمایند انسان

هر چه بکند بقدر حیوان آزاد نمیشود بلکه نظام مانع آزادی

است اما آزادی سوم در تحت سنن و احکام الهیه است

این حریت عالم انسانی است که قطع علاقه قلبی از جمیع

اشیاء میکند از جمیع مشقّات و احزان آسوده میشود هر قدر

انسان وجدانش ترقی میکند قلبش آزادتر میشود و روحش

ص ۱۸

مستبشرتر در دین الله حریت افکار هست زیرا حاکم
بر وجدان نیست غیر از خدا اما بدرجه ای که خارج از آداب نباشد
در دین الله حریت اعمال نیست از قانون الهی نمیتواند
انسان تجاوز نماید ولو ضرری بغیر نرساند چه مقصود از قانون
الهی تربیت غیر و خود است چه عند الله ضرر خود و غیر یکسان
و هر دو مذموم است باید در قلوب خشیه الله باشد و انسان
بآنچه عند الله مذموم است مرتکب نشود لذا حریت اعمالیکه
در قانون است در دین نیست اما حریت افکار باید از حد
ادب تجاوز نکند و اعمال نیز مقرون بخشیه الله و رضای الهی باشد انتهی.

باب دوم

آقاخان کرمانی - حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله تعالی شأنه:

"در ایام مبارک مرحوم آقاخان تابع میرزا یحیی بعکّا آمد

و بنهایت عجز و ابتهال استدعا نمود که من میخواهم بساحت

اقدس مشرف شوم و سؤال نمایم و رفع شبهات کنم جمال مبارک

فرمودند این شخص را مقصدی دیگر و مرادش چیز دیگر است

خواهید شنید باری با وجود آنکه شبهاتی بیان نداشت

و سؤال نکرد چون مراجعت نمود رساله تألیف کرد و

سؤالاتی و جواباتی تشکیل نمود که ابداً تحقق نداشت

ص ۱۹

و نوشت که جواب مطابق سؤال نبود و لکن چنین و چنان گفتند

پس رفتم بقبرس سؤالاتی نمودم جمیع را جواب شافی کافی

شنیدم چنین سؤال کردم و چنین جواب فرمودند قانع

شدم و موقن گشتم و آن رساله آقاخان الی الآن در کرمان

در دست امّت مرحومه میرزا یحیی حاضر و بآن متمسک بودند

تا آنکه جناب ابن ابهر نظر بخواش و رجای جلال الدوله

بیزد رفت و بعد از اعلای کلمه الله در یزد جلال الدوله

مصلحت سفر بکرمان دید چون بکرمان و رفسنجان رفتند

امّت مرحومه اکثرشان بشریعه الهیه وارد شدند و دانستند

که آن روایات از اصل بی اساس و اصل بود" انتهی.

باب سوم

احدیّت و واحدیّت - حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح

محبّ علی میرزای شیرازی فرموده اند قوله الاحلی:

"...نور حقیقت چون در زجاجهٔ احدیت اشراق نمود عاشق
و معشوق دست در آغوش گشتند و احدیت حکمش چنان نافذ
و قاطع که گویی معشوق بود نه عاشق یا عاشق بود نه معشوق
و اسماء و صفات و تشخصات و تعینات و نسب و اضافات
شئون ذات بودند بنحو اشرف بکمال بساطت و وحدت و
چون آن نور هویت در زجاجهٔ واحدیت جلوه فرمود اسماء و
صفات پدیدارگشت و صور علمیهٔ الهی اعیان ممکنات نمودار گردید"

ص ۲۰

باب چهارم

اساس سعادت- در لوح محفل روحانی عشق آباد میفرمایند قوله الاحلی:
هو الله

ای یاران صادق ثابت الهی، در این جهان اساس راحت
و سعادت ابدی و انجذابات وجدانی انسانی بنفحات
قدس الهی است محبةٔ الله بمثابه روح است و هیکل آفاق
مانند جسم ناتوان چون آن روح در این جسد سریان نماید
زنده و برازنده و ترو تازه گردد و اساس متین دین الله را
ارکان مبین مقرر و مسلم است رکن اعظم علم و دانائی است و
عقل و هوشیاری و اطلاع بر حقائق کونیه و اسرار الهی لهذا
ترویج علم و عرفان فرض و واجب بر هر یک از یاران است پس
باید آن انجمن رحمانی و آن محفل روحانی بتمام قوت در
تربیت اطفال کوشند تا بآداب الهی و روش و سلوک بهائی
از خورد سالی تربیت شوند و مانند نهال بماء سلسال و صایا
و نصایح جمال مبارک نشو و نما کنند ... انتهی.

باب پنجم

استقامت- مرکز میثاق در لوح ابن اصدق میفرمایند قوله الاحلی:
"استقامت بر امر الله از اعظم مواهب حی قیومست و شخص

ص ۲۱

مستقیم بنصرت جنود ملاً اعلی موعود و این از خصائص جواهر
وجود ولی صعب مستصعب فاستقم كما امرت برهانست
عظیم و شیبنتی الآیتان دلیلی است مبین لهذا این عبد در
جمیع احیان تضرع بحضرت یزدان مینماید و جزع و زاری میکند

و مناجات مینماید ربّی ربّی ثبت قدمی علی صراطک المستقیم
 و وقّنی علی خدمه امرک العظیم و استقمنی علی اعلاء کلمتک بین العالمین " انتهى .
 و در لوح اخوی میرزا یونس خان نازل قوله الاحلی:
 " بدون استقامت موقّیت ممتنع و محال خدا چنین قرار داده و چنین امر فرموده " انتهى
 و نیز در لوح میرزا جلال زرقانی از قلم مرکز میثاق جلّ ثنائه نازل قوله الاحلی:
 " الیوم استقامت عین کرامت است بلکه اعظم معجزه در عالم بشریت " انتهى .
 و در لوح احبّای قزوین میفرمایند قوله الاحلی:

" امر عظیم است و خطب جسیم قیامت عظمی است و طامه
 کبری چه که قرن اول است و عصر جمال قدم البته وقایع
 عظیمه رخ بنماید و انقلابات شدیدة بمساعی اهل فتنه جلوه
 نماید اگر احبّای الهی باستقامت کبری و موهبت عظمی
 و قدمی ثابت و قلبی راسخ و قوتی ملکوتی و تأییدی لاهوتی

ص ۲۲

و انجذابی رحمانی و انقطاعی روحانی و ولهی ربّانی و روحی
 قدسی و شعله ای نورانی و لمعه ای آسمانی بر خدمت امر قیام
 نمایند خضعت لهم الاعناق و عنّت لهم الوجوه و ذلّت
 لهم الرقاب و از مطلع امکان چون مه تابان چنان اشراق
 نمایند که بسیط غبراء چون محیط خضراء جلوه گاه اختران
 بی پایان گردد و پرتو خلوص و عبودیتشان از حضیض ادنی
 ممتدّ بملکوت ابهی شود و لمثل هذا فلیتنافس المتنافسون " انتهى .

باب ششم

اطفال - فرمودند:

" فی الحقیقه اطفال زینت سفره اند علی الخصوص این اطفال
 که خیلی ملیحند قلوب اطفال بسیار صاف و ساده است
 انسان باید قلبش مانند قلوب اطفال باشد و از هر آلاشی
 پاک و پاکیزه " انتهى (سفر نامه جلد اول ص ۳۱) و نیز فرمودند:
 " اطفال زینت خانه اند منزلی که طفل ندارد مثل اینست
 که چراغ ندارد " (سفر نامه جلد اول)

باب هفتم

اعضاء محفل روحانی در لوح احبّای طهران نازل

ص ۲۳

قوله الاحلی:

"هو الله- نامه شما رسید و از اینکه در فکر انتخاب عمومی بودید روح و ریحان حاصل گردید و ترتیب انتخاب عمومی این است عدد اعضاء را معین کرد که باید از نه کمتر نباشد و بحسب اقتضای زمان و مکان نه دیگر بر آن افزوده شود بعد باید جمیع احبای طهران را اعلان نمایند که انتخاب عمومی است هر چند نفر یعنی هر صد و یا پنجاه شخص نفسی را انتخاب کنند هر کس را بخواهند و این نفوس منتخبه اعضاء محفل روحانی را انتخاب نمایند خواه در انتخاب اول و خواه در انتخاب ثانی اکثریت را منظور داشته باشند این اصول انتخاب است که اعضاء محفل روحانی منتخب منتخبین هستند و علیکم البهاء الابهی ع"

باب هشتم

العلم علما- حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

هو الابهی

جناب میرزا حاجی آقای طیب علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند:

هو الابهی- ای طیب ادیب اریب روّات حدیث روایت کنند که نیر حجازی و آفتاب یثربی جمال محمدی روح المقربین له الفداء فرموده اند العلم علما علم الابدان و علم الادیان

ص ۲۴

در این حدیث صحیح تعریف و توصیف طبّ صریحست چه که مقدم بر علم ادیان است و ستایش اعظم از این نخواهد بود محققین در فحوای این حدیث حیران و سرگردان شدند که با وجود آنکه طبّ سقراط و بقراط و حکمت جالینوس و براکلوس جسمانی و شرائع الهی و ادیان آسمانی طبّ روحانی است و حکمت رحمانی چگونه این جسمانی بر روحانی تقدّم یافته و صحت و سلامت اجسام بر ارواح مقدم شمرده شده است کلّ را حیرت دست داد بعد از بحث دقیق چنین تحقیق نمودند که عبادت و فرائض عبودیت حصولش منوط بصحت و عافیت ابدانست اگر جسم نحیل و بدن علیل و اعضاء سست و پرفتور و مزاج مختل و پرقصور باشد توانائی عبادت نماند و فرائض عبودیت بجای نیاید بلکه مدارک مختل شود و مشاعر

معطل گردد حصول صحت و عافیت روحانی و ظهور سلامت و راحت وجدانی منوط و مشروط باعتدال مزاج عنصریست یعنی موقوف علیه آنست لهذا در حدیث مقدم بیان شده است این معنی هر چند مغنیست و فی الحقیقه توجیه لطیفیست لکن معنی دیگر که الطف از اینست نیز بنظر میاید و آن اینست که این مطلب یعنی هدایت الهی در جمیع کتب و صحائف آسمانی و نزد جمیع حقائق پرستان و دانایان و مطلعین بر اسرار نامتناهی ربّانی اهمّ امور و اعظم مطلوب بودنش ثابت

ص ۲۵

و مسلم است و نفوسی که بر هدایت ناس قیام نمایند از افق کائنات چون نجم ساطع ظاهر و لامع گردند چه که مظهر حکمت الهیه و مطلع حیات باقیه هستند و چون در میان طبّ جسمانی و حکمت روحانی تطبیق تام حاصل و مشابهه حقیقیه طابق النعل بالنعل موجود و مشهود بقسمی که نکات جزئیّه در بین علمین نیز مطابق و موافق یکدیگرند و ابداً در تشخیص امراض و تعدیل مزاج و ترتیب علاج و مدارای با مریض و علیل و مهربانی با سقیم و طریح تفاوت و اختلافی نه لهذا طبیب روحانی که باید بر هدایت نفوس سقیمه با امراض باطنی قیام نماید در جمیع معالجات سر رشته از طبّ جسمانی گیرد و بر آن ترتیب حرکت نماید مثلاً اوّل تشخیص مرض هر نفسی را بدهد و مزاج و استعداد و قابلیت او را کشف کند و بر آن اساس ترتیب علاج نماید و منتهای مدارا و مهربانی را با او ملحوظ دارد و فی الحقیقه خیرخواه و غمخوار علیل و مریض باشد نه اینکه چون مرض او را شدید بیند طرد و تبعید کند و بغلظت معامله نماید بلکه بقدر امکان در صحت او بکوشد و چون عاجز گردد و تمرد از معالجه مشاهده کند ترک او کند چون در این کور اعظم مدار رفتار و گفتار و کردار احبّای الهی بر این منوال است و طبّ باطن را بطبّ ظاهر تطبیق و قیاس لازم لهذا در حدیث طبّ ابدان مقدم شمرده شده است

ص ۲۶

چه که میزان عمل و قیاس است و مقیاس لابدّ مقدم است پس

ای پزشک دانا، اگر حذاقت کامله خواهی و حکمت جامعه
جوئی جمع بین طیین نما و باین جناحین پرواز کن یعنی
طیب اجسام باش و حکیم ارواح و پزشک دلها و معالج جانها
جسم علیل عالم را دوی نافع باش و مزاج ضعیف آدم را داروی
ناقع سمّ جهل و غفلت را دریاق اعظم شو و زهر احتجاب
و سوء اخلاق را پادزهر مکرم گرد تا از افق طبّ الهی چون
آفتاب بدرخشی و از مشرق حکمت ربّانی چون مه تابان
طالع شوی و حیات روحانی و زندگی جاودانی مبدول
داری و البهاء علیک و علی الذین عالجوا القلوب بنفحات الله ع
ثم کبرّ علی وجه الورقة الطیّبة و ذکرها من قبلی بذكر الله
و طیب مشامها بنفحات الله المهیمن القیوم انتهى.

باب نهم

الفت و یگانگی - حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

طهران عموم احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای ثابتان بر میثاق، جناب زائر ذکر هر یک از شما را نمودند و
رجای نامه‌های منفرداً فرمودند ولی این آواره صحرای
محبتّ الله را هزاران مشاغل و شواغل مانع و حائل و مکاتیب

ص ۲۷

از مشارق و مغارب چون سیل سائل و جیش صائل با وجود
این بهر یک منفرداً تحریر نامه مستحیل لهذا خطاباً بکلّ
این مکتوب مرقوم میگردد تا مانند رحیق مختوم قلوب را نشئه
بخشد و روح را فرح و انبساط ابدال دارد.

ای یاران ثابت، فیض الهی مانند باران بهاری بعالم
انسانی افاضه نموده و پرتو نور مبین روی زمین را رشک
بهشت برین کرده ولی افسوس که کوران محروم و غافلان
محجوب و افسردگان مأیوس و پژمردگان مخمود و این فیض
بی پایان مانند سیل روان بمصدر اصلی دریای پنهان راجع
مگر نفوس قلیله نصیب میبرند و اشخاص معدوده بهره میگیرند
تا چه کند قوّت بازوی دوست امید است که در مستقبل
خفتگان بیدار شوند و غافلان هوشیار گردند و محرومان محرم
اسرار گردند حال باید یاران بدل و جان سعی بلیغ

نمایند و جهد شدید مبذول دارند تا بنیان بیگانگی برافتد و انوار وحدت انسانی یگانگی بخشد امروز اهمّ امور اتحاد و اتفاق احبای الهی است که با یکدیگر یکدل و یکجان شوند تا توانند مقاومت خصومت اهل عالم کنند و تعصبات جاهلیّه ملل و مذاهب را ازاله نمایند هر فردی از افراد بشر را تفهیم نمایند که کلّ باریک دارید و برگ یک شاخسار ولی تا نفس احبّا اتحاد و اتفاق کلی نیابد چگونه توانند که احزاب سائره

ص ۲۸

را با اتحاد و اتفاق بخوانند.

جان نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش در کائنات خارجه تفکر کنید تا عبرت حاصل شود سحاب متفرّق فیض باران ندارد و در اندک مدّت متلاشی شود گله پراکنده در تحت تسلّط گرگ افتد طیور متفرّقه بچنگال باز مبتلا شود چه برهانی اعظم از این که اتحاد و اتفاق سبب ترقی و حیات است و اختلاف و افتراق مورث ذلّت و هوان و اعظم اسباب خذلان و خسران مظاهر مقدّسه الهیه بجهت ظهور وحدت انسانی مبعوث شده اند و تحمّل صد هزار مشقّت و بلا نموده اند تا جمعی از بشر احزاب مختلفه در ظلّ کلمه الله مجتمع و متحد گشته وحدت عالم انسانی را در نهایت حلاوت و لطافت و ملاحه در عرصه وجود جلوه دهند پس باید یاران الهی را آرزو چنان باشد که عموم بشر را متحد و متفق نمایند تا از این صهباء طهور و کأس مزاجها کافور نصیب موفور برند ملل مختلفه را متحد نمایند و شعوب و قبائل متقاتله را متحابّه کنند اسیران نفس و هوی را آزاد نمایند و محرومان را محرم اسرار فرمایند بی نصیبانرا بهره از موهبت ایام بخشند و فاقدان را برگنج روان هدایت کنند و این موهبت بگفتار و رفتار و کردار ملکوت اسرار ممکن است و بدون آن مستحیل. تأییدات الهیه کافل این مواهبست و فیوضات

ص ۲۹

قدسیّه واهب این رغائب. یاران الهی از ملکوت رحمن مؤید و بجیوش هدایت کبری موفق لهذا هر صعبی آسان شود

و هر مشکلی بنهایت سهولت انجام جوید ملاحظه نمائید
چون اتحاد و اتفاق در میان خاندانی واقع شود چقدر امور
سهل و آسان گردد و چقدر ترقی و علویت حاصل شود امور
منتظم گردد و راحت و آسایش میسر شود خاندان محفوظ
ماند مقام محفوظ شود سبب غبطه عموم گردد و روز بروز بر
علویت و عزت ابدیه بیفزاید و چون این دایره اندکی اتساع
یابد یعنی اهل قریه‌ئی بمحبت و اتحاد پردازند و الفت
و یگانگی خواهند و مؤانست و مهربانی کنند چه قدر ترقی نمایند
و چگونه محفوظ و مصون گردند پس این دایره را اندکی
واسع تر نمائیم یعنی اهل مدینه‌ئی بتمامها اگر روابط اتحاد
و اتفاق را محکم سازند در اندک زمانی چقدر ترقی نمایند
و بچه قدرت و قوتی تجلی فرمایند و چون دایره اتحاد بیشتر
اتساع یابد یعنی اهل اقلیمی قلب سلیم یابند و بصمیم دل
و جان اتحاد و اتفاق جویند و با یکدیگر مهربان گردند آن اقلیم
سعادت ابدیه یابد و عزت سرمدیه جوید و بثروت کلیه رسد
و راحت و نعمت موفوره یابد حال ملاحظه نمائید که اگر
جمهور طوائف و احزاب و قبائل و تمام دول و ملل و جمیع
اقلیم عالم در ظلّ خیمه یکرنگ وحدت عالم انسانی آید

ص ۳۰

و باشراقات شمس حقیقت اعلان عمومیت بشر فرمایند جمیع ملل
و مذاهب دست در آغوش یکدیگر کنند و انجمن عمومی تأسیس
نمایند و افراد بشر را با یکدیگر نهایت ارتباط بخشند آنوقت
چگونه خواهد شد شبهه‌ای نیست که دلبر رحمانی با جنود
مواهب عالم انسانی و تأییدات ربّانی در نهایت صباحت و
ملاحظت در انجمن عالم جلوه نماید پس ای یاران الهی، تا
توانید بر اتحاد و اتفاق با یکدیگر کوشید زیرا کلّ قطرات
یک بحرید و اوراق یک شجر و لثالی یک صدف و گل و ریاحین
یک ریاض پس از آن در تألیف قلوب سائر ادیان بیکدیگر
جانفشانی نمائید و با هر فردی از افراد انسانی نهایت
مهربانی کنید نفسی را بیگانه نخوانید و شخصی را بدخواه
مشمردید چنان رفتار نمائید که جمیع خلق خویش و پیوندند
و آشنا و ارجمند چنان سلوک نمائید که این جهان فانی

نورانی گردد و این گلخن ظلمانی گلشن رحمانی شود این
است وصیّت عبدالبهاء این است نصیحت این عبد بینوا
و علیکم البهاء الابهی ع انتھی.

باب دهم

الواح عنایت آمیز و شامل مزاح و ظرافت
از جمله الواح لطیفه ملیحه این لوح مبارکست که از قلم مرکز
میثاق جلّ ثنائه بافتخار احبّای شیراز نازل شده قوله الاحلی:

ص ۳۱

"از قرار معلوم از متولّی باشی شاه چراغ نهایت اذیت و جفا
دیده‌اند و محنت بی‌منتهی کشیده‌اند سبحان الله شاه
چراغ روشن است ولی متولّی بسیار تاریک و مظلّم این نادان
با وجودی که پای چراغ است عجیب است که در چنین ظلمتی
حالک هالک عیب ندارد و همواره چنین بوده است که
خادمان محلات محترمه معاندان بودند از جمله در ضریح
حضرت رسول علیه الصلاة والسلام الآن نفوسی خادمند که
شیرترین مخلوقند در چند سال قبل حجّاج ایرانیان
ریختند جمعی را زدند و بستند و غارت نمودند حتّی شش
نفر را کشتند و این ظلم و عدوان بسبب این بود که طمعی در
مال آن بیچارگان داشتند مقصود اینست که شما دلگیر
نشوید اینها متولّی نیستند متعدّی هستند از اهل تولّی
نیستند از اهل تعنّت و بغضا هستند" انتھی.

و نیز لوح مبارک دیگر

هو الله- جناب مشهدی علی قهوه‌چی:

هو الابهی

ای خادم احبّاء الله ای غاصب حقّ عبدالبهاء، خدمت
یاران و خادمی دوستان منصب ابدی و مأموریت سرمدی این
عبد است و تو منصب مرا غصب نمودی و در کمال دلیری مشی
و حرکت مینمائی از خدا بترس این رداء من است چرا در بر

ص ۳۲

نمودی و این تاج من است چرا بر سر نهادی یا عهد وکالت
میکنی که بالنیابه از من در کمال خضوع و خشوع بخدمت

احبای الهی قیام نمائی و از ادعای اصالت بگذری و یا آنکه شکایت بقاضی شهر و مفتی قصر مینمایم الحمد لله مجتهدین بسیار بیک نقض عهد رشوت هر حکم میتوان گرفت و السلام

ع ع

و نیز لوح مبارک:

آباده جناب دکتر حسین خان ضیاء الحکماء علیه بهاء الله الابهی.

هو الله

ای بنده صادق جمال مبارک، الحمد لله موفق بتأسیس حمام بحسب تعالیم ربّ انام شدی گرمابه در نهایت پاکی و لطافت و طهارت انشاء نمودی و فی الحقیقه تو اول کسی هستی که در ایران این حکم را مجری داشتی و این تأسیس را بنیاد نهادی لهذا سزاوار تحسین ملاً اعلائی و لایق لحاظ عنایت ملکوت ابهی شکر کن خدا را که بچنین موهبتی موفق شدی و بچنین عنایتی مؤید گردیدی که در قرون و اعصار مورد تحسین ابراری و علیک البهاء الابهی ع ع ای بنده صادق حقّ تا بحال در آن شهر ریش و پشم و روی و موی مردم در حوض و خزینه حمام چون خویشان ملوث میشد

ص ۳۳

حال انشاء الله بهمت روحانیان هر دو پاک و طاهر میشود اما احبای الهی باید جشن گیرند که از آن چاله کثافت یعنی خزینه کریهه پرعفونت بهمت آن حضرت نجات یافتند. ع ع و نیز میفرمایند:

جناب آقا غلامعلی ابوی جناب آقا مهدی علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای سرگشته سودائی، مدتی است که از تو خبری نیست و اثری نه جناب مهدی پسر مهرپرور است و همیشه در فکر پدر است گهی در عشق شما بلسان فصیح کاشان غزلخوانی مینماید و گهی در فراق شما بزبان جوشقان گریه و فغان و زاری میکند گهی میگوید که پدر مستمرّ السفر است و در جائی مقرر ندارد لهذا ورق محرر نفرستند و گاهی گوید قدری تنبل شده و در نزد مهربان مادر مقرر کرده باری شما هر قسم میخواهی حساب کن زود بزود مکتوب مرقوم نما اگر بقلم

و قرطاس ممتنع و محال شده بنسیم و انفاس قاصدی روانه کن
و اگر جسمانی ممکن نه روحانی بفرست و میگوید از خدا بترس
و از عزرائیل بهراس که عنقریب انفاس منقطع گردد و آن عالم
بشتابیم و یکدیگر را گیر آریم آنوقت دست در گریبان شویم و کار
بمشت و سیلی و عربده و طپانچه کشد خود میدانی ع ع انتهی

ص ۳۴

و نیز لوح مبارک بواسطه مشهدی رحیم:

عشق آباد آقا میرزا مهدی یزدی علیه بهاء الله:

هو الله

ای مهدی یاران، روز تمام شد و آفتاب دم غروب است
و خامه عبدالبهاء از بامداد تا بحال در رکوع و سجود حال
دیگر جواب میدهد و قسم میخورد که اگر اسب تازی بودم و یا
سمند ترکمنی حال از پا افتاده بودم و سراز سجود بر نمیداشتم
از برای خاطر خدا دست از من بدار و الا زار زار گریه کنم
من میگویم ای خامه این جناب آقا میرزا مهدی یزدی است
و خاطرش نزد عبدالبهاء بسیار عزیز است از خدا بترس فتور
میار سر بسپار این ورق را رشک باغ ارم کن بیان اشتیاق
کن رسم محبت آشکار نما قدری تحریر کن اندکی تقریر نما
آنوقت هر چه میخواهی بکن و الا بضرب تازیانه چنان ترا
جولان دهم که تا دم صبح ترک تازی کنی و گوشت و استخوان
نذر جانبازی نمائی قلم چون سطوت خطاب را شنید با حال
شکسته و خسته و بیتابی در تکاپو آمد و تا آخر ورق جولان
نمود این است سرگذشت عبدالبهاء دم غروب آفتاب از افق دنیا ع ع انتهی
و از جمله الواح مزبوره این لوح مبارک است:
"هو الله- عشق آباد جناب آقا شیخ احمد علیه بهاء الله الابهی

ص ۳۵

هو الابهی

ای مرتل آیات در محافل نجات، جناب آقا میرزا علی اکبر
الآن در نهایت قوت و استقامت و وقار نشسته اند و در کمال
فصاحت و بلاغت میفرمایند که حضرت ابن ابهر باخوی وعده
مکتوب نموده اند من نیز فی الحقیقه خجالت کشیدم و چاره

ندیدم و کلک را بدست گرفته و بنگارش پرداختم زیرا محصل
آذریایجانی است و من مازندرانی یا نوری و طهرانی دیگر
چگونه از دست او گریزم و اگر از چنگ او فرار کنم جناب ابن
ابهر را چکار کنم زیرا ایشان نیز از قضا ترکند با ترکان نتوان
ستیزش نمود باید آمیزش کرد ملاً میگوید جز که تسلیم و رضا
کو چاره‌ئی این ذکرها مزاح است و مجاز و اما حقیقت اینست که
در این انجمن بسیار عزیزی و در این بساط بسی محترم زیرا
ترتیل آیات مینمائی و تلاوت مناجات و فی الحقیقه تأثیرش
ساری بکلّ جهات و البهاء علیک و علی کلّ ثابت علی الميثاق ع
باب یازدهم

امانت- در سفر نامه چنین مسطور است:

"فرمودند امر الله از قوای ملکی و امور دنیوی مقدّس است
و از جمله تعالیم الهیّه بنفوس امانت و انقطاع و تقدیس است
پس اگر کسی را دیدی که نظر بمال و طمع در اموال ناس دارد

ص ۳۶

بدان که او از اهل بها نیست اهل بها کسانی هستند که اگر
بوادی ذهب و فضّه رسند چون برق در گذرند و ابدأ اعتنا ننمایند" انتهى.

باب دوازدهم

امتحان- در لوح آقا سیّد کریم سدهی از قلم مبارک میثاق نازل قوله الاحلی:
"آرزوی نفوس در صورتی حصول یابد که امتحان بمیان آید
و ثبوت و رسوخ نمایند و محفوظ و مصون مانند پس خداوند
آفرینش حقّ آزمایش دارد و بس و ائه لهو القویّ القدير" انتهى
و در لوح ابن ابهر نازل قوله الاحلی:

"از امتحانات هیچوقت محزون مگردید زیرا امتحان و افتتان
حصاد اشرار و سبب ظهور کمالات ابرار است لهذا باید بسیار
ممنون و خوشنود بود چه که مقصد از ظهور نور مبین تربیت
نفوس مبارکه است و این جز بامتحانات الهیّه ممکن نه اگر
امتحانات الهیّه نبود ابدأ نفوس تربیت نمیشدند بلکه جمیع
مستغرق بحر هوی و هوس میماندند چون شدائد امتحان
بمیان آید نفوس منقطع گردند و منجذب بحقّ و متوجّه الی الله
و متخلّق باوصاف رحمانی و مستمدّ از فیوضات آسمانی شوند" انتهى
و در لوح عشق آباد آقا حسینعلی میفرمایند:

"برخوان رنگین و شهد و انگبین و باده خلّار و جام سرشار
هر کس بنده پروردگار است عبودیت حقّ در زیر اغلال
و زنجیر و تیر و شمشیر ثابت و محقق میشود" انتهى
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله تعالی:
"الطاف جمال غیب من دون شبهه و ریب شامل دوستانست
ولی آزمایش و امتحان نیز شدید است قسم بالطاف رحمن
رحیم که استخوان عبدالبهاء از خوف امتحانات جمال ابهی
میگذارد و روح و قلب و جانش مضطرب ولی امید از عنایت آن
محبوب مجید است که این عبد و دوستان را ناامید نفرماید و نجات بخشد" انتهى.
و در سفرنامه جلد اول مسطور است فرمودند:
"شکر نعماء الهیّه هنگام سختی و زحمت لازم زیرا در بحبوحه
نعمت هر نفسی میتواند شاکر باشد حکایتی است که سلطان
محمود خربزه‌ای را برید و بایاز داد ایاز میخورد و اظهار
شکر و سرور مینمود آخر چون سلطان خود قدری از آن خربزه
چشید دید بسیار تلخ است از ایاز پرسید که خربزه باین
تلخی را چگونه خوردی و ملال نیاوردی جواب گفت که من
از دست سلطان نعمتهای گوناگون بسیار لذیذ و شیرین
خورده بودم لهذا سزاوار ندانستم که یکمرتبه تلخی بینم
و اظهار ملال کنم پس انسانی که غرق نعماء الهی است اگر

وقتی جزئی زحمتی بیند نباید متأثر شود و مواهب الهیّه را فراموش کند" انتهى
باب سیزدهم - انتظار جمهور ناس
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:
"بواسطه جناب ملا نصرالله جناب مشهدی مهدی علیه
بهاء الله الابهی، ای بنده حقّ جمهور ناس منتظر موعودی
خونخوارند و ولیّ ظالمی غدار مهدیی خواهند که با سهم و
سنان و شمشیری برّان سیلی از خون بیچارگان جاری و ساری
نماید و شب و روز مشغول بضرب اعناق گردد و قطع رقاب
فرماید و بروجی از سرها بیاراید ملک الموت باشد و آفت
جانها گردد خونریز شود فتنه‌انگیز گردد بنیان انسان

براندازد و مدن و قری بر باد دهد اطفال یتیم کند و زنان
بیوه نماید این را شروط حقیقت دانند و منتظر چنین موعودند
و حال آنکه مظهر کمالات معنویّه و مطلع انوار رحمانیّه باید محیی
ارواح باشد و منعش اجسام جان بخشد نه جان گیرد سبب
حیات شود نه علت ممات گردد آباد کند نه خراب نماید
شرق منور کند غرب معطر نماید بیچارگان را ملجأ و پناه گردد
و نادانان را آگاه کند ظالمان را عادل نماید و غافلان را عاقل
کند درندگان را خلق و خوی رحمانی بخشد و گرگان را اغنام
الهی نماید درنده را چرنده کند و خونخوار را رئوف

ص ۳۹

و مهربان نماید سزاوار شخص کامل چنین است که خلق
و خویش شکرین و انگبین باشد لطف او را سزاوار نه قهر
شهد او را لایق نه زهر لکن چه توان نمود که نفوس غافلند
و جاهل لهذا درنده خواهند و خونریز و خونخوار طلبند
و ظالم و غدار جویند این چه نادانی است و این چه جهل
و غفلت در عالم انسانی شما باید بر قدم حق حرکت نمائید
بجميع من على الارض مهربانی کنید و بکافه ملل آشنائی
نمائید عالم بشر را شهد و شکر گردید و نوع انسانی را محبت
و رأفت فرمائید درمان هر دردمند گردید و مرهم هر
زخم دیده مستمند شوید مونس دلها گردید و محیی جانها
شوید تا مظهر رحمت کبری گردید و علیک البهاء الابهی ع ع
باب چهاردهم- انّ مع العسر يسراً

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

کرمانشاه جناب اسحق خان علیه بهاء الله الابهی
هو الله- ای یار نازنین من، آنچه مرقوم نمودید مفهوم شد
شکایت از ضیق معیشت و کثرت دیون و طلبکار ستمکار فرموده
بودید فی الحقیقه تحمل این غوائل هائل بسیار مشکل است
ولی همکاریم و سهیم و شریک در دست ستمکار امروز شخص
ترسائی بی محابا طلب ادای دین نمود و بهیچوجه ملاحظه

ص ۴۰

آشنائی فیما بین نفرمود زیرا نقود کعبه مقصود اوست و ملاحظه

بکلی مفقود ما مهلت خواستیم تا فرصت تدارک مبلغ نمایم
شخص معتمدی فرستادیم و بزحمت زیاد سه ماه مهلت گرفتیم
مقصود اینست که از کثرت دیون محزون مشوانشاء الله این
عسر سبب یسر گردد و این زحمت بادی رحمت شود تا زحمتی
حاصل نگردد رحمت جلوه ننماید انّ مع العسر یسراً فرموده
حال ایام عسرتست مطمئن باش که زمان یسر و راحت نیز
خواهد آمد این عسر و یسر و فقر و غنا و راحت و زحمت اهمّیتی
ندارد در آنچه مهمّست بکوش.
گر در آتش رفت باید چون خلیل

ور چو یحیی میکنی خونم سبیل

ور چو یوسف چاه و زندانم کنی

ور ز فقرم عیسی مریم کنی

سر نگردانم نگردم از تو من

بهر فرمان تو دارم جان و سر

و علیک التّحیة و الثّناء ع ع

باب پانزدهم - انقطاع

در سفرنامه جلد اول مسطور است:

"فرمودند اگر تقرب الهی خواهید از جمیع اشیاء منقطع

ص ۴۱

شوید و از آلائش دنیای فانی پاک و مقدّس گردید در بحر
محبت الله مستغرق باشید و بذکر و ثنای او اوقات را حصر
نمائید بهاء الله وحده باید محبوب عالم باشد ملاحظه
نمائید تا حواریان حضرت مسیح از خود فانی نشدند عالم را
زنده نکردند پس باید دائم بذکر الهی مشغول باشید و در
صدد نشر تعالیم حضرت بهاء الله برآئید" انتهى
(ص ۳۲۰) و نیز در ص ۲۷۰ مسطور است:

"بدیگری فرمودند انسان باید از قفس تن پرواز نماید

روح محض شود زیرا جسم قفسی است که انسان را بمشکلات

عظیمه اندازد اسیر طبیعت کند و بهر دردی مبتلا نماید

اما چون انسان عادات جسمانی را خرق نماید از هر قیدی

آزاد شود چه که قوای جسمانیّه جاذب عالم طبیعت است

لهذا باید قوّه روحانی این زنجیر را بگسلد بمجرّد فکر این

مقام حاصل نشود قوای طبیعیّه همیشه انسان را جذب میکند چشم منجذب مناظر خوش نماست گوش منجذب نغمات است و قلب متوجّه بلذات و شهوات. انسان ثروت دارد باز هم میخواهد زیرا منجذب عالم طبیعت است اسباب معیشت دارد باز هم میطلبد پس باید قوه روحانی غالب گردد تا از این قیود آزاد شود و نجات یابد مثل مرغی که در قفس است محض دانستن اینکه در خارج هوای

ص ۴۲

لطیف و فضای رحیب است باغهای با صفا و چمن و چشمه‌های گواراست نجات نیابد مگر قوه‌ای یابد که قفس را بشکند و در فضای جانفزا پرواز نماید" انتهى

و نیز در سفرنامه جلد اول مسطور است:

"فرمودند اول باید وجود انسان خود منقطع و منجذب باشد تا نفسش در دیگران تأثیر نماید هر کس در این میدان قدم گذاشت موفق شد ابواب عرفان بر وجهش مفتوح گردید چشمش بینا گشت و بنفثات روح القدس مؤید شد هم خود هدایت گردید هم سبب هدایت دیگران شد البتّه وقتی انسان نغمه خوش میخواند اول خود متلذذ و محظوظ میشود لهذا چون بنای هدایت ناس نهد و بیان دلایل کند مذاقش شیرین تر و قلبش مسرورتر شود و دیگر آنکه هر چیزی محدود است مگر فیض الهی که بسبب تبلیغ امر الله بر انسان نازل میشود و الهامات ربّانیّه تأیید مینماید اینست که حضرت مسیح فرمود وقتیکه میخواهید صحبت بدارید فکر نکنید روح القدس شما را الهام میکند اگر عزّت ابدی و حیات سرمدی و علویّت آسمانی خواهید تبلیغ کنید تأییدات الهیه بشما میرسد چرا که تجربه شده است اما ثبات و استقامت میخواهد ملاحظه حواریان مسیح نمائید که بچه ثبوت قیام نمودند تا امر را از پیش بردند حتی جان خود را فدا نمودند". انتهى

(ص ۳۲۸)

ص ۴۳

و نیز در ص ۲۷۱ مسطور است:

(حکایتی در مقام انقطاع فرمودند) "که احبای ایران اکثر اوقات پیاده سفر مینمودند هر جا خسته میشدند میخوابیدند در سایه هر درختی که میخواستند راحت میکردند یکی وقتی وارد امیری شد شخص امیر خواست هدیه ای باو بدهد باصرار یک پیرهن را باو داد بعد از آن چون در صحرا خسته شد پای درختی پیرهن را زیر سر گذاشته خوابید از وسوسه خیال خواب نرفت و مکرر دید که دزدی در خیال بردن پیرهن است آخر الامر برخاست پیرهن را دور انداخت و گفت تا این پیرهن و تعلق آن با من است من راحت نیستم پس راحت در ترک آنست. چند خواهی پیرهن از بهر تن تن رها کن تا نخواهی پیرهن
انتهی "

باب شانزدهم- اهالی امریکا
در سفرنامه جلد اول مسطور است:
مکرر وجود اطهر میفرمودند "اهالی امریکا استعداد روحانیات دارند ولی در امور جسمانی غرق شده اند مانند ماشین هائی میمانند که بی اختیار در حرکت حرکت دارند اما بیروحدن وقتی برتبه کمال رسند که روح مدنیت الهیه در آنها دمیده

ص ۴۴

شود و مدنیت مادی با مدنیت روحانی توأم گردد" انتهی
(ص ۲۸۸)

باب هفدهم- ایران
حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی:
لندن بواسطه میرزا لطف الله حکیم علیه بهاء الله الابهی
جناب مستر بهروز عضو مجمع علمی لغوی مصری و مدرّس آثار قدیم ایران.
هو الله

ای رفیق مهربان، نامه که بتاريخ ۲۲ آپریل ۱۹۱۹ از لندن مرقوم نموده بودی رسید ولی مکتوب پیش بجهت مغشوشی راه و عدم انتظام برید وصول نیافت البتّه نسخه ثانی اشعار را ارسال دارید این آواره بنفوس عادی ایران تعلق تام دارم تا چه رسد بمثل شما که فی الحقیقه خدمت بایران بلکه بعموم عالم انسانی مینمائید بناء علیه بسیار مشتاق دیداریم

هر وقت بخوشی و آسانی سفر میسر گردد تشریف آوردن شما
البته از برای ما نهایت روح و ریحانست مرقوم نموده بودید
که سبب عدم جواب بعضی گفتند که چون بفارسی مرقوم نموده
بودید این بود و یا اینکه بدوستی ایران مشهور شده‌اید
ملاحظه نمائید کلامی بی مغزتر از این میشود اول آنکه
لسان این آواره فارسی است بالطبع هر فرسی لسان خویش را

ص ۴۵

دوست میدارد و از این گذشته الواح بسیاری از حضرت
بهاءالله در نهایت بلاغت بفارسی صرف موجود با وجود این
چگونه لسان فارسی غیر مقبول و ثانی آنکه حضرت بهاءالله
و حضرت باب هر دو ایرانی بودند و بیست هزار سی هزار
ایرانی در این سبیل جانفشانی نمود و من نیز ایرانی
هستم حتی با وجود اینکه شصت سال است که از ایران خارج
شده‌ام هنوز راضی بآن نگشته‌ام که عادات جزئیة ایرانی
ترک شود بهائیان ایران را میپرستند نه همین حرف میزنند
شما نظر بعمل کنید چه کار بقول دارید هزار خروار قول
از غیرت و حمیت و مروّت و حمایت و فتوّت بیک فلس نیرزد
لکن یک عمل جزئی بیک گنج روان ارزش دارد اما سفر شما
بانگلستان این نیز از خوشبختی شما بود در آینده معلوم
گردد مرقوم نموده بودید که امثال فدوی را در پیشگاه
مبارک قدر و قیمتی نیست و عرائضشان را اهمّیت و وقری نه
و حال آنکه امثال شما که فی الحقیقه خیرخواه دولت و ملتند
و در نیک نامی ایران میکوشند و اهل دانشند چنین نفوسی را
من از خویش و پیوند خویش می‌شمارم باری اختصار نمائیم
براستی می‌گویم که من مشتاق دیدار تو هستم زیرا تو خدمت
بایران و ایرانیان مینمائی و من از جمله ایرانیان هستم.
و علیک التّحیّة و الثّناء عبدالبهاء عباس.

ص ۴۶

و در سفرنامه جلد اول مسطور است:
فرمودند "خدا چه نعمتی بایرانیان عنایت فرمود ولکن قدر
ندانستند اگر کفران ننموده بودند دولت ایران اول دولت

میشد من بمحمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احباً کند
و بعدل حکم نماید تأیید میرسد و آلا یفعل الله ما یشاء
ولی نشنید باز بایران نوشتم که تا دولت و ملت مانند شهید
و شیر آمیخته نگردد نجات و فلاح محال است ایران ویران
شود و عاقبت امر منجر بمداخله دول متجاوره گردد" انتهى
(ص ۱۶۸)

باب هیجدهم - العاقبة للمتقين
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح (نراق جناب آقا سیّد
تقی علیه بهاء الله الابهی) میفرمایند قوله الاحلی:
"ای طالب تقوای الهی، در قرآن و العاقبة للمتقين میفرماید
متقی پرهیزکار است مقصد این است که هر چند مریض پرهیز
نماید و بدلاّت طیب از مائده شیرین منع شود بلکه از
داروهای سخت کام تلخ کند و غیر پرهیزکار یعنی مریض
بی تمیز تلخی نخواهد شیرینی بجوید از هر نعمتی قسمتی
برد شهد و شکر بمزد بادام و طبرزد بیامیزد ولی بیایان
مریض پرهیزکار خوشنود گردد و غیر پرهیزکار دلخون شود
آن تلخی شیرین گردد و حنظل انگبین شود و آن شهد و شکر

ص ۴۷

سمّ ستمگر و زهر گردد اینست که میفرماید العاقبة للمتقين ع ع"
باب نوزدهم - اسکندر رومی
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:
"هو الابهی ای ناظر بمنظر اکبر، حکایت کنند اسکندر رومی
جهانگشا بود و کشورستان چون از فتوح ایران و توران و چین
و هندوستان طبل رجوع بکوفت و با حشمتی بیپایان توجه
بوطن مألوف نمود در شهر زور (۱) چراغ عافیت خاموش شد
و شش جهت را پرده ظلمت فراگرفت صبح آخرت نمایان شد
دانا یان بر جنازه او جمع شدند و انجمن ماتم تأسیس نمودند
هر کس تعزیت نمود و در مقام تأسّف لبی گشود از جمله شخصی
از هوشمندان برخاست و در مقابل نعش بایستاد و گفت سبحان
الله این شخص گمان مینمود که ملک الملوک است حال ثابت
و محقق گشت که عبد مملوک است دیگری گفت سبحان الله
دیروز این پادشاه غیور را هفت اقلیم وسعت گنجایش

نداشت امروز در شبی از زمین گنجایش یافت باری اگر
سلطنت باقی جوئی در جهان الهی سکندری جو و اگر ملک
الملوکی خواهی در ظل فقر و درویشی در سبیل الهی درآی تا

(۱) شهر زور در قدیم بسیار آباد و معتبر بوده و در کردستان و عراق
امروزی بوده نزدیک شهر سلیمانیه که امروز مرکز کردستان عراق قرار داشته.

ص ۴۸

ذو القرنین جهان جاو دانی گردی ع ع"

ردیف ب - مشتمل بر چهار باب

باب اول

بقای ارواح

خطابه مبارکه در اسکاتلند ۲ ژانویه در انجمن تناسوفیها قوله الاحلی: هو الله
".... چون نظر در کائنات نمائیم می بینیم هر کائنی مرکب از
اجزاء نامتناهی است که از اجتماع این اجزاء فردیه این کائن
پیدا شده و این فنا بدیهی است و قابل انکار نه لهذا
هر جزئی از اجزاء فردیه در صور نامتناهی سیر دارد و در هر
صورتی کمالی مثلاً این گل شبهه نیست که مرکب از اجزاء
فردیه است یکوقتی هر جزئی از آن در عالم جماد بوده و در
صور نامتناهی عالم جماد سیر داشت و در هر صورتی کمالی
حال بعالم نبات آمده در صور نباتیه سیر دارد یکروز
بصورت این گل روزی بصورت گل و درختی دیگر خلاصه در
صور نامتناهی آن عالم درآید تا بعالم انسان انتقال کند
و در صور جمیع کائنات سیر کند و در هر صورتی کمالی دارد لهذا
هر چیزی در هر چیزی هست پس برای هر فردی انتقالات
نامتناهی است و در هر انتقالی کمالی تا جامع کمالات گردد

ص ۴۹

این بقاعده فلسفه الهی است که انسان فنا ندارد همیشه
باقی است زیرا بقای روح مسلم است روح ابدی است
فنا و نهایی ندارد و برهان عقلی آن این است که انسان
دو حقیقت دارد حقیقت جسمانیّه و حقیقت معنویّه حقیقت
جسمانیّه فانی است اما حقیقت معنویّه باقی زیرا فنا عبارت است

از انتقالات از صورتی بصورت دیگر مثلاً این گل انعدام دارد چرا از این صورت بصورت جمادی انتقال نماید اما معدوم نمیشود باز ماده آن باقی است نهایت از صورت نباتی بصورت جمادی انتقال نموده مثلاً این علف را حیوان میخورد معدوم نمیشود بلکه فنای او عبارت از انتقال او است از صورت نباتی بصورت حیوانی اما معدوم صرف نمیشود انعدام او همان انتقال از صورتی بصورت دیگر است اما عنصر باقی است این است معنی فنا و انعدام مثلاً جسم انسان خاک میشود بعالم جماد انتقال نماید آن خاک وجود دارد پس معنی انعدام و فنا انتقال از صورتی بصورت دیگر است و در عالم صور هیچ کائنی دارای دو صورت نه بل صورت واحد دارد جسمی مادام مثلث است مربع یا مخمس نمیشود اگر مخمس یا مربع است مثلث نمیشود و لکن روح انسان در آن واحد دارنده جمیع صور است حال در عقل شما هم مسدس است هم مخمس هم مربع است و هم مثلث جمیع صور در آن واحد در روح موجود

ص ۵۰

فاقد صورتی نیست تا انتقال از صورتی بصورت دیگر نماید لهذا ابدی است انتقال ندارد جمیع صور را همیشه داراست این برهان واضح است برهان دیگر جسم انسان گاهی علیل است گاهی صحیح گاهی ضعیف گاهی سمین حالات مختلفه دارد اما روح در حالت واحد است چون جسم ضعیف شد روح ضعیف نشود پس حقیقت معنویّه انسان تغییر ندارد اگر دستی قطع شود یا پا بریده گردد تغییری حاصل نگردد پس انعدام عبارت از تغییر جسم است و روح تغییر ندارد لهذا حی و باقی است ثالث موت عبارت از فقدان احساس است در نوم جسد احساس ندارد چشم نمی بیند گوش نمیشنود مشام استشمام نمیکند ذائقه و لامسه معطل میماند و جمیع قوی معوق جسد مرده است هیچ احساسی ندارد اما روح سائر است در خواب می بیند میشنود میگوید جمیع قوای او در حرکت است و اگر انسان جسد تنها بود بایستی هیچ حرکت نداشته باشد و مرده باشد پس در این جسد یک حقیقت ثانویّه ای هست که محیط

بحقائق اشیاء است و کاشف اسرار کائنات است که بدون چشم می بیند بدون گوش می شنود بدون دست می گیرد بدون قلب ادراک می کند حقیقتی است غیر محدود و حال آنکه جسم محدود است پس ثابت شد که حقیقت ثانویه ای هست

ص ۵۱

در انسان که از هر آفتی آزاد است و بدون تغییر باقی و برقرار و دیگر اینکه در حین صحبت می گوئی من گفتم من رفتم آنکه می گوید من چنین گفتم آن کیست یک حقیقت ثانویه ایست که با او مشورت میشود که این کار نافع است یا مضر این کار را بکنم یا نکنم چه نتایج خواهد داشت آن روح که با او مشورت می کنی اگر بگوید این کار بکن می کنی و الا نه واضح است حقیقت ثانویه ایست که راکب است و حقیقت جسمانی مرکب آن سراج است و این زجاج اگر زجاج بشکند بر سراج ضرری نرسد بلکه باقی است انسان سیر مراتب و درجات میکند تا برتبه ای برسد که فوق رتبه این عالم جسمانی است تا بعالم کمال رسد پس جمیع زجاج ها را ترک کند بعالم انوار شتابد وقتی این سراج در زجاج نباتی بود وقتی در زجاج حیوانی و حال در زجاج انسانی لهذا اگر زجاج بشکند سراج فانی نگردد این براهین عقلی است نه نقلی که انکار نتوان نمود" انتهى . (ص ۱۳۵ خطابات طهران)

(نطق مبارک شب شنبه ۱۹ ذیقعدہ ۱۳۲۹ در منزل

جناب مستر درینفوس ۱۰ نومبر ۱۹۱۱):

هو الله

امشب باید ذکر از ترقی و بقای روح بشود هر شیء موجودی لابد بر اینست یا در ترقی است یا در تدنی در کائنات توقف

ص ۵۲

نیست زیرا جمیع کائنات حرکت جوهری دارند یا از عدم بوجود آیند یا از وجود بعدم روند انسان از بدایت وجود رو بترقی است تا بدرجه توقف رسد بعد از توقف تدنی است این شجر از بدایت وجود رو بنشو و نما است تا بنهایت ترقی رسد لابد بعد از ترقی تدنی است مثلاً این مرغ پرواز دارد تا

رو باوج می‌رود در ترقّی است چون توقّف نماید رو بتدّی است پس معلوم شد که حرکت جوهری از برای جمیع کائنات است لهذا در عالم ارواح اگر چنانچه از برای روح ترقّی نباشد توقّف است زیرا حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است انفکاک ندارد یا حرکت ذاتیه است یا حرکت کیفیه یا حرکت کمیّه یا حرکت روحیه یا حرکت جوهریه این واضح است که از برای روح توقّف نیست تدّی نیست چون تدّی نیست لابدّ رو بترقی است و هر چند مراتب محدود است ولی فیوضات ربّانی غیر محدود و کمالات الهی نامتناهی لهذا از برای روح ترقّی دائمی است زیرا اکتساب فیض مستمرّ است ملاحظه فرمائید روح و عقل انسان را از بدایت حیات رو بترقی است عالم رو بتزاید است لهذا معلومات تناقصی ننماید بلکه در تزاید است بهمچنین روح انسانی بعد از انقطاع از این جسد همواره رو بترقی است چه که کمالات نامتناهی است اینست که در ادیان الهی از برای نفوس متصاعده امر بر خیرات و مبرّات

ص ۵۳

است زیرا سبب علوّ درجاتست و طلب عفو و مغفرت است اگر ترقّی روح بعد از وفات مستحیل اینگونه امور عبث است دیگر چرا دعا می‌کنی چرا خیرات و مبرّات مینمائی چرا علوّ درجات می‌طلبی در جمیع کتب الهی مذکور است که بجهت اموات خیرات و مبرّات کنید دعا و نماز و نیاز نمائید طلب مغفرت کنید این برهان کافی است که روح را ترقّی بعد از صعود ممکن زیرا هر چند مراتب متناهی ولی کمالات غیر متناهیست در عالم ناسوت تزاید و تناقص است نه ملکوت در عالم ارواح تناقص و تدّی نیست مثل اینکه عقل و علم انسان دائماً رو بتزاید است و از این گذشته چون بسایر کائنات نظر کنی واضح است که ترکیب عناصر مختلفه است لهذا این ترکیب مبدّل بتحلیل میشود مثلاً جسم انسان از عناصر متعدّده مرکّب است ولی این ترکیب دائمی نیست لابدّ تحلیل میشود چون تحلیل یابد آنوقت انعدام جسم است زیرا هر ترکیبی را تحلیلی است پس لابدّ این ترکیب عناصر متعدّده مختلفه منقلب بتحلیل میشود

اما روح انسانی ترکیب نیست از عناصر مختلفه نیست بلکه مجرد از عناصر است و مقدّس از طبایع چون مرکّب از عناصر نیست اینست که حیّ و باقیست و در نشئه ابدیست حتّی در علم فلسفه طبیعی ثابت است که عنصر بسیط را انعدام

ص ۵۴

مستحیل زیرا مرکّب نیست بلکه مجرد از عناصر است و مقدّس از طبایع چون مرکّب از عناصر نیست تا تحلیل شود اما کائنائیکه از عناصر مرکّب است از برای آنها انعدام است مثلاً میگویند برای طلا انعدام نیست چه که بسیط است مرکّب نیست عنصر واحد است ترکیب نیست تا تحلیل و معدوم شود اما اهل حقیقت بر آنند که کافه موجودات مادّیه ولو فلاسفه زمان بسیط دانند اگر تحقیق و تدقیق شود آن نیز مرکّب است. باری چون روح انسانی از عناصر متعدّده و از عالم ترکیب نیست معدوم نگردد و تحلیل نشود و همچنین آثار مترتب بر وجود است شیء موجود اثر دارد بر شیء معدوم ابداً اثر مترتب نمیشود ملاحظه کنید نفوس مقدّسه آثارشان در جمیع عوالم باقی است حتّی در عالم عقول و نفوس تأثیرشان باقی و برقرار است مثلاً آثار حضرت مسیح در عالم عقول و ارواح ظاهر و باهر است روح مسیح موجود است که این آثار بر آن مترتب است بر معدوم اثری مترتب نمیشود پس روح موجود است که این تأثیرات دارد جمیع کتب آسمانی ناطق باینست ملاحظه در کائنائات موجوده نمائید که جماد منتهی به نبات میشود نبات منتهی بحیوان و حیوان منتهی بانسان و انسان نیز عبارت از چند روز حیات عنصری اگر چنانچه چند روز بماند و بمیرد و تمام شود

ص ۵۵

این عالم عبث است. تکرار میکنم تا درست ملتفت شوید جمیع کائنائات نامتناهی صادر از جماد است اخصّ از جماد نبات است و اخصّ از نبات حیوان و اخصّ از حیوان انسان پس کائنائات منتهی بانسان شد و انسان اشرف کائنائاتست و اگر این انسان هم چند روزی در این عالم زندگانی بتعب

و مشقت کند و بعد معدوم شود عالم وجود اوهام محض است
و سراب بی پایان این کون نامتناهی ممکن است چنین بیهوده
و عبث باشد لا والله هر طفلی ادراک کند که این جهان
نامتناهی را حکمتی و این کائنات عظیمه را سرّی و ثمری و این
کارخانه قدرت را سود و منفعتی و این مبادی را نتیجه‌ای
و آلا زیان اندر زیان است اینست که بعد از این حیات
ناسوتی حیات ملکوتیست روح انسان باقی است و فیوضات
الهی نامتناهی اما مادّیون میگویند کجا است کو آن
روح؟ ما چیزی نمی بینیم روحی نمی بینیم صدائی نمیشنویم
چیزی استشمام نمیکنیم پس روح وجود ندارد بلکه معدوم
شده است مادّیون چنین میگویند لکن ما میگوئیم این
جماد بعالم نبات آمد نشو و نما نمود قوه نامیه یافت
ترقی کرد و بعالم دیگر آمد درخت شد اما عالم جماد
هر چند از آن هیچ خبر ندارد ولی دلیل بر آن نمیشود که
عالم نباتی نیست بجهت اینکه جماد احساس نمیکند و استعداد

ص ۵۶

ادراک عالم نباتی ندارد این نبات بعالم حیوانی آید
و ترقّی کند لکن درختان احساس آن نمیکنند زیرا این نبات
خبر از عالم حیوان ندارد بلسان حال میگوید عالم حیوان
کو؟ من احساس نمیکنم و حال آنکه عالم حیوان موجود است
همینطور حیوان از عالم عقل انسان خبر ندارد در عالم
خودش میگوید عقل کو روح انسانی کو این دلیل بر این
نیست که روح انسانی وجود ندارد پس هر رتبه مادون
ادراک رتبه مافوق نمیکند مثل اینکه این گل خبر از عالم ما
ندارد نمیداند که عالم انسانی هم هست در رتبه خود میگوید
عالم انسانی کو من عالم انسانی نمی بینم این ندیدن او
دلیل بر عدم وجود انسان نیست حال اگر مادّیون خبر از وجود
ملکوتی نداشته باشند دلیل بر این نیست که وجود ملکوتی
نیست بلکه نفس وجود ناسوتی دلیل بر وجود ملکوتی است
زیرا نفس فنا دلیل بر بقاست اگر بقائی نباشد فنائی نیست
نفس ظلمت دلیل بر نور است نفس فقر دلیل بر غناست
اگر فقر نباشد غنا نیست پس جهل دلیل بر علم است اگر

علم نباشد جهلی نیست زیرا جهل فقدان علم است فقر
فقدان غناست ظلمت عدم نور است عجز عدم قدرتست
ضعف عدم توانائست نفس فنا دلیل بر بقا است اگر چنانچه
فنائی نبود ابداً بقائی نبود اگر غنائی نبود فقری نبود

ص ۵۷

اگر علمی نبود جهلی نبود اگر جمیع مردم فقیر بودند آنوقت
فقیری نبود فقر بغنا پیدا میشود پس نفس فنا دلیل بر
بقاست و اگر بقا از برای روح نبود مظاهر مقدسه انبیاء الهی
چرا اینقدر زحمت میکشیدند حضرت مسیح چرا این صدمات
بر خود قبول میفرمود حضرت محمد چرا این مصائب را بر خود
تحمل مینمود حضرت باب چگونه گلوله بر سینه مبارک خویش
قبول میکرد جمال مبارک چرا اینهمه زجر و بلا و حبس
و زندان برای خود قبول مینمود مادام که بقا از برای روح نه
تحمل این زحمات را چه لزوم؟ حضرت مسیح هم ایام خویش
را بخوشی میگذرانید اما چون روح باقی است اینست که
حضرت مسیح اینهمه آلام و محن را برای خود قبول کرد
انسان اگر ادنی ادراکی داشته باشد فکر کند میگوید
عالم عالم وجود است نه عدم کائنات متصل ترقی میکند
از رتبه ای بر رتبه ای ما فوق چطور میشود آن ترقی منقطع شود
و حال آنکه میگوید ترقی از لوازم وجود است باز این را میگوید
زیرا از هر چیز بیخبر است مانند جماد است میگوید کو عالم
انسانی چشم ندارد گوش ندارد شامه ندارد که بوی این
گل را بشنود اینست که در عالم جماد جز وجود جمادی
وجودی نیست این از نقص جماد است ولی دلیل بر این
نیست که وجودی غیر وجود جمادی نیست این مادّیون

ص ۵۸

از جهلشان است که میگویند کو عالم ارواح؟ کو حیات ابدیه
کو الطاف خفیة الهیه؟ ما چیزی نمی بینیم مثل اینکه این
جماد میگوید کو کمالات انسانی کو چشم کو گوش این از نقص
جماد است امیدوارم انشاء الله احساسات روحانی شما
روز بروز زیاد شود و یقین بدانید این حواس جسمانی

استعداد آن ندارد که ادراک عوالم روحانی نماید ولی
قوة ادراک و عقل کلی ربّانی میفهمد بصیرت انسانی
مشاهده مینماید گوش روح استماع میکند این مادّیون
نفوسی هستند که حضرت مسیح میفرماید چشم دارند ولی
نمی بینند گوش دارند ولی نمیشنوند قلب دارند ولی ادراک
نمیکنند چنانچه حضرت اشعیاء میفرماید: (اصحاح ۶)
شما میشنوید ولی نمیفهمید شما می بینید ولی ادراک نمیکنید
و در قرآن میفرماید: صمّ بکم عمی فهم لا یعقلون.
چشم کور چگونه مشاهده آفتاب کند و گوش کر چگونه استماع
آواز شهناز نماید؟ بقول حکیم سنائی:
نکته و رمز الهی پیش نادانان چنان
پیش کر بریط سرا و پیش کور آئینه دار

انتهی

و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

"هو الله اول باید ثابت کنیم که از برای وجود فنائی

ص ۵۹

نیست زیرا فنا عبارت از تفریق اجزاء مرکبه است مثلاً جمیع
این کائاتی را که میبینیم مرکب از عناصرند یعنی عناصر
مفرده ای ترکیب یافته و صور نامتناهی تشکیل شده و از هر
ترکیبی کائنی پدید گشته مثل اینکه از ترکیب عناصری این
گل پیدا شده و اما فنا عبارت از تحلیل این ترکیب است
نه انعدام عناصر مفرده و اجزاء اصلیّه زیرا آن عناصر باقی
است و از میان نمیروند پس میگوئیم این گل معدوم شد یعنی
آن ترکیب تحلیل یافت اما آن عناصر اصلیّه باقی است
ولی ترکیب بهم خورده همینطور انسان از ترکیب عناصر مفرده
پیدا شده پس موت او عبارت از تفریق این عناصر است
اما عناصر باقی است از میان نمیروند در اینصورت حیات
عبارت از ترکیب است و موت عبارت از تفریق و انتقال عناصر
از حالی بحالی است چنانکه انتقال نبات بعالم حیوان
موت نباتی است و قس علی هذا همچنین انتقال انسان
از عالم جسمانی و تفریق عناصر موت انسانی است پس بدانید
که از برای وجود موت نیست نهایت انتقال از حالی بحالی

است زیرا روح انسانی مرکب نه و ترکیب از عناصر نیست
تا تحلیل شود اگر از ترکیب بود میگفتیم مرد اما چون
ترکیب نیست لهذا تحلیل ندارد و این واضحست که حتی
در اجزاء عناصر مفرده هم چون ترکیب نیست تحلیل نه

ص ۶۰

و در این شبهه ای نیست و ثانی از انتقال جسد از حالی
بحالی برای روح تغییر و تبدیلی نیست مثلاً جسم انسان
جوانست پیر شود اما روح بر حالت واحده است. جسم
ضعیف میشود اما روح ضعیف نمیشود جسم ناقص یا فالج
میگردد اما برای روح تغییری نیست بسا میشود عضوی از
اعضای انسان قطع میشود اما روح بر حال واحد است هیچ
تغییری نمینماید پس از تغییر جسم برای روح تغییری
نیست مادام تغییر پیدا نمیکند باقی است زیرا مدار فنا
تغییر و تبدیل است ثالث انسان در عالم خواب جسمش
معطل و قوایش مختل است چشم نمی بیند گوش نمیشنود
و جسم حرکت نمیکند با وجود این روح می بیند میشنود سیر
میکند و کشف مطالب مینماید پس معلوم شد که از مردن جسد
روح فانی نمیشود بمردن جسم روح نمی میرد و بخوایدن
جسم روح نمیخواید بلکه ادراک دارد اکتشافات دارد
پرواز مینماید و سیر میکند. رابعاً جسم در اینجاست لکن
در شرق و غرب حاضر در غرب ترتیب امور شرق میدهد در
شرق کشف امور غرب مینماید امور مهمه ممالک را مرتب و منظم
میکند جسد در مکان واحد است روح سائر اقطار و اقالیم
مختلفه در اسپانیاست اما کشف امریکا مینماید پس روح
تصرف و نفوذی دارد که جسد ندارد جسد نمی بیند اما

ص ۶۱

روح می بیند و اکتشاف دارد لهذا حیاتش منوط بجسد
نیست خامساً اثر بی مؤثر نمیشود ممکن نیست مؤثر معدوم
باشد شعاع و تابش او موجود آتش معدوم باشد و حرارت
محسوس نور معدوم و اجسام نورانیّه مشهود عقل معدوم
و ادراکات موجود باشد خلاصه اثر بی مؤثر نمیشود مادام اثر

موجود لابد مؤثری هست پس با وجودی که حضرت مسیح هزار و نهصد و دوازده سال پیش ظاهر بود تا امروز آثارش باقی است و سلطنتش ظاهر و نفوذش باهر آیا میشود آن روح الهی فانی باشد و این آثار عظیمه باقی پس ثابت شد که مؤثر این آثار آن مبدأ انوار باقیه و فیوضات ابدیه است سادساً هر کائنی صورت واحد دارد یا مثلث است یا مربع است یا مخمس است نمیشود کائنی در آن واحد صور مختلفه داشته باشد مثلاً این سجاده مربع مستطیل است آیا میشود بشکل دایره هم درآید نمیشود مگر آنکه این شکل را ترک کند و مدور گردد پس در حالتیکه ممکن نیست کائنی از کائنات در آن واحد اشکال مختلفه داشته باشد روح انسانی جمیع اشکال را داراست و در آن واحد صور مختلفه را دارد. دیگر محتاج بتغییر و انتقال از صورتی بصورت دیگر نیست که شکلی را ترک کند تا شکل و صورت دیگر گیرد چون مستغنی از تغییرات و اشکال است لهذا غیر مادی و غیر فانی است

ص ۶۲

سابعاً انسان چون بکائنات نظر میکند دو چیز می بیند محسوسات و معقولات کائنات محسوسه مثل جمادات نباتات و حیوانات آنچه بحواس محسوس شود یعنی بچشم دیده شود یا بگوش شنیده گردد یا مشموم شود یا ملموس گردد یا بذائقه درآید قابل تغییر است اما معقولات باین حواس احساس نشود مانند عقل و علم حقیقت معقوله است و حقیقت معقوله هیچ تغییر و تبدیلی ندارد چشم او را نمی بیند و گوش نمیشنود و ممکن نیست علم که حقیقت معقوله است منقلب بجهل شود همچنین روح از حقائق معقوله است لهذا تغییر و فنا ندارد باری انسانی که بصیرت دارد روحانی است و رحمانی است می بیند که روح انسانی فنائی نداشته و ندارد و احساس میکند که جمیع اشیاء با او در ظل او بوده و خود را باقی و برقرار و ثابت و بیزوال و مستغرق از انوار خداوند ذوالجلال می بیند زیرا احساسات روحانی و تأثیرات وجدانی دارد نه محدود بقواعد عقلیه و احساسات بشریه

است اما انسانی که بی بصیرت و وجدانست همیشه خود را
پژمرده و مرده می بیند هر وقت احساس موت میکند میترسد
و خود را فانی میداند ولی نفوس مبارکه چنین نیستند احساس
مینمایند که باقی و نورانیند ابداً فنائی ندارند مثل

ص ۶۳

حواریین حضرت مسیح اینست که در وقت شهادت و موت
بهائیان در نهایت سرورند زیرا میدانند که موت و فنائی
ندارند منتها اینست که جسد متلاشی میشود ولی روح
در عالم الهی باقی و ابدیست. انتهی

(سفرنامه جلد اول ص ۱۷۹)

و نیز حضرت مرکز میثاق در لوح امة الله هاجر میفرمایند :

".... بعد از صعود انسان از حیّز امکان بجهان لامکان

جمع شئون نعیم و جحیم امر روحانی است اگر چه آنجهان

منفصل از اینجهان نه ولی معنی و حقیقتاً منفصل از عالم

جماد است و عالم جماد از عالم انسان خبری ندارد " الخ

باب دوّم

بنات احبّاء که بمدارس ملل سائره میروند حضرت

عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

طهران بواسطه جناب حاجی میرزا عبد الله امة الله خاور

والده امة الله صدیقه ضجیع میرزا یوسف خان علیهما بهاء الله الابهی :

هو الله- یا امة الله، در خصوص بنات احباب مرقوم

نموده بودی که بمدرسه ملل سائره میروند فی الحقیقه این

اطفال هر چند در آن مدارس اندک تعلیمی میگیرند ولکن

ص ۶۴

اخلاق معلّمات را در اطفال تأثیری و از القای شبّهات

قلوب بنات را تغییر و تبدیلی باید احبّای الهی مدرسه

از برای بنات تهیّه و تدارک نمایند که معلّمات بنات را بتربیت

الهیّه تربیت نمایند اخلاق ربّانی بیاموزند و اطوار رحمانی

تعلیم کنند طفل مانند نهال تازه است بهر قسم تربیت

نمائی نشو و نما نماید اگر برستی و درستی و حقّ پرستی

بپرورانی نهال مستقیم گردد و در نهایت طراوت و لطافت

نشو و نما نماید و الا بسوء تربیت از استقامت بیفتند و اعوجاج حاصل کند و دیگر چاره ندارد فی الحقیقه معلّمات اروپا تعلیم لسان و خطوط و تربیت بیوت و طرازی و خیاطی مینمایند اما اخلاق بکلی تبدیل گردد بقسمی که بنات امّهات را نپسندند و بدخوی و بدرفتار و متکبر و پرغرور گردند پس باید چنان تربیت نمود که روز بروز بر خضوع و خشوع بیفزاید و اطاعت و انقیاد به آباء و اجداد کنند و سبب راحت و آسایش کلی گردند" انتهى

باب سوم

بهایان را بامور سیاسیّه تعلقی نیست.
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرماید قوله الاحلی:
"از قرار معلوم بیخردان یاران را ملامت کنند و شماتت نمایند که حامی استبدادند و فدائی استقلال سبحان الله

ص ۶۵

هنوز این بیخردان متنّه نشده اند که بهایان بامور سیاسیّه تعلقی ندارند نه مربوط بحکم مشروطند و نه در آمال استقلال و در حقّ کلّ طوائف و آراء مختلفه دعا نمایند و خیرخواهند با حزبی حربی ندارند و با قومی لومی نخواهند مقصدشان صلح اهل عالم است نه جنگ و محبت بین جمیع است نه کلفت مأمور باطاعت حکومتند و خیرخواهی جمیع ملوک و مملوک کسی را که چنین مقصد جلیل در دل خود را باین امور حزبیّه نیالاید کسی که صلح عمومی جوید و خدمت بعالم انسانی کند در جدال و نزاع اقلیمی مداخله ننماید و آنکه در احیاء کشوری کوشد در شئون مزرعه ای با دهقان و روستا نستیزد چون کشور آباد گردد هر مزرعه ای نیز احیاء شود و هر مطموری معمور گردد حال ما را مقصد جلیلی در پیش و مراد عظیمی در دل و آن اینکه آفاق بنور وفاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمایند با وجود این مقصد چگونه مداخله در نزاع و جدال میانه دو حزب اصغر نمائیم خیرخواه هر دو طرفیم و هر دو را بالفات رهبر تا انشاء الله دولت

و ملت مانند شیر و شکر با یکدیگر آمیخته گردند و تا چنین نشود فلاح و نجات رخ نگشاید بلکه جمیع زحمات هدر رود و علیک البهاء الابهی ع

ص ۶۶

باب چهارم

بین ظهورین ایام بطون است

در سفرنامه جلد اول مسطور است: فرمودند "بیائید این مسئله مهم را بذهن بسپارید شخصی از طهران نوشته که مشیت کلیه همیشه بر عرش ظهور مستولست یعنی همیشه حق در لباس خلق است من مؤکداً جواب نوشتم بشما هم میگویم آگاه باشید که بین ظهورین ایام بطونست هر چند برای شمس حقیقت عالم امکان طلوع و غروبست اشخاصیکه در ایام بطون و فترت حق را بلباس خلق ظاهر میگویند که هر لحظه بشکلی بت عیار برآمد آنها سبب اختلاف امر و تفرقه خلقند اینگونه عنوانات بهانه است و مقصدشان آنکه خود را مرکز آثار گویند لهذا باید آنچه در الواح و آثار منصوص است بظاهر تمسک نمود و سر موئی تجاوز جائز نه" انتهی (سفرنامه جلد اول ص ۲۳)

ردیف پ- مشتمل بر سه باب:

باب اول

پسته

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الحلی:

"در جز بواسطه جناب ناظم جناب اسمعیل علیه بهاء الله الابهی

ص ۶۷

هو الله

ذبیح ملیحا، ترتیب پوسته و برید در این عصر جدید تنظیم گردیده اگر چه چاپار در زمان خوانین تاتار در ایران استمرار یافت ولی اختصاص بحکمران و حکمدار داشت این وضع بدیع از آثار این قرن رفیع است و این تمهید ظهور اعظم بوده تا اخبار بافاق رسد و مکاتبه بین شرق و غرب بنهایت سهولت انجام پذیرد حضرت اعلی روحی له

الفداء فرموده‌اند که خلق باید اسباب سرعت مخابره
فراهم آرند تا خبر ظهور من یظهره الله بکمال
سرعت در آفاق منتشر شود در مدّت قلیله تلغراف بمیان آمد
ملاحظهٔ نفوذ کلمه بفرمائید انّ الله علی کلّ شیء قدیر
حال نفوس مبارکی موفق بخدمت برید هستند باید
بشکرانه پردازند زیرا واسطهٔ انتشار نجات الله هستند
وعلیک البهاء الابهی ع ع انتهى

باب دوم

پطرس حواری

در سفرنامهٔ جلد اول مسطور است فرمودند:
"پطرس از تربیت ظاهری مقدّس و مبرّی بود بدرجه‌ای که
ایام هفته را نمیتوانست نگاه دارد هفت بستهٔ نان می‌بست
و هر روزی یکی از آن بسته‌ها را می‌خورد چون بستهٔ هفتم

ص ۶۸

میرسید می‌فهمید که روز هفتم است و باید بکنیسه برود
اما تربیت روحانی او در ظلّ حضرت مسیح چنان بود که
سبب روشنائی عالم گردید واقعاً در ظلّ کلمهٔ الله چه نفوس
مقدّسه‌ای مبعوث میشوند بخاطر دارم وقتیکه طفل بودم در
طهران در بیرونی پهلوی جناب آقا سیّد یحیای وحید نشسته
بودم دیدم میرزا علی سیّاح با تاج و عصای درویشی و پاهای
برهنه پرازگل وارد شد یکی پرسید از کجا میآئی گفت
از قلعهٔ ماکو و حضور حضرت اعلیٰ فوراً حضرت وحید خود را
روی قدم سیّاح انداخت و گریه کنان محاسن خویش را
بگل‌های پای ایشان میمالید که از کوی محبوب رسیده با
آنکه حضرت وحید شهیر و شخص جلیل بود آن قسم
نزد بندگان درگاه الهی خضوع مینمود" انتهى (ص ۲۷۹)

باب سوم

پولس حواری

حضرت عبدالبهاء در لوح حکیمباشی قزوینی میفرمایند:
قوله الاحلی:

هو الله

ای یار عبدالبهاء از روز فراق آنی نگذرد که بخاطر نیائی

و دمی نرود که بیادت نیفتم فی الحقیقه ایام حضور بسیار
پروجد و شور بود زیرا آن حبیب روحانی متحمل و صبور

ص ۶۹

اتما یوفی الصّابرون اجرهم بغير حساب بحضرت رسول
خطاب ان تسئلهم خرجا فخرج ربك خير. اجر و خرج
آنحضرت در زحمات و صدمات و مشقت نیز موقّیّت بر خدمت
امر الله است یعنی انشاء الله چون پولس حواری که بعد از
کتکهای چرب و نرم و مشت بر سر و طپانچه بر رخ و سیلی بر
قفا و وقوع در دشت بلا و بیهوشی از صدمه طاق فرسا
برخاست و بمدینه غریبه شتافت و بافصح بیان و ابداع تبیان
تبلیغ امر الله نمود شما نیز بعد از این صدمات و مشقّات
و زحمات و بلیّات در تبلیغ ایلیات با کمال قوّت و شجاعت
و صفا خواهید برخاست و بتأیید تضرّعات عبدالبهاء حکماً
موفّق و مؤید خواهید گشت شخص معقول کارش چنین است
ابداً وقت را از دست نمیدهد آنوقت سیف قاطع کوید
و در کمال معقولی دامن بکمرزند و شب و روز آرام نگیرد
و دمی راحت نجوید علی الخصوص حکیم باشد و طبیب دیگر
معقولیش بیشتر باشد زیرا دریاق اعظم بکار برد و بمعجون
الهی معالجه نماید گاهی ناخوشی بهانه کند و بر سر بیمار
رود و پرستار شود و جسم و روح هر دو را معالجه نماید
و علاج بره الساعه بکار برد. باری طبابت اینست حکمت اینست
و البهائ علیک ع ع

ص ۷۰

ردیف ت مشتمل بر نوزده باب:

باب اوّل

تیاسفیها

در سفرنامه جلد اوّل مسطور است: (ص ۲۶۹)

فرمودند "تیاسفیها طفلی را در مدارس اروپا تربیت میکنند
تا او موعود کلّ ملل شود چقدر بیفکری است موعود را خدا
باید انتخاب کند نه خلق چراغی را که خلق روشن کنند
خاموش شود اما سراج الهی همیشه روشن است مرتباً

خلق همیشه محتاج خلق است چگونه غنای ابدی بخشد
مثل اینست که کسی از روغن و فتیله بخواهد شمس بسازد"
انتهی

باب دوم

تاریخ احبای تاکور

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرمایند:

هو الله

ای یادگار آن دو مرحوم مغفور محترم، نامه شما رسید
و بی نهایت سبب فرح و سرور گردید که الحمد لله از بلوک نور
ظهور و بروزی گردیده و نامه ای از نفسی رسیده که از سلاله
یاران قدیم است و هموطنان عزیز سبحان الله شرف بنور
اشراق منور است و غرب براهه محبت الله معطر افریک

ص ۷۱

و امریک و ترک و تاجیک و اروپا و صحرای آتریک بنفوذ امر الله
پرشور و شعله گردیده و لکن موطن جمال مبارک با وجود آنکه
عنوان نور دارد محروم و مهجور مانده بیگانگان آشنا شدند
و آشنایان بیگانه ماندند بلال حبشی و صهیب رومی و عدّاس
آشوری و سلمان پارسی محرم راز گشتند و سید قرشی ابولهب
و بستگان و خویشان جمال محمدی محروم از انوار گردیدند
در انجیل میفرماید که جمیع انبیاء در شهر و موطن خود
ببقدر و مقدار بودند فی الحقیقه چنین است و همچنین
حضرت مسیح میفرماید که از شرق و غرب عالم میآیند و داخل
ملکوت میگردند و ابناء ملکوت خارج میشوند حال صیت
امر الله و آوازه ظهور بهاء الله اقالیم سبعة را باهتر از
و حرکت آورده ولی اهل بلوک نور محروم گشته فاعتبروا
یا اولی الابصار جمال مبارک در مراجعت از مازندران
بطهران چون مرور از نور فرمودند در تاکو و در دارکلا
ولوله و شور انداختند جمّ کثیری مؤمن و موقن شدند
و روز بروز در ازدیاد بودند در تاکر مرحوم آقا میرزا حسن
و آقا میرزا غلامعلی و ملا زین العابدین و ملا عبد الفتاح
و ملا علی بابای بزرگ و ملا علی بابای صغیر و محمد تقی خان
و آقا محمد تقی و عمو علی و آقا علی پسر ملا زین العابدین و

قدس گردیدند بعد از یکسال یحیای غیر حضور توجّه بنور نمود
در ایام قلیلی تزلزل و اضطراب انداخت و چون عرصه را تنگ
و احتمال خطر در آن بلد دید یاران باوفا را بگذاشت
و سفر نمود و بلباس درویشی فرار بگیلان و مازندران و کرمانشاه
کرد جمیع آن بیچارگان را بکشتن داد فرار او ابرار را گرفتار
کرد آن نفوس اکثر شهید شدند لکن وضعی که در آن قریه
گذاشت و رفتاری که نمود سبب شد که نار محبّت الله در آن
قریه بکلی مخمود شد حتی بعضی نفوس را واداشت که
میرزا خداوردی مرحوم را زدند بخاطر دارم من وقتیکه طفل
بودم و در نور بودم میرزا خداوردی مرحوم های های میگریست
میگفت که من پنجاه سال خادم این خانواده بودم آیا جایز
بود که بتحریک میرزا یحیی کل بابا مرا علی رؤوس الاشهاد
بزند و دشنام دهد و براند باری از سوء حرکات آن شخص
نور ظلمت شد و میانرود مخمود گردید. در دارکلا روزی در
مجلس جمال مبارک چنان بیان فرمودند و دلیل و برهان
گستردند که چون برخاستند چهار مجتهد که دو تا داماد
میرزا محمد تقی مجتهد ملاّ عباس و ملاّ ابوالقاسم بودند
دویدند که کفش مبارک را جفت کنند آنوقت چنان شد و بعد
چنین گشت باری حال الحمد لله تو هدایت یافتی و پدرت را
آنوقت که من بودم نام عمو علی بود و من او را بسیار دوست

میداشتم و همچنین مرحوم میرزا خداوردی را شکر خدا را که
وجود آنان ثمری داشت حال تو باید که بینهایت شکرانه
نمائی که باین فیض موفق شدی و سبب شوی بلکه در نور شمعی
برافروزی جناب میرزا محمد تقی ناظم و جناب ملاّ محمد
عطار و جناب میرزا یوسفعلی و جناب ملاّ یوسفعلی و جناب
میرزا عبدالعلی و جناب آقا علی محمد را تحیت ابدع ابهی
رسانید و علیک البهاء الابهی ع

تأکید در تبلیغ

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:
"در الواح الهی ذکر حکمت گشته و بیان مراعات مقتضیات
مکان و وقت شده مراد سکون روحی و شئون عنصری نبوده
بلکه مراد الهی این بوده که شمع در جمع برافروزد نه در
صحرای بی نفع ماء فیض الهی بر ارض طیبه نازل گردد نه
ارض جزره و الا خاموشی شمع را حکمت نتوان گفت و پریشانی
جمع را علامت وحدت نتوان شمرد افسردگی و مردگی حیات
و زندگی تعبیر نشود و ناتوانی و درماندگی هوشمندی و زیرکی نگردد"
و نیز میفرمایند قوله الاحلی:
"الیوم باید هر فردی از افراد احبای الهی فکر خویش را

ص ۷۴

حصر در تبلیغ نماید چون چنین کند بعد از یکسال احتیاج
نماند خود نفوس بدون تبلیغ بشاطی بحر احدیت بشتابند
یاران باید وقت را غنیمت دانند دقیقه‌ای آرام نگیرند زیرا
این فرصت نخواهد ماند باری ای یاران الهی،
اقلاً هر یک از دوستان باید در مدت یکسال یک نفس را
تبلیغ نماید اینست عزت ابدی اینست موهبت سرمدی
حضرت رسول روحی له الفدا بحضرت امیر میفرماید که
هدایت یک نفس بهتر است از هزار گله شتر و در نزد عرب
متاعی بهتر و گرانتر در عالم وجود از گله شتر نبود مقصود
اینست که هدایت یکنفس بهتر از کره ارض و من علیها است"
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح ابن اصدق میفرمایند:
قوله الاحلی "در فکر تبلیغ نفوس مهمه باشید حال عظمت
امراکان عالم را گرفته است اکثر نفوس باطناً مایلند که
اطلاع یابند ولی خوف از شهرت دارند زیرا یاران بمجرد
اینکه نفسی اقبال نماید با کوس و کرنا اعلان نمایند
نفوس مهمه چون نظرگاه عمومند خوف و خطر دارند و
فی الحقیقه باندازه‌ای حق دارند زیرا زود متعرض آنان گردند
و لابد با جمعی از مردم مشکلات و معضلات دارند آنان
بهانه نمایند و قضیه ایمان نفوس مهمه را وسیله غلبه
بر ایشان کنند باری تا توانید چنین نفوس را محرمانه

هدایت کنید و او را سفارش تام بر کتمان نمائید و همچنین
پیش نفسی ذکر او ننمائید" انتهى
و نیز حضرت عبدالبهاء ارواحنا لعنایاته الفداء میفرمایند:
"تا نفوس در هر دیار قیام به تبلیغ امر پروردگار ننمایند دلبر
موهبت جلوه ننماید انوار هدایت نتابد و صبح هدی
اشراق نکند و جهان جهان دیگر نشود ایام بکسالت
بگذرد و اوقات بی ثمر ماند و عاقبت زیان و خسران رخ بنماید
حسرت احاطه کند و آرزوی جان مبدل بزبان و خسران گردد
تا وقت است باید کوشید و جوشید و خروشید تا صبح امید
بتابد و نور توحید بدرخشد و آفاق منور گردد جانها
پریشارت شود دلها پرمسرت گردد دیده ها روشن شود
و حقایق انسانیّه گلشن گردد این است موهبت عظمی
این است هدایت کبری این است فضل بی منتهی امروز
کوکب روز افروز تبلیغ امر الله است هر نفسی مؤید بان مقرب
درگاه کبریا لهذا نظر با استعداد و قابلیت خود منما بلکه
در وقت تبلیغ توجه بملکوت ابهی نما تأییدات الهی طلب
و بکمال اطمینان و قدرت زبان بگشا و آنچه بر قلب القا
میشود بگو و از اعتراض و معاتبه اهل عناد ملول مشو و فتور
میاور هر چه آنان اعتراض نمایند تو محکمتر جواب بده "
و نیز میفرمایند:

"الیوم تأییدات الهیه شامل نفوسی است که شب و روز به تبلیغ
امر الله مشغولند و بنشر نفحات الله مألوف این است
مغناطیس عون و صون و عنایت و موهبت حق"
"امروز اعظم امور نشر نفحات الله است باید اماء الرحمن
در طهران توجه بملکوت ابهی نمایند و تأیید مستوفی
طلبند و بترویج تعالیم الهی پردازند و مادون آنرا
فراموش کنند زیرا مادون آن سبب صداع است و تضییع
اوقات و مشغولیت بیفائده و ثمر و نتیجه اش کسالت و بطالت
امر تبلیغ مهم است باین امر باید متمسک باشند و بس

هر یک از اماء الرّحمن در این میدان جولان نماید موفق و مؤید گردد".
و در سفرنامه جلد اول مسطور است:

شخصی دیگر از صحّت و راحت مبارک پرسید فرمودند
"من بجهت راحت و تفرّج نیامده‌ام بلکه بجهت ندای
ملکوت ابهی تا نفعات الله را منتشر نمایم اگر میخواستم
راحت کنم در شرق خیلی بهتر ممکن بود حال باید در مدن
و بلاد سفر نمایم ندا کنم مردم را بملکوت الهی بخوانم
بر فرض چند سال هم راحت نمودم چه ثمر دارد" انتهی
(ص ۲۶۷)

و نیز در لوح محفل روحانی طهران فرموده‌اند:

ص ۷۷

"بساط تبلیغ باید در جمیع احیان ممدود گردد زیرا تأیید
الهی موکول بر آن اگر نفسی بجان و دل در نهایت همّت
کمر بر تبلیغ امر الله نبندد البتّه از تأیید ملکوت ابهی محروم
ماند ولی باید بحکمت باشد و حکمت این است که
به مدارای الهی و محبّت و مهربانی و صبر و بردباری
و اخلاق رحمانی و اعمال و افعال ربّانی تبلیغ نماید نه اینکه
بصمت و سکوت پردازد و بکلی فراموش نماید.
خلاصه احبّای الهی را فردا فردا بتبلیغ امر الله تشویق
نمائید که حکمت مذکوره در کتاب نفس تبلیغ است ولی بمدارا
تا تأییدات الهیه احاطه نماید و توفیقات صمدانیه رفیق گردد" انتهی
و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

"اليوم اعظم امور و اهمّ شئون تبلیغ امر الله و نشر نفعات الله
است بجمیع وسائل بجهت این ترویج قیام باید نمود
و اليوم این امر مؤید است و جنود ملکوت ابهی ناصر
اینمقام و خادم این مقصد زمان تأسیس است نه تزیین
و وقت وقت ترویج است نه تعدیل از خدا بخواهید
و دعا کنید که جمیع را موفق بر این امر عظیم نماید و از این
موهبت نصیبی بخشد" الخ
و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

ص ۷۸

هو الله

"اگر ما جمیع احبّا که در ظلّ سدره منتهی هستیم در تبلیغ قیام کنیم حقّ جلّ جلاله تأییدات خواهد نمود هر فکری و ذکری و عبادتی و خدمتی را بگذاریم و بتبلیغ و عبودیت آستان مقدّس پردازیم مگر عبادتهای مفروضه می بینید که چه خبر است به تبلیغ امر الله شجره مبارکه در نمو است تبلیغ عالم انسانی را نورانی میکند تبلیغ کورها را بینا مینماید کرها را شنوا میکند گنگان را گویا مینماید جمیع اینها تحقق نمی یابد مگر بتبلیغ این است چیزی که سبب حیات عالم است سبب ترقیّات عالم انسانیت سبب ظهور کمالات معنوی است سبب علو و سمو در جمیع عوالم وجود حتی در نقطه تراب خود انسان چقدر نورانی میشود چقدر روحانی میگردد چقدر حالت خوش پیدا میکند یک حالت دیگری یک روشنائی دیگری یک روح دیگری یک قوه دیگری پیدا میکند مثلاً انسان زحمت میکشد تا آنکه نفسی یک خصلتی از خصائل موهومه اش را فراموش کند لکن بمجرد اینکه تبلیغ شود و ایمان بیاورد جمیع آن خصائل ذمیمه را ترک میکند مثلاً در نهایت جبن بود در نهایت شجاعت میشود در نهایت آلودگی بود در نهایت تنزیه و تقدیس میشود در جمیع شئون ترقی مینماید حتی در شعور و فطانت و ادراک و ذكاء ترقی میکند" انتهى (نطق مبارک در حیف ۳ صفر ۱۳۳۲)

ص ۷۹

و نیز در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله

ای بنده ثابت ثابت جمال قدم، نامه مفصل ملاحظه گردید تا توانید در این ایام تبلیغ امر الله نمائید فرصت بسیار خوبی ید قدرت الهیه فراهم آورده این فرصت را از دست مدهید جمیع قلوب متوجه بامر الله و جمیع گوشها مترصد استماع کلمه الله احزاب ایران کل مشغول بخود و اکثری از شدت نزاع و جدال از حیات و زندگانی بیزار مفری میطلبند و مفر و مقری و ملجأ و پناهی جز ملکوت ابهی نه که ولوله و زلزله در آفاق انداخته و عنقریب ایران را معمور

و ایرانیان را عزیز در دو جهان نماید خیرخواهی ایران
این است که جمیع ملل و شعوب و قبائل عالم را خاضع
و خاشع نماید هر نفسی که ثابت بر عهد است ولو بظاهر خواندن
ابجد نداند باید در فکر اعلاء کلمة الله و تبلیغ باشد ع
و نیز در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله

ای یاران عزیز عبدالبهاء، الیوم اهمّ امور تبلیغ امر الله است
و نشر نفحات الله تکلیف هر نفسی از احبّای الهی این است
که شب و روز آرام نگیرد و نفسی بر نیارد جز بفکر نشر
نفحات الله یعنی بقدر امکان بکوشد که نفسی را بشریعة بقا

ص ۸۰

هدایت نماید و احیا کند زیرا این اثر از او در اعصار و قرون
متسلسل گردد چه که از هادی اولّ تتابع و ترادف و تسلسل
در مؤمنین دیگر کند عاقبت یک نفس مقدّس سبب احیای صد
هزاران نفوس شود ملاحظه فرمائید چقدر اهمّیت دارد که
هدایت یک نفس اعظم از سلطنت است زیرا سلطنت ظاهر
در ایّامی چند منتهی شود نه اثری و نه ثمری و نه سروری
و نه فرحی و نه بشارتی و نه اشارتی و نه نامی و نه نشانی
باقی ماند اما این سلطنت که هدایت نفوس است دست
در آغوش دلبر ابدی نماید و انسان بر بالین سرمدی بیاساید
لهذا باید محفلهای روحانی در جمیع بلاد فراهم آید
و فکرشان این باشد که نفوسی هدایت شوند و همچنین
باطراف و اکناف محض نشر نفحات الله نفوسی ارسال شود
که طالبان را بسلسیل الهی هدایت نمایند حتّی عبور و مرور
نیز مفید است مثلاً بلادیکه در محلات منعکفه گوشه افتاده
یارانی که در آنجا هستند از جائی خبر ندارند اگر چنانچه
خبری بگیرند بالتصادفست حال اگر نفوسی عبور و مرور
نمایند و احبّا را بشارت الهیه دهند و در هر جا یکشب
و دوشب بمانند اخبار ارض مقدّس و سایر بلدان و دیار را
از شرق و غرب بدهند و بکمال محبّت و جوش و طرب معاشرت
کنند این سبب انجذاب و اشتعال شود و نفوس تربیت گردند

و بشور و وله آیند همین سبب نشر نفحات شود و علت اعلاء
 کلمة الله گردد جناب آقا میرزا طراز و آقا میرزا علی اکبر
 این دو نفس مبارک بسیار سبب سرور قلب عبدالبهاء شدند
 یقین است که بخدمات کلیه موفق خواهند شد و در ملکوت
 ابهی مانند ستاره صبحگاهی درخشنده و تابان خواهند
 گشت و علیهما بهاء الابهی یوم ولدا و علیهما بهاء الابهی
 یوم بلغا و علیهما بهاء الابهی یوم نادا و علیهما بهاء الابهی
 یوم یدرکان لقاء ربهما فی ملکوت ابدی قدیم و علیک بهاء الابهی ع ع
 مراغه- جناب آقا میرزا حسین طوطی علیه بهاء الله الابهی
 هو الله

ای ثابت بر پیمان، نامه شما رسید مختصراً جواب مرقوم
 میشود فرصت تطویل نیست هر نفسی را ملاحظه نمائید
 که به نیت خالص تحرّی حقیقت مینماید القاء کلمة الله نمائید
 ولو از هر قبیل اشخاص باشد اما اگر ملاحظه کنید که
 از مادّیون بی انصاف شدید الاعتساف است و عناد محض
 و تحرّی حقیقت نمینماید با چنین اشخاص صحبت بیفائده
 است و تزییع اوقات و علیک البهائ الابهی ع ع

باب چهارم

تأییدات جمال مبارک جلّ جلاله

در سفر نامه مبارک جلد اول مسطور است (ص ۱۷۶)
 فرمودند که "تأییدات جمال مبارک امور خارق العاده ظاهر
 میکند هر شائی از شئون جمال مبارک در مقام خود حجّتی
 بالغست در یکی از نوشتجات سابق که نزد اهل بصیرت
 هیچیک از شئون حقّ مثل ندارد مثلاً اگر جمال مبارک
 احوال کسی را میپرسیدند ولو بظاهر اینکلمه عادی بود ولی
 در آن موقع شخص بصیر میتواندست بفهمد که چه حکم و اسراری
 در آن کلمه موجود است این است که حقّ بجمیع آثار در جمیع
 احوال از غیر خود ممتاز است چنانکه از شخص عاقل در جمیع
 حالاتش آثار عقل نمودار است" انتهی

باب پنجم

تأیید شامل حال مبلّغین است

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی:

"طهران انجمن روحانی احبّا علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای بندگان جمال مبارک، این معلوم و واضحست که

الیوم تأییدات غیبیه شامل حال مبلّغین است و اگر تبلیغ

تأخیر افتد بکلی تأیید منقطع گردد زیرا مستحیل و محال است

که بدون تبلیغ احبّای الهی تأیید یابند در هر صورت

باید تبلیغ نمود ولی بحکمت اگر چهاراً ممکن نه خفياً

ص ۸۳

بتریت نفوس پردازند و سبب حصول روح و ریحان در عالم

انسان شوند مثلاً اگر هر نفسی از احبّبا با نفسی از غافلین

طرح دوستی و راستی اندازد و بکمال مهربانی با او معاشرت

و مجالست نماید و در ضمن باخلاق و اطوار و حسن رفتار

و تربیت الهی و وصایا و نصایح ربّانی سلوک نماید البتّه

کم کم آن شخص غافل را بیدار کند و آن نادان را دانا نماید

نفوس استیحاش دارند باید نوعی مجری داشت که اول

استیحاش نماید بعد کلمه نفوذ نماید اگر نفسی از احبّبا

با نفسی از غافلین مهربانی کند و در کمال محبّت حقیقت

امر الله را بتدریج تفهیم نماید که بداند اساس دین الله

بر چه منوال است و مطلب چیست البتّه منقلب گردد مگر

نادر نفسی که حکم رماد دارد و قلوبهم کالحجارة او اشدّ

قسوة اگر بر این منوال هر یک از احبّبا نفسی را بکوشد تا

هدایت نماید در هر سال نفوس مضاعف شود و این را

بنهایت حکمت میتوان مجری داشت که ابداً ضرری حاصل

نشود و همچنین مبلّغین باید باطراف سفر نمایند اگر

تبلیغ سبب فساد است بتشویق و تربیت احباب پردازند

که آن نفوس ب جذب و طرب آیند و فرح و وله جویند

حیات تازه یابند و بنفحات قدس تر و تازه گردند. در خصوص

شرکت خیریّه البتّه باید اهمّیت داد اصحاب حضرت روح

ص ۸۴

روحی له الفداء یازده نفر بودند و صندوق خیری تشکیل نمودند پس ترتیب صندوق آنقدر اهمیت داشت و علیکم البهء الابهی ع ع"

هو الابهی

ای بنده پروردگار، از خدا بخواه که در این عالم پرمحنت نفس راحتی کشی و در اینجهان پرآلایش آسایشی نمائی این موهبت چهره نگشاید و این عنایت محفل دل نیاراید مگر بانقطاع از ماسوی الله و توجه تام بملکوت ابهی و این انقطاع و توجه حاصل نشود مگر بانجذاب بنفحات الله و اشتعال بنار محبت الله این انجذاب و اشتعال میسر نشود مگر به تبلیغ امر الله و ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله و البهء علیک و علی کل منقطع متوجه منجذب مشتعل مبلغ ثابت راسخ مستقیم فی دین الله ع ع

باب ششم

تجارت حقیقی

حضرت عبدالبهء جل ثنائه در لوح میرزا عبدالحسین داماد مرحوم میرزا اسدالله وزیر اصفهانی میفرمایند قوله الاحلی:

هو الابهی

ای پاکباز، از قرار مسموع در جرگه مفلسان داخل شدید و در زمره بینویان وارد جمعت پریشان شد و شخصت بیسر و

ص ۸۵

سامان تجارت بغارت رفت و موجود غرامت گشت اندوخته پراکنده شد و گنجینه ویرانه گردید ثروت بعسرت تبدیل شد و توانگری بمفلسی تحویل گشت طوبی لک ثم طوبی لک شما اگر طبل افلاسی را تازه بکوفتید ما از قدیم شیپورش را بنواختیم و توپش را انداختیم با ما همداستان گشتی و براه راستان درآمدی لکن شرطش اینست که خویش را دوباره آلوده نمائی و در بحر تجارت که عاقبتش رسوائی و خسارتست باز خویش را مستغرق نمائی بلکه فراغت طلبی و انقطاع جوئی و در فکر ریح اعظم و نفع جلیل و تجارت در بازار حضرت سلطان احدیت افتی بفراغت در اعلاء کلمة الله کوشی و بکمال همت در نشر نفحات الله جهد

نمائی این تجارتها را تجربه نمودی و امتحان کردی
ثروت قدیم خسران مبین شد و منفعت کلیّه مضرت عظیمه
گشت ریح عظیم ضرر شدید گردید و سود و نفع جسیم نقص
پدید شد سود زیان گشت و گنج حسرت بی پایان گردید
یک چند نیز خدمت معشوق و می کنیم در قرآن میفرماید
یا ایّها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة
فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع پس در این ایام اکبر
باید باعظم صلاة که تبلیغ امر الله است پرداخت تالله
الحقّ أنّها تجارة و ثروة كاملة و سلطنة قاهرة و عزّة باهرة

ص ۸۶

و ملک دائم و سریر قائم و شأن عظیم عند کلّ ذی حظّ عظیم
و البهاء علیک و علی کلّ مفلس مقبل فقیر ع

باب هفتم

تحمل بلا یا و مصائب

حضرت عبدالبهاء در لوح ملاً علی اکبر ایادی میفرماید

قوله الاحلی:

جناب مسجون سلاسل و اغلال در سیل حضرت ذی الجلال
علی قبل اکبر علیه من کلّ بهاء ابهاه ملاحظه نمایند:

هو الابهی

ای ناطق بشنای حضرت یزدان، در موسم زمستان آنچه
طغیان طوفان شدیدتر و باران و بوران عظیم تر در فصل
نوبهار گلشن و گلزار طراوت و لطافتش بیشتر گردد و حلاوت
و زینت چمن و لاله زار زیادتر شود گریه ابر سبب خنده گل
گردد و دمدمه رعد نتیجه اش زمزمه بلبل شود و شدت برد
جمال ورد ببار آورد و طوفان سرد باغ را بشکوفه های
سرخ و زرد بیاراید اریاح شدید منتج نسائم لطیف گردد
و باد صبا شمیم گل حمرا گیرد سفیدی برف سبزی چمن
شود و افسردگی خاک شکفتگی نسرین و نسترن گردد و پژمردگی
شتا تری و تازگی بهاری شود و شدت سرما اعتدال هوا گردد
سرو ببالد فاخته بنالد بلبل بخواند گل چهره برافروزد

ص ۸۷

لاله ساغر گیرد نرگس مخمور گردد بنفشه مدهوش شود
اشجار سبز و خرم شود و اوراق طراوت جوید ازهار بدمد
اثمار نمودار شود گلشن مجلس انس شود و چمن محفل
قدس گردد جمیع این فیوضات و تجلیات بهار اثر مصیبات
زمستان است و کلّ سرور و حبور گلشن و گلزار از اثر برودت
فصل شتا لهذا ای اسیر سلاسل و اغلال و رهین وثیق
و سجن در راه پروردگار، اگر چه در بلایای شدید افتادی
و در رزایای عظیمه گرفتار شدی کأس بلا نوشیدی و زهر
ابتلا چشیدی بسا شبها که از ثقل اغلال نیارمیدی و بسا
روزها که از اذیت اهل ضلال نیاسودی انیست صدمات
قویّه بود و جلیست بلیات شدید امیدواریم که این
مشقّات جسمانیّه راحت و مسرت روحانیّه آرد و این آتش
سوزان عوانان روح و ریحان قلب و وجدان آرد این عسرت
علت مسرت گردد و این زحمت باعث رحمت شود و این
نقمت سبب نعمت جاودانی گردد و این تنگی سجن گشایش
جهان الهی شود قسم بسطان وجود و عالم غیب و شهود
که این بلیات سبیل محبوب از جان عزیزتر است و از شهد و شکر لذیذتر ع

ص ۸۸

باب هشتم

تربیت اطفال

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله

ای کنیزان خداوند بیمانند، نظر عنایت با شما است و کمال
مرحمت شامل شما در آستان مقدّس جمال قدم روحی لاجبّائه
الفدا کنیزان پرتمیزید و در عتبه مقدّسه حضرت احدیت اماء
خاضعه خاشعه شورانگیز ابررحمت بلند گشته و باران عنایت
در فیضانست صبح موهبت طالع و لامع آثار فیض و برکت
ساطع از فیض قدیم و نور افق توحید بکمال تضرّع و زاری
مستدعی هستم که آن کنیزان آستان را موقّف بر خدمت یزدان
فرماید تا در جمیع شئون و اطوار و احوال و عادات و رفتار
و گفتار و کردار روز بروز ترقّی نمایند و اطفال خویش را بآداب
الهی در کمال همّت تربیت نمایند. الیوم احبّای الهی را

فرض و واجب است که اطفال را بقرائت و کتابت و تعلیم و دانش و ادراک تربیت نمایند تا آنکه روز بروز در جمیع مراتب ترقی کنند. اول مربی اطفال مادرانند زیرا طفل در بدو نشو و نما چون شاخ تر و تازه ای باشد بهر قسم بخواهی تربیت توانی اگر راست تربیت کنی راست گردد و در کمال موزونی نشو و نما کند و این واضح است مادر اول

ص ۸۹

مربی است و مؤسس اخلاق و آداب فرزند پس ای مادران مهربان، این را بدانید که در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است بآداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصوّر نتوان نمود و التّحیّة و الثّناء علیکنّ یا اماء الرّحمن.

باب نهم

تسبیح و تهلیل موجودات

در سفرنامه جلد اول مسطور است (۱۷۷)

فرمودند "چقدر آرامست هیچ سرو صدائی نیست انسان چون با این مرور نسیم باین درختها نگاه میکند اهتزاز اوراق را میبیند و حقیقت اشجار را میشنود مثل اینست که همه بتسبیح و تهلیل مشغولند" انتهى

باب دهم

تصوّر مسیحیان

حضرت عبدالبهاء جلّ شأنه در لوحی میفرمایند:
"از قرار مسموع مسیحیان را تصوّر چنان که در هر وقت فرصت و وسعتی یابند مدرسه در نجف آباد تأسیس کنند و اطفال را تعلیم نمایند آنان هر چند تعلیم فنون جدیده نمایند ولی اخلاق اطفال را بکلی تبدیل نمایند بدرجه ای که بر مخالفت ابوبن برخیزند و پدر و مادر را نپسندند و بحقارت در

ص ۹۰

آنان نظر نمایند. چنانچه تجربه شده است و حال آنکه حسن تربیت و تحسین اخلاق اهمّ از تحصیل علوم است اکتساب علوم و فنون بعد از ایمان و ایقان از اعظم فضائل عالم انسان ولی بشرط آنکه تحصیل علوم مزدوج با تحسین اخلاق

و تشویق باستفاضه نور اشراق باشد لهذا باید در نجف آباد
یاران الهی سعی و کوشش نامتناهی نمایند تا تأسیس
مدرسه بهائی بزودی گردد تا احتیاج بمدارس دیگر نماند
و مقاصد خفیه مسیحیان در آن سامان حصول نپذیرد" انتهى
باب یازدهم

تعالم جمال مبارک جلّ جلاله

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی میفرماید قوله الاحلی:
"آفاق مانند ماهی لب تشنه است و تعالم جمال مبارک
آب روان نه حیفی و نه سیفی و نه تکفیری و نه تدمیری
و نه تضییقی و نه تعرضی و نه تکلفی شمشیرش اعلان وحدت
عالم انسانی تیغ جهانگیرش موهبت رحمانی قوه جندیّه اش
محبت الله قوانین و آئین سپاهش بیان معرفت الله
سپهسالارش نور هدایت الله اصول و قوانینش محبت
و مهربانی با جمیع نوع انسانی بدرجه ای که بیگانه آشناست
اغیار یار دشمن دوست بدخواه خیرخواه و باین نظر
رفتار میشود زیرا خطاب بعالم انسانی میفرماید یعنی جمیع

ص ۹۱

ملل که همه باریک دارید و برگ یک شاخسار و علیک البهء الابهی ع ع"
باب دوازدهم- تعالم الهیه حصن حصین است:
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرماید قوله الاحلی:
هو الله- ای احبای الهی و اماء رحمن، در این
سالها که جنگ مهیب فراز و نشیب را زیر و زبر نمود و جمیع
ملل عالم را بمصائب شدیدة انداخت نفسی محفوظ و مصون
نماند و ملل و دول عالم بهزار صدمات مبتلا گشتند پدران
بی پسر شدند مادران بماتم پسران گریبان دریدند
و بگرییدند اطفال یتیم شدند و نساء در خوف و بیم افتادند
معمورها مطمور گشت و شهرهای آباد ویران گردید کرورها
از نفوس زیر شمشیر رفت و کرورها دستگیر و اسیر شد الحمد لله
یاران الهی در جمیع اقالیم در صون حمایت تعالم الهی
محفوظ و مصون ماندند و مظهر الطاف حضرت بیچون
گشتند ملاحظه نمائید که تعالم الهی از برای کلّ حصن
حصین بود و قلاع متین پس اگر جمیع من علی الارض متابعت

تعالیم الهی نمایند البته روی زمین بهشت برین گردد
حال بشکرانه این الطاف باید بخدمت حضرت بدیع الاوصاف
پرداخت و بر ثبوت بر میثاق قیام نمود تا وحدت بهائی
محفوظ و مصون ماند ملاحظه کنید بهیچ قوه‌ای ممکن است

ص ۹۲

وحدت بهائی را محافظه کردن مگر بقوه میثاق اگر ادنی
تھاون و فتوری حاصل گردد شبهاست تمام قوت بقلوب
خطور نماید و مذاهب مختلفه ظهور کند و امر الله بکلی محو
و نابود شود قوه میثاق است که آفاق را باهتر از آورده زیرا
در جسم امکان عرق شریان است که نابض است و قابض و کامل
جمیع امور و ضابط امور جمهور و قوه ارتباطیه در میان عموم
باری امیدوارم که احبای حقیقی و دوستان صمیمی در این
ایام شوری جدید بنماید و جوش و خروشی پدید آرند
زیرا جمیع طوائف عالم نهایت استعداد یافته که تعالیم
الهی استماع نمایند زیرا وقوعات خونریزانه در این جنگ
سبب شده که ناس خواه ناخواه مفتون صلح عمومی گردند
و مجذوب مغناطیس الهی شوند و تشنه چشمه تعالیم ربانی
گردند اگر نفوس مبارکه بتمام قوت بر نشر نفحات قیام نمایند
اندک زمانی نمیگذرد که بنیان جنگ برافتد و بنیاد بغض و
عدوان بکلی معدوم و مهدوم شود بهار روحانی آید و
نفحات رحمانی وزد حرارت شمس حقیقت چنان نافذ شود
و احاطه کند که جمیع برودت و خمودت و کسالت از کون زائل گردد انتھی

باب سیزدهم - تعالیم قدیمه

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

ص ۹۳

هو الله

ای یار عزیز،... تعالیم قدیمه امروز کفایت ننماید
هر دردی را درمان نگرده هر زخمی را مرهم نشود
آن تعالیم قدیمه سماویه بسیار محبوب و مقبول است ولی
عقول و افکار ترقی نموده احتیاج بتعالیم کلیه است و آن
تعالیم بهاء الله است که جامع جمیع تعالیم است امروز

هر نفس اطلاع بر وصایا و نصایح بهاء الله یابد و الواح
و کلمات و تجلیات و اشراقات و طرازات و بشارات را بخواند
ابدأ از برای او شبهه نماند که این تعالیم رزق امروز عالم
انسانی است و سبب حیات ابدی است "انتهی
باب چهاردهم- تعمیر و ترمیم بیت اعظم
از کلک اطهر حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح احبای
طهران نازل قوله الاحلی:
هو الله

ای یاران رحمانی، در بغداد جمیع اهالی بر بیت محترم
هجوم دمبدم کردند علماء و ارکان و عوام تا مطاف ملاً اعلی
را بانواع دسائس ضبط نمایند چون در دست حجّتی نبود
و حجّت بنام شخصی از احبّاً و وفات نمود اول ظالمان ادّعا
نمودند که صاحب خانه یعنی آنشخص خرنده بیوارث فوت
شد لهذا این خانه مال دیوانست و در دیوان حکومت

ص ۹۴

بمقتضای دیوان دیوان یعنی محکمه جعفری حکم بر آن
صادر که این خانه بی صاحب و محلول است از حیفا بغداد
تلغرافی شد و بعنایت الهیّه اینحکم را فسخ نمودیم و این
صرف تأییدات الهی بود و الاّ سندی در دست نبود چون
علماء و ارکان و اهالی خود را خائب و خاسر دیدند شخصی
را حاضر نمودند که این وارث صاحب خانه حاجی محمّد
حسین اصفهانی است دو باره محکمه حکم بوراثت آن نمود
و عموماً شهادت دادند و عبدالبهاء فرید و وحید بی ناصر
و معین و اصحاب عمائم در نهایت شرارت و ارکان در غایت
ظلم و عدوان و جمهور متعصّبان مهاجم ملاحظه فرمائید
که کار چقدر مشکل بود در دست سندی نبود با وجود این
بتأییدات دلبر آفاق و توفیقات نیر اشراق صبح نصرت
دمید و نیر عنایت درخشید جمیع مخذول و منکوب و مایوس
شدند و خطاب بخود نمودم که ای مظلوم یک سواره بر صف
عالم بزن و از قضای اتّفاق حکومت جدید در عراق تشکیل شد
و مجبور بر دلجوئی اهالی بود عموم فریاد برآوردند که این
خانه نیست کعبه بهائیان است و حلّ حرم گمراهان لهذا

باید حکومت این بنیان را براندازد تا بنیاد بهائیان بر باد رود توجّه بملکوت ابهی شد و گفتیم یا ربّ ائی فرید وحید فانتصر حال الحمد لله دست تطاول اهل عدوان کوتاه

ص ۹۵

شد و صولت ستمکاران شکست و صبح دولت آن بنیان و ایوان دمید و ظلمت استیلاى ظالمان بنور ظفر و نصرت مظلومان مبدّل گشت فاشکر الله بما اید احبائه على هذا الامر العظیم ووقفهم على هذا الخطب الجسیم بجميع احبای الهی تحیت ابدع ابهی تبلیغ نمائید عبدالبهاء عباس انتهى

و در لوح آقا سیّد نصر الله باقراف نازل قوله الاحلی:
"این روزها مباشرت بیت مبارک در مدینه الله در بغداد نمودیم جمیع اهالی بغداد بمخالفت و استکبار قیام نمودند و بقوّت تمام و بحکم صادر از محاکم حکومت و واسطه پلیس خدام بیت را بیرون نمودند و بیت را تصرف کردند نعره عموم بفلک اثیر رسید که این خانه مطاف بهائیانست تا جان در قالب داریم نمیگذاریم که بدست بهائیان افتد ما نیز سند و حجّتی در دست نداشتیم جمیع احبای الهی در بغداد گریان و دشمنان مسرور و خندان و همه راهها مقطوع و مسدود عبدالبهاء توجّه بعتبه کبریا نمود و بتأیید ملکوت ابهی غاصبین و معاندین خائب و خاسر شدند خانه از چنگ ظالمین خلاص شد و بدون حجّت شرعی و حکم قانونی تسلیم خادمان گردید و بنا در نهایت شکوه ساخته میشود و این بواسطه حکومت عادلّه حصول نیافت

ص ۹۶

بلکه بوسائط دیگر حصول یافت صرف تأیید جمال مبارک بود" انتهى
باب پانزدهم - تفسیر بیان حضرت مسیح
در سفرنامه جلد اول مسطور است (۱۳۵)
فرمودند " مسیح بحواریین فرمود آنچه را شما در زمین باز نمائید در آسمان گشوده خواهد شد لکن مسیحیان معنی آنرا نفهمیدند و گمان کردند مقصد رفع گناهان

خلق بواسطه رؤسای مسیحیه است و حال آنکه حضرت مسیح
باین بیان بسط و فسخ احکام را بحواریان داد زیرا خود
آنحضرت جزسبت و طلاق امری را تغییر نداد ولی افسوس
که رؤسای روحانی نفهمیدند بلکه وقتی اهالی یونان و رومان
مسیحی شدند از عبده اصنام رسوماتی بآنها سرایت نمود
مثل زینت معبد بتصاویر و ریاضت و پرهیز و وضع لباسهای
بعضی از اساقفه و بردن شمع در کنیسه و صلا و زنگ عبادت
بر بام کلیسا و امثال اینها همه از عبده اصنام مأخوذ"
انتهی

باب شانزدهم- تفسیر حدیث قبل
در معنی نزدیک شدن زمینها بیکدیگر حضرت عبدالبهاء
جلّ ثنائہ در لوحی میفرماید قوله الاحلی:
"ای بنده بها، در خبر است که در یوم رستخیز زمین بیکدیگر

ص ۹۷

نزدیک گردد اما ندانستند که صنایع بدیعه شرق و غرب را
همدم نماید و اکتشافات جدیده جنوب و شمال را همراز
کند گمان نمودند که بواسطه عصر و حصر اراضی نزدیک
یکدیگر گردند و حال آنکه از آن چه ثمر بلکه ثمر در اینست
که اقالیم شرق و غرب در نفسی از یکدیگر خبر گیرند و در یک
محفل نشینند و مشورت و مصاحبت نمایند حال این قریبت
محصور در اقلیم ارضیه نه بلکه امکان نزدیک لامکان شده
و مرکز ادنی قریب ملاً اعلی گشته اتصالات بین عالم خاک
و جهان پاک حاصل شده یکسر سیم در مرکز صدور مرکوز
و سر دیگر در ملکوت ربّ غفور و برق الهام واسطه کلام و قوه
جاذبه محبت الله کاشف اسرار جهدی فرما که صدور مرکز
الهام گردد و قلوب جولانگاه قوه جاذبه آسمان و علیک التّحیّه و الثّناء ع ع"
و در سفرنامه جلد اول مسطور است:

"در حدیث بود که شهرها بهم نزدیک میشود گذشته از قرب
معنوی و ارتباط مداین قلوب و الفت امم مختلفه در یوم
موعود بظاهر نیز مدن و اقالیم چقدر بیکدیگر نزدیک شده
واقعاً اگر نه این خطّ آهن و قوه بخار بود چگونه این
مسافتهای بعیده باین سهولت طیّ میشود و این یکی از

آیات باهرة این قرن موعود و عصر مشهود است. " انتهى

(ص ۲۶۵)

ص ۹۸

باب هفدهم - تفسیر حدیث

در سفرنامه جلد اول مسطور است (ص ۱۳۲)

فرمودند که "در حدیث شیعیان در خصوص ظهور موعود مذکور که علم بیست و هفت حرفست آنچه از بدو تا ختم مظاهر الهیه ظاهر شدند دو حرف آن را ظاهر کردند اما چون قائم موعود آید با تمام بیست و هفت حرف ظاهر شود گذشته از معانی حقیقی در عالم امر که غلبه و قدرت امر الله و ظهور آیات و بینات و توضیح مسائل الهیه و بروز اسرار کتب مقدسه و احاطه علمیه این ظهور اعظم صد چندان است بظاهر هم جمیع عقلای این عصر مقررند که علوم و فنون و صنایع و بدایع این قرن مقابل پنجاه قرن است بلکه اعظم از آن."

باب هیجدهم - توجه بميثاق الهی

در لوحی میفرمایند:

هو الله

یا اسم الله، الیوم میزان کلّ شیء و مغناطیس تأیید عهد و میثاق ربّ مجید است کلّ را باید باین اساس متین دلالت نمود چه که بنیان رصین جمال مبین است هر نفسی ثابت تر مؤید تر و موفق تر است و اگر روح القدس مجسم گردد فرضاً ادنی توقف نماید قسم بجمال قدم روحی لاجبائه الفداء که جسم معوق و جسد معطل گردد چه که اساس دین الله

ص ۹۹

و علو کلمات الله و سمو امر الله در این است و بالفرض طفل رضیعی بثبات و رسوخ تام قیام نماید جنود ملکوت ابهی نصرت او نماید و ملأ اعلی اعانت او کند عنقریب این سرّ عجیب آشکار گردد پس باید ما و شما و جمیع احبّاء الله الیوم نظر حصر در این لطیفه ربّانی نمائیم تا جمیع امور بمحور مطلوب دوران نماید و البهاء علیک ع ع
باب نوزدهم - تورات و مندرجات آن (و مطالب دیگر)

حضرت عبدالبهاء ميفرمايند قوله الاحلى :
خوسف بواسطه جناب ملا يوسف احباى الهى عليهم بهاء الله الابهى
هو الله

اللهم يا رب الملكوت المتحلل بالجبروت المقدس من
النعوت تعلم وترى تدلل الضعفاء وتفهم السفهاء
واضطراب قلوب البهلاء وتذبذب الجهلاء وقد ظهر برهانك
وبرزسلطانك وثبت حجّتك وتمت كلمتك وترتلت آياتك
وشاع ذكرك وعلا امرك واحاطت الآفاق سطوة قيوميّتك
وارتعدت فرائص الخلائق من قوّة ربوبيّتك وعلت راية
ميثاقك فى الشرق والغرب وحققت على صروح الشرف والمجد
وانشرت نفحاتك فى كلّ الاقاليم وامتد الصراط المستقيم
وشهدت السن الامم بميثاق اسمك الاعظم مع ذلك ترى

ص ١٠٠

ضعفاء القوم يخوضون فى شبهات اهل النوم ويتشبثون
بذكار اوهمن من بيت العنكبوت ويهونون فى وهدة السقوط
وياوون الى حفرة القنوط ويعذرون كلّ من نقض الميثاق
وقام على النفاق فى صبيحة يوم الفراق واستهون العهد وتمهد
فى المهد وسخر بايات الميثاق عند اكثر اهل الوفاق ثم
حرر بقلمه وخطه رسائل الشقاق ونشره فى الآفاق فلما خابت
منه الآمال افترى على عبدك المنجذب الى الجمال القائم
على خدمتك فى الغدو والآصال واطهر سلطانك فى كلّ
البلدان ورفع رايات سلطنتك فى كلّ الآفاق حتى خابت
الاعداء وعميت اعينهم من شدة البكاء وقالوا كئنا نرى بعد
صعود نير الملاء الاعلى خمود هذا السراج ونصوب هذا
البحر المواج وتنكيس هذا العلم المبين وتدمير هذا الركن
العظيم فخابت الآمال وقربت لنا الآجال وتقطع منا الاوصال
حيث كان هذا الرزء العقيم كأساً من السمّ النقيع والعلقم
المرير فزاد السراج انواراً واشتدّت النار اشتعالاً وزادت
الراية ارتفاعاً فشاع هذا الامر العظيم وذاع فى كلّ
الاقاليم يا ليت لم يقع الصعود لمليك الوجود فالشمس
زادت اشراقاً والغمام ازداد ارعاداً وابراقاً ثمّ الذى رضى
بالنقض وترك الغرض اعلن الخلاف برسائله فى الاطراف

ففرّح الاعداء وشرح صدور اهل البغضاء فاصبحت افواههم

ص ١٠١

ضاحكة و السنهم هاتكة و سيوفهم فاتكة فاتخذوا تلك الليلة
الليلاء زينة و احيوها بالمسرات و البشارات و قالوا قد
هدم الركن الشديد و تخلل البنيان المشيد و تزلزل اركان
بيت التأييد و وقع الخلاف و البغضاء بين اهل البهاء الى
امد مديد سيغور مائهم و يتكدر صفائهم و تخدم نارهم
و يطفى سراجهم فيا طيور الليل حيوا على الغارة الشعواء
ظلماً و بهتاناً و حيوا للباس بعد اليأس فتسعرت نارهم
بعد الخمود و ارتفع ضجيجهم بعد الصمت و السكوت هذا
مساعى من خالف العهد و نصره من استبدل الشهد بقول
الارض و الاعين رأت هذه الامور و الآذان سمعت بهذا النقص
الهادم للبيت المعمور مع ذلك ترى يا الهى اناثاً يرتابون
فى هذا الامر الذى ظهر ظهور الشمس فى اشد اشراق
و اطلع به اهل الوفاق و تقرّبه عصبه الشقاق و تتجاهر به
ثلة التفاق و شهدت به حتى الاعداء فى الآفاق مع ذلك
يقولون المرتابون لا يضره النقص و التحريف فى الكتاب لانه
مذكور فى الخطاب بالله ما هذا الظلم العظيم يحرفون
كتاب الله و يشهد به الاهل و الاخوان مع ذلك يترددون
اهل الخصوم و يرتابون مع نص قاطع من الحى القيوم.
اكرانى ازطل امر منحرف شود معدوم صرف بوده و خواهد
بود فهل من انحراف اعظم من نقض الميثاق و هل من

ص ١٠٢

انحراف اكبر من تحريف الكتاب و هل من انحراف اشد من
الفساد و هل من انحراف اعظم من الاتحاد مع الاعداء و هل
من انحراف اشد من امر يبكى الاحباء و يأجج نار الجوى
فى قلوب الاصفياء و يسرافدة الاعداء و هل من انحراف اكبر
من تطبيق اسم مركز الميثاق بالنفى و الشيطان و هل من
انحراف اشد من هدم البنيان العظيم و هل من انحراف
اعظم من هتك حرمة الله و هل من انحراف اشنع من التذلل
عند الخصماء هذا ما فعل مركز النقص و اشتهر فى الآفاق

والآن كتاب موجود باثر من قلم سليل الناقض الأكبر مرقوم فيه بحق مركز العهد فسوف يبعث الله من لا يرحمه هل من انحراف اشد من ذلك فانصفوا يا اولى الالباب واما الكلمات التى صدرت من قلم النجم الازهر والسراج الانور الشيخ الاجل احمد قد حررنا شرحاً عليها وتركنا نشرها حتى يفسرها السائرون منهم الناقض المرقوم عند ذلك نأتى بهذا الشعبان المبين واما ما هو المزبور فى التوراة والزبور من امر لوط وصبيايه والارتداد لبعض الانبياء هذه اضغاث احلام ما انزل الله بها من سلطان تلك اقوال المورخين من اهل الكتاب ثم اعلموا انما التوراة ما هو المنزل فى الالواح على موسى عليه السلام او ما امر به واما القصص فهذا امر تاريخى كتب بعد موسى عليه السلام والبرهان على ذلك ان فى السفر الاخير

ص ١٠٣

كتب الحوادث التى وقعت بعد موسى واخبر عنها وهذا دليل واضح ومشهود بان القصص دوت بعد موسى عليه السلام فلا اعتماد على تلك الاقوال التى هى القصص والروايات وما انزل الله بها من سلطان لأن الكتاب الكريم والخطاب العظيم هو الالواح التى اتى بها موسى عليه السلام من الطور وما نطق به مخاطباً لبني اسرائيل بنص قاطع من الاحكام بناء على ذلك لا تستغربوا من اخبار صدر عن اقلام المورخين من بعد موسى لانها ليست من الآيات المحكمات فى الزبور والالواح واما فى مسألة لا جبر ولا تفويض اتى لعدم المجال وتشتت الاحوال اختصر بعدة كلمات وانها لكافية لاولى العلم من اهل البشارات فاعلم ان القدرة القديمه محرکه للآفاق ومقلبة للقلوب والابصار ومدخل الانسان فى الافعال هو الارادة والميلان والقابلية والاستعداد فالبشر والشجر متحركان والمحرك لهذه الحركتين هو الله ولكن حركة الانسان مباينة لحركة الاشجار لان الحركة الاولى بالاختيار والارادة والميلان والثانية بالاضطرار وعدم الاختيار والمحرك هو العزيز الجبار هذا معنى لا جبر ولا تفويض ولا كره ولا تسليط امر بين الامرين لانك اذا امعنت النظر لرئيت الحركة فى جميع الكائنات سواء كان من الشجر

والبشر والدواب والاجسام ومحرك للكل رب الموجودات انما

ص ١٠٤

تختلف حركة الشجر عن حركة البشر لان هذا بارادته
اذ لا جبر وما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون ولا تفويض
حيث المحرك هو الله قل كل من عند الله وهذا هو الامر
بين الامرين ولنا مثل آخرو هو اذا اشتدت ريح صرصر
في البر والبحر ترى الفلك مواخر الى الشرق والغرب والمحرك
لها الريح الشديدة ولولاها لما تحركت من مقامها ابداً اذ
لا تفويض ولكن اذا مال الملاح بالسكان الى الشرق فتذهب
بقوة الريح مشرقة وان اماله الى الغرب تذهب بها الريح
مغربة كما قال الله تعالى وكلاً نمذ هؤلاء وهؤلاء من عطاء
ربك وما كان عطاء ربك محظوراً فثبت ان لا جبراً بارادة الانسان
وميلانه هذا مختصر الجواب واثمّل من الله ان اجد فرصة
كافية بعد ذا واثم لك الدلائل والبراهين القاطعة في
هذه المسئلة الغامضة حتى ترى الامر بين الامرين واضحاً مشهوداً كنور المشرقين.
الهي الهي ايد احبائك المخلصين على الاقتفاء بالنور
المبين ووفق عبيدك المقربين على نشر نفحاتك بين العالمين
حتى يتلها عن شبهاة الناقضين بتبليغ دينك المنير وبث
تعاليمك و اشاعة آثارك و اذاعة بيناتك بين الخافقين انك
انت الكريم الرحيم العزيز الوهاب وانك انت المقتدر المتعالى القوي المختار ع " انتهى

ص ١٠٥

رديف ث - مشتمل برسه باب:

باب اول - ثمرات تعرض منكرين

حضرت عبدالبهاء ميفرمايند قوله الاحلى:

هو الله

اي فرع رفيع سدره مباركه، جناب آقا سيد ميرزا چون در اينجا
تشریف داشتند يادگار آنحضرت بودند نهايت مسرت
از ملاقاتشان حاصل و تأييدشانرا از حق آمل بوده و هستيم
و از حق ميطلبيم كه بعنايات غيبية موفق گردند و هميشه از جام
عهد الست سرمست باشند ذكر آنحضرت دائماً در اين
انجمن مذکور و يادتان مونس قلب مهجور از غفلت و استكبار

اشرار و عظمت و تعنت فجّار مغموم و محزون مشوید و دلگیر
و دلخون نگرديد چه که این دأب دیرین و آداب قدیم
غافلین است یا حسرة على العباد ما یأتیهم من رسول الا كانوا
به يستهزؤون بلکه معارضه و مقاومت جاهلان سبب اعلاء
کلمة الله و نشر آثار الله است اگر تعرض مستکبرین و تهتک
مرجعین نبود و فریاد بر منابر و بیداد اکابر و اصاغر و تکفیر
جهلاء و عربده بلها نبود کی صیت ظهور نقطه اولی روحی
له الفداء و آوازه سطوع شمس بهاء روحی له الفداء بشرق و
غرب میرسید و جهانرا از کران تا بکران بجنبش و حرکت
میآورد و کی خطه ایران را مرکز نور تابان میفرمود و اقلیم

ص ۱۰۶

روم مرکز جمال قیوم میگشت چگونه آوازه ظهور بجنوب منتشر
میشد و بچه وسیله ندای حق باقصی بلاد شمال میرسید
کشور امریک و افریک تاریک چگونه ندای الهی میشنید و صیاح
دیک عرشی استماع مینمود طوطیان هند چگونه شکرخا
می شدند و نغمات بلبلان عراق کجا بافاق میرسید شرق
و غرب چگونه مهتر میشد بقعه مبارکه چگونه اریکه جمال محمود
میشد طور سیناء چگونه لمعه نورا میدید شعله ظهور چگونه
زینت صور میگشت ارض مقدس چگونه موطاً جمال منزّه میشد
وادی طوی چگونه بقعه بهراء میگشت و محلّ خلع نعلین
موسی میشد نفحات قدس چگونه در وادی مقدس منتشر میشد
شمیم نسیم حدائق ابهی مشام اهل جزیره خضرا را چگونه
معطر مینمود وعده های انبیاء و بشارات اصفیا و نویدهای
مظاهر احدیه باین بقعه مبارکه چگونه تحقق مینمود شجره
انیسا چگونه غرس میشد و علم میثاق چگونه بلند میگشت
و جام عهد الست چگونه سرمست مینمود این فیوضات
و برکات اسباب ظهور و بروزش بحسب ظاهر استکبار جهلاء
و تعرض بلهائ و تعنت ثقلاء و تشدد ظلماء بود و الا صیت
ظهور حضرت اعلی هنوز باقرب بقاع نرسیده بود پس نباید
از جهل جهلاء و تعدی زنماء و غفلت فقهاء و تکفیر بلهائ
محزون شد ذلک دأبهم فی القرون الاولی اگر میدانستند

نمینمودند ولی نادانند فما لهؤلاء لا يكادون يفقهون حديثا
 پس شما که فروع سدره مقدسه الهیه هستيد و افنان دوحه
 رحمانیه بايد بعون و عنایت جمال قدم روحی لمرقده
 المقدسه فداء چنان بنار موقده ربانیه برافروزید و برافروزیم
 که نار محبت الله در قطب آفاق روشن کنیم و تأسی بدوحه
 مقدسه حضرت اعلى روحی له الفداء بنمائیم سینه را هدف
 تیر بلا کنیم و دل را آماج سهم قضا چون شمع برافروزیم و چون
 پروانه بال و پربسوزیم چون مرغ چمن بنالیم و چون عندلیب
 زار یزاریم چون ابر بگرییم و چون برق از آوارگی در غرب
 و شرق بخندیم و شب و روز در فکر نشر نفعات الله باشیم نه
 تتبع در شبهات و ترویج و تأویل و تشریح متشابهات فکر
 خویش را بکنار بگذاریم و از کم و بیش چشم پوشیم نه اظهار
 تالم نمائیم نه بهتان تظلم بکلی خود را فراموش نمائیم و از خمر
 عنایت و فناء در جمال ابهی پر جوش و خروش شویم ای افنان
 سدره مبارکه، باید کلّ بکوشیم تا شاخ بارور گردیم و میوه
 خوشگوار تر بار آوریم تا فرع تابع اصل گردد و جزء تأسی
 بکلّ نماید از فضل اسم اعظم و عنایت نقطه اولی روحی
 لهما الفداء امیدوارم که سبب اعلاء کلمه الله در جمیع آفاق
 گردیم و خدمت باصل امر نمائیم و شرع غیرت حقیقی الهی
 را منتشر کنیم و نسیم چمن عنایت را بوزیدن آریم و شمیم

حدیقه رحمانیت را بمشامها رسانیم و آفاق را جنت ابهی
 کنیم و کیهان را فردوس اعلى هر چند کلّ عباد و علی الخصوص
 مشتعلان بنار رشاد مکلف باین عبودیت ربّ عباد هستند
 ولی تکلیف ما اعظم از دیگران است از او توفیق میطلبیم
 و تأیید میجوئیم صد هزار شکر جمال مبارک را که جنود ملکوت
 ابهائش در هجوم است و عون و صونش متتابع چون طلوع
 نجوم در جمیع نقاط ارض این عبد فرید و حید را نصرت فرمود
 و در جمیع اوقات آثار عنایت ظاهر فرمود اهل شبهات را اشدّ
 اغما افکند و متمسکین بمتشابهات را رسوای خاصّ و عامّ فرمود
 نوهوسانرا محلّ ملام انام فرمود و خودپرستانرا شهره آفاق

کرد احبای متزلزلین را عبرة للناظرین فرمود و ارکان مذنبین
را خودپرست و خودبین فرمود و این مرغ بال و پر شکسته را
بمقابل جمیع من علی الارض بقدرت تأییدش قائم فرمود صفوف
عناد را شکست داد و لشکر نجات را نصرت بخشید و روح حیات
در قلوب ثابتین بر عهد و میثاق دمید حضرات افنان سدره
مقدسه مبارکه را یک یک تکبیر ابدع ابهی ابلاغ فرمائید
و البهاء علیک و علی کل افنان ثبت علی الميثاق ع
باب دوم- ثمرات تمدن و تدین
حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی:
احبای الهی در شرق و غرب علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند:

ص ۱۰۹

هو الله

ای اهل ملکوت ابهی، دو ندای فلاح و نجات از اوج سعادت
عالم انسانی بلند است خفتگان بیدار کنند کوران بینا نماید
غافلان هوشیار فرماید کران شنوا نماید گنگان گویا کند
مردگان زنده نماید یکی ندای مدنیت و ترقیات عالم
طبیعت است که تعلق بجهان ناسوت دارد و مروج اساس
ترقیات جسمانی و مری کمالات صوری نوع انسانست و آن
قوانین و نظامات و علوم و معارف ما به الترقی عالم بشر است
که منبعث از افکار عالیه و نتایج عقول سلیمه است که بهمت
حکما و فضلالی سلف و خلف در عرصه وجود جلوه نموده است
و مروج و قوه نافذه آن حکومت عادلانه است و ندای دیگر
ندای جانفزای الهیست و تعالیم مقدسه روحانی که کافل
عزت ابدی و سعادت سرمدی و نورانیت عالم انسانی و ظهور
سنوحات رحمانیه در عالم بشری و حیات جاودانیهست و اس
اساس آن تعالیم و وصایای ربانی و نصائح و انجذابات
وجدانیهست که تعلق بعالم اخلاق دارد و مانند سراج مشکاة
و زجاج حقائق انسانیه را روشن و منور فرماید و قوه نافذه اش
کلمة الله است ولی ترقیات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل
بشری تا منضمم بکلمات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی
نشود ثمر و نتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود

اصلی است حاصل نگردد زیرا از ترقیات مدنیّه و تزیین
عالم جسمانی هر چند از جهتی سعادت حاصل و شاهد
آمال در نهایت جمال دلبری نماید ولی از جهات دیگر
خطرهای عظیم و مصائب شدیده و بلاهای مبرمه نیز حاصل
گردد لهذا چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زینت
دلریا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیر و سفر
و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات
جسیمه و اکتشافات علمیّه و فنیّه نمائی گوئی که مدنیّت سبب
سعادت و ترقی عالم بشریست و چون نظر در اختراعات
آلات هلاک جهنمی و ایجاد قوای هادمه و اکتشافات ادوات
ناریه که قاطع ریشه حیات است نمائی واضح و مشهود گردد
که مدنیّت با توحش توأم و همعنان است مگر آنکه مدنیّت
جسمانیّه مؤید بهدایت ربانیّه و سنوحات رحمانیّه و اخلاق
الهیّه گردد و منضم بشئون روحانی و کمالات ملکوتی
و فیوضات لاهوتی شود حال ملاحظه میکنید که متمدن
و معمورترین ممالک عالم مخازن موادّ جهنمی گردیده و اقالیم
جهان لشکرگاه حرب شدید شده و امم عالم ملل مسلّحه
گردیده و دول سالار میدان جنگ و جدال شده و عالم
انسانی در عذاب شدید افتاده پس باید این مدنیّت و ترقی
جسمانی را منضم بهدایت کبری کرد و عالم ناسوت را جلوه‌گاه

فیوضات ملکوت نمود و ترقیات جسمانی را توأم بتجلیات
رحمانی کرد تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصه
وجود و معرض شهود شاهد انجمن گردد و در غایت ملاحظه
و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزّت ابدیّه چهره گشاید
الحمد لله قرون و اعصار متوالیه است که ندای مدنیّت بلند
است و عالم بشری روز بروز تقدّم و ترقی یافت و معموریت
جهان بیفزود و کمالات صوری ازدیاد جست تا آنکه عالم
وجود انسانی استعداد کلی برای تعالیم روحانی و ندای
الهی یافت مثلاً طفل رضیع تدرّج در مراتب جسمانی نمود
و نشو نما کرد تا آنکه جسم بدرجه بلوغ رسید چون بدرجه

بلوغ رسید استعداد ظهور کمالات معنویّه و فضایل عقلیّه حاصل نمود و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد همچنین در عالم امکان نوع انسان ترقیّات جسمانیّه نمود و تدرّج در مدارج مدنیّت کرد و بدائع و فضائل و مواهب بشری را در اکمل صورت حاصل نمود تا آنکه استعداد ظهور و جلوه کمالات روحانیّه الهیّه حاصل کرد و قابلیت استماع ندای الهی یافت پس ندای ملکوت بلند شد و فضایل و کمالات روحانیّه جلوه نمود شمس حقیقت اشراق کرد و انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیت عالم بشریّت ساطع گشت امیدواریم که اشراق این انوار

ص ۱۱۲

روز بروز شدیدتر گردد و این کمالات معنویّه جلوه بیشتر کند تا نتیجه کلیّه عالم انسانی ظهور و بروز کند و دلبر محبت الله در نهایت ملاحظت و صباحت شاهد انجمن گردد ای احبّای الهی، بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است و ترقیّات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط بالفت و محبت بین عموم افراد انسانی ملاحظه در کائنات ذی روح نمائید یعنی حیوان جنبنده و چرنده و پرنده و درنده که هر نوع درنده ای از ابناء و افراد جنس و نوع خویش جدا و بتنهائی زندگانی نماید و با هم در نهایت ضدّیت و کلفتند و چون بیکدیگر رسند فوراً بجنگ و جدال پردازند و بدرندگی چنگ باز و دندان تیز کنند مانند سباع ضاریه و گرگان خونخوار که حیوانات مفترسه اند که جمیع بتنهائی زندگانی نمایند و تحرّی معیشت خویش کنند اما حیوانات خوش سیرت نیک طینت صافی فطرت از پرنده و چرنده در نهایت محبت با یکدیگر الفت نمایند و چون جوق و مجتمعاً زندگانی کنند و با کمال مسرت و خوشی و شادمانی و کامرانی وقت بگذرانند مانند طیور شکور که بدانه ای چند قناعت کنند و با یکدیگر با نهایت سرور الفت نمایند و در دشت و چمن و کوهسار و دمن بانواع الحان و آواز پردازند و همچنین حیوان چرنده مانند اغنام و آهو و نخجیر در غایت

الفت و همدمی در چمن و مرغزار بسرور و شادمانی و یگانگی
زندگانی نمایند ولی کلاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و
سایر حیوانات درنده از یکدیگر بیزار و بتنهائی سیر و شکار
کنند حتی پرنده و چرنده چون باشیان و مغاره یکدیگر
آیند تعرض و اجتنابی نه بلکه نهایت الفت و مؤانست مجری
دارند بعکس درندگان که هر یک بمغاره و مأوای دیگری
تقرب جوید بدریدن همدگر پردازند حتی اگر یکی از کوی
دیگری بگذرد فوراً هجوم نماید و اگر ممکن شود معدوم
نماید پس واضح و معلوم شد که الفت و محبت در عالم حیوان
نیز از نتایج سیرت خوش و طینت پاک و صافی فطرتست
و اختلاف و اجتناب از خصائص درندگان بیابانست.

حضرت کبریا در انسان چنگ و دندان سباع درنده خلق
نموده بلکه وجود انسانی باحسن التقویم و بنهایت کمالات
وجودی ترکیب و ترتیب شده لهذا سزاوار کرامت این خلقت
و برازندگی این خلعت اینست که بالفت و محبت نوع
خویش پردازد بلکه بکافه حیوانات ذی روح بعدل و انصاف
معامله نماید و همچنین ملاحظه نمائید که اسباب رفاهیت
و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و یگانگیست
و نزاع و جدال اعظم اسباب عسرت و ذلت و اضطراب و ناکامی
ولی هزار افسوس که بشر غافل و ذاهل از این امور و هر روز

بصفت حیوان وحشی مبعوث و مسموخ میشود دمی پلنگ
درنده گردد و وقتی مار و ثعبان جنبنده ولی علویت انسان
در خصائل و فضائلیست که از خصائص ملائکه ملاً اعلی است
پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان صادر شود
شخصی است آسمانی و فرشته ایست ملکوتی و حقیقتی ربّانی
و جلوه ای رحمانی و چون نزاع و جدال و خونخواری نماید
مشابه بارذل حیوان درنده گردد تا بدرجه ای رسد که اگر
گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدرد او در یک شب صد
هزار اغنام را در میدان حرب افتاده خاک و آلوده خون نماید
اما انسان دو جنبه دارد یکی علویت فطریّه و کمالات عقلیه

و دیگری سفلیت حیوانیه و نقایص شهوانیه اگر در ممالک
و اقالیم آفاق سیر نمائید از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده
کنید و از جهتی مآثر مدنیّت و عمار ملاحظه فرمائید اما خراب
و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتالست ولی عمار و آبادی نتایج
انوار فضائل و الفت و وفاق اگر کسی در صحرای اواسط آسیا
سیاحت نماید ملاحظه کند که چه بسیار مدائن عظیمه معموره
مانند پاریس و لندن مطمور گردیده و از بحر خزر تا نهر جیحون
دشت و صحرا و برّ و بیابان خالیه خاویه تشکیل نموده مدن
مطموره و قرای مخروبه آن صحرا را راه آهن روسیه دوروز و
دو شب قطع نماید وقتی آن صحرا در نهایت مدنیّت و معموریت

ص ۱۱۵

و آبادی بود و علوم و معارف منتشر و فنون و صنایع مشتهر
و تجارت و فلاح در نهایت کمال و حکومت و سیاست محکم
و استوار بود حال اغلب ملجأ و پناه ترکمان و بکلی جولانگه
حیوانات وحشی گردیده مدن آن صحرا از قبیل جرجان
و نساء و ابیورد و شهرستان که در سابق بعلوم و معارف
و صنایع و بدایع و ثروت و عظمت و سعادت و فضائل معروف
آفاق شد حال در آن صحرا صدائی و ندائی جز نعره
حیوانات وحشیه نشنوی و بغیر از جولان گرگان درنده نبینی
و این خرابی و مطموری بسبب نزاع و جدال و حرب و قتال
در میان ایران و ترکان شد که در مذهب و مشرب مختلف شدند
و از تعصب مذهبی رؤسای بیدین فتوای برحلیت خون
و مال و عرض یکدیگر دادند این یک نمونه ایست که بیان
میشود پس چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمائی آنچه
معمور است از آثار الفت و محبت است و آنچه مطمور است
از نتایج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متنبه نشود
و از این خواب غفلت بیدار نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع
و جدال افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال
جولان کند و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود
و عدم نمائید که هر کائنی از کائنات مرکب از اجزاء متنوعه
متعدده است و وجود هر شیئی فرع ترکیب است یعنی چون

بایجاد الهی در بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیبی کائنی تشکیل شود جمیع موجودات بر این منوال است و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائن معدوم شود یعنی انعدام هر شیء عبارت از تحلیل و تفریق اجزا است پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیاتست و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممت بالجمله تجاذب و توافق اشیا سبب حصول ثمره و نتایج مستفیده است و تنافر و تخالف اشیا سبب انقلاب و اضمحلال است از تألف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانی است و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علت ممت نوع بشر است و چون بکشتزاری مرور نمائی و ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات شده است و چون پریشان و بی ترتیب مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم و گیاه تباه خودروئی است پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مربی حقیقی است و تفرق و تشتت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی

اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تام بین بشر حاصل گردد گوئیم اختلاف بدو قسم است یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند و خانمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذوالجلال ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند

مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الاشكالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یک دیگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ کلمة الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خلقی اعضا و اجزای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال است و چون این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضا و اجزا سریان دارد و در عروق

ص ۱۱۸

و سریان حکمران است این اختلاف و تنوع مؤید ائتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت اگر حدیقه ای را گلها و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد ولکن چون از حیثیت الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب ترین جلوه سائر الوان گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود الیوم جز قوه کلیه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظل شجره واحده جمع نتواند اوست نافذ در کل اشیا و اوست محرک نفوس و اوست ظابط و رابط در عالم انسانی الحمد لله الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظل کلمه وارد و در نهایت ایتلاف مجتمع و متحد و متفقند چه بسیار محافل تشکیل گردد و بمثل و طوائف و قبائل مختلفه ترین یابد اگر نفسی وارد محفل گردد حیران ماند گمان کند که این نفوس از وطن واحد و ملت واحده و طائفه واحده و افکار واحد

و اذکار واحد و آراء واحدند و حال آنکه یکی از اهل امریک است و دیگری از اهالی افریک یکی از آسیاست دیگری از اروپا یکی از هندوستان است و دیگری از ترکستان یکی عرب است و دیگر تاجیک یکی ایرانیست و دیگر یونانی با وجود این در نهایت الفت و یگانگی و محبت و آزادگی و وحدت و فرزانیگی با هم دمساز و هم آواز و همداستانند و این از نفوذ کلمة الله است اگر جمیع قوای عالم جمع شوند مقتدر بر تاسیس محفلی از این محافل نگردند که باین محبت و مودت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح عمومی و الفت و یگانگی عالم انسانی باشد آیا هیچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمة الله تواند ؟

لا والله برهان واضح و حجّت بالغ اگر نفسی دیده انصاف باز کند مدهوش و حیران گردد و انصاف دهد که جمیع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان باید از تعالیم و وصایای بهاء الله مسرور و ممنون و خوشنود باشند زیرا این تعالیم الهیه هر درنده ای را چرنده کند و هر جنبنده ای را پرنده نماید نفوس بشر را ملائکه آسمان نماید و عالم انسانی را مرکز سنوح رحمانی فرماید جمیع را باطاعت و سکون و امانت بحکومت مجبور نماید و الیوم در جمیع عالم دولتی از دول مطمئن

و مستریح نه زیرا امنیّت و اعتماد از بین بشر برخاسته ملوک و مملوک کلّ در معرض خطرند حزبی که امروز بکمال دیانت و امانت تمکین از حکومت دارند و با ملت بصدقات تامّه رفتار میکنند این حزب مظلومند و برهان بر این آنکه جمیع طوائف در ایران و ترکستان بفکر کم و بیش خویشند و اگر از حکومتی اطاعتی نمایند یا بامید عطائی و یا خوف از عقابی است مگر بهائیان که خیرخواه و مطیع دول و محبّ و مهربان بجمیع مللند و این اطاعت و انقیاد بنصّ صریح جمال ابهی فرض و واجب بر کلّ لهذا احبّ اطاعة لامر الحقّ بجمیع دول بینهایت صادق و خیرخواهند و اگر نفسی

بحکومت خلافتی نماید خویش را عند الحق مؤاخذ و مسئول
و مستحق عقاب داند و مردود و خطاکار شمرد با وجود این
عجب در این است که بعضی از اولیاء امور سائر طوائف را
خیرخواه شمرند و بهائیان را بدخواه سبحان الله در این
ایام اخیره که حرکت و هیجان عمومی در طهران و جمیع
بلدان ایران واقع شد مثبت و محقق گردید که یکنفر بهائی
مداخله در این امور ننموده و نزدیک عموم نرفت و بدین سبب
مورد ملامت بیخردان گردیدند زیرا اطاعت جمال مبارک
نمودند و در امور سیاسیّه ابداً مداخله ننمودند و بهیچ حزبی
تقرّب نجستند بحال و صنعت و وظائف خود مشغول بودند

ص ۱۲۱

و جمیع احبّای الهی شاهد و گواهند که عبدالبهاء از جمیع
جهات صادق و خیرخواه دول و ملل عالم است علی الخصوص
دو دولت علیّه شرقیه زیرا این دو اقلیم موطن و محلّ هجرت
حضرت بهاء الله است و در جمیع رسائل و محرّرات ستایش
و نعت از دولتین علیّین نموده و از درگاه احدیت طلب
تأیید کرده و جمال ابهی روحی لاحبّائه الفدا در حقّ
اعلیحضرت شهریاران دعا فرمودند سبحان الله با این
براهین قاطعه هر روز واقعه ای حاصل شود و مشکلاتی
آشکار گردد ولی ما و احبّای الهی نباید در نیت خالصه
و صدق و خیرخواهی خویش ادنی فتور نمائیم بلکه باید
در نهایت صداقت و امانت بر خلوص خویش باقی باشیم و بادعیّه
خیریّه پردازیم. ای احبّای الهی، این ایام وقت استقامت
است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی شما نباید نظر
بشخص عبدالبهاء داشته باشید زیرا عاقبت شما را وداع خواهد
نمود بلکه باید نظر بکلمه الله باشد اگر کلمه الله در ارتفاع
است مسرور و مشعوف و ممنون باشید ولو عبدالبهاء
در زیر شمشیر و یا در تحت اغلال و زنجیر افتد زیرا اهمّیت
در هیکل مقدّس امر الله است نه در قالب جسمانی عبدالبهاء
یاران الهی باید بچنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی
اگر صد امثال عبدالبهاء هدف تیر بلا شود ابداً تغیر و

تبدلی در عزم و نیت و اشتعال و انجذاب و اشتغال بخدمت
امر الله حاصل نگردد عبدالبهاء بنده آستان جمال مبارک
است و مظهر عبودیت صرفه محضه درگاه کبریاء دیگر
نه شانی دارد نه مقامی و نه رتبه و نه اقتداری و هذه
غایتی القصوی و جنتی المأوی و مسجدی الاقصی و سدرتی
المنتهی ظهور کلی مستقل بجمال مبارک ابهی و حضرت
اعلی مبشر جمال مبارک روحی لهما الفدا منتهی شد
و تا هزار سال کل من فیض انواره یقتبسون و من بحر الطافه
یغترفون یا احباء الله، هذا وصیتی لکم و نصحی علیکم
فهینئاً لمن وفقه الله علی ما رقم فی هذا الورق الممرّد
عن سائر النقوش و علیکم البهاء الابهی ع ع
باب سوم- ثمرات ظهور مظاهر الهیه
حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرماید قوله الاحلی:

هو الابهی

ای صراف نقود قلوب در بازار جوهریان، خداوند در قرآن
مجید میفرماید و تری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء
اهترت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج میفرماید چون
نظر بکره خاک در زمان خزان نمائی ملاحظه کنی توده
خاک سیاهی و تراب غمناکی بود نه گلی نه سنبلی نه ریحانی

نه ضیمرانی نه نسرینی نه یاسمینی نه سبزی نه خرّمی
نه طراوتی نه لطافتی دلبران بوستانرا نه صباحتی نه
ملاحظتی چون ابر آذاری و سحاب آذری بیارد و باران رحمت
یزدان بریزد و فیض آسمانی برسد و غمام بگرید چمن بخندد
و دشت و صحرا زنده گردد گل و سنبل پرده براندازد اوراد
و ازهار بروید صحرا و دمن گلبن و گلشن گردد سرو ببالد
قمری بنالد بلبل زاری نماید سنبل گلعداری کند یعنی
چون بنظر دقیق نظر کنی حقایق انسانیّه و کینونات بشریّه
پیش از یوم ظهور که فصل خزان ظلمت و احزان است خاک
سیاه و تراب بی گیاه را ماند که مرده و پژمرده و افسرده است
چون یوم ظهور گردد و شعله نور برافروزد و لمعه طور چون

مصباح هدی در مشکات کاینات بسوزد ابر رحمت یزدان
برخیزد و باران موهبت رحمن در و گهر ریزد فیض قدیم
مبذول گردد و نور مبین مشهود شود اراضی حقایق مستعدّه
مستفیض گردد بقعه مبارکه نفوس زکیّه سبز و خرم شود گل‌های
عرفان بروید و سنبل و ریحان ایقان برقع برافکند سلطان
ورد بر سریر سلطنت جالس شود سرو جویبار عنایت بطراوت
بیمثال بخرامد و انواع گل‌ها و ریاحین‌های کمالات در حقیقت
انسان آشکار گردد شقایق حقایق جلوه نماید و نسرين
یقین بشکند و ضیمران اطمینان پرده بدرد و کینونات مقدّسه

ص ۱۲۴

از این فیض شدید و فضل عظیم خلعت جدید بپوشد و بصفات
مقدّسه رحمانیه در عرصه وجود مشهود گردد فطوبی للفائزین
و بشری للواصلین و الحمد لله رب العالمین ع ع انتهى
ردیف ج- شامل دو باب

باب اول- جز نمونه از سایر امور باقی نمیماند

در سفرنامه مسطور است:

در هنگام مشی چون چند عمود مرمر که از زلزله شدید سابق
یادگار مانده بود بنظر مبارک رسید فرمودند "تغییر اوضاع
عالم و غلبه امر بهائی بجائی خواهد رسید که از سایر امور
جز نمونه‌ای مانند این عمودها باقی نخواهد ماند" انتهى
(جلد اول صفحه ۲۸۹)

باب دوم- جمع فکر در یک نقطه

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

"ای دختر ملکوت، نامه‌ات رسید و از مضمون معلوم گردید
که فکرت را حصر در اقتباس انوار از ملکوت اسرار نموده بودی
تا فکر انسان متفرّق است ابدأً نتیجه‌ای نبخشد ولی اگر
در یک نقطه فکر جمع شود نتایج عظیمه بخشد مانند آفتاب
که در مرآت مسطح تأثیر تام ندارد ولی چون در مرآت مقعر
یا در مرآت محدّب تجلّی نماید جمیع حرارت در نقطه جمع

ص ۱۲۵

شود و آن نقطه از آتش حرقتش بیشتر است پس باید فکر

را در نقطه جمع کرد تا قوّه نافذ گردد.... "انتهی".

ردیف چ- مشتمل بر یک باب :

باب اول- چه شخصی باید رئیس باشد

در سفرنامه مبارک مسطور است:

"فرمودند باید شخصی رئیس باشد که خود اصرار در

ریاست نداشته باشد فی الحقیقه در خیال شهرت و برتری

نباشد بلکه بگوید من خود را سزاوار و لایق این مقام نمیدانم

و طاقت تحمّل این ثقل عظیم ندارم اینگونه نفوس مستحقّ

ریاستند زیرا اگر خیر و فائده عموم مراد است که رئیس باید

خیرخواه باشد نه خودخواه و اگر غرض شخصی منظور باشد

که این مضرّ بعالم انسانی و منفعت عمومی است" انتهی

(جلد اول ص ۳۰۹)

ردیف ح- مشتمل بر چهار باب:

باب اول- حدیثی که میرزا تقی از شاگردان خود پرسید

و جمال مبارک جواب دادند این بود فاطمة خیر نساء

العالمین الا ما ولدت مریم فرمودند این تعلیق بامر

محال است مثل اینستکه بگوئیم فلان سلطان اعظم سلاطین

روی زمین است مگر پادشاهی که از آسمان بیاید یعنی

چون از آسمان نمیآید لهذا این سلطان مثل و نظیری ندارد

ص ۱۲۶

آمدن از آسمان و تولّد از مریم در اینمقام تعلیق بر محال است

چون مریم دختری نداشت پس مثل فاطمه محال است.

(سفر نامه)

باب دوم- حقوق والدین:

در لوح ابن اصدق از قلم مبارک میثاق نازل قوله الاحلی:

"حقوق پدر و مادر مقارن حقوق حضرت احدیّت است و بالوالدین

احساناً دلیل واضح مبین" انتهی

باب سیم- حماقت درد بیدرمان است

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

الله ابھی- ای طبیب دلهای پریشان هر مرض مزمنی را

دریاق فاروق میثاق ده و هر درد بیدرمان را معجون

برء الساعه عرفان بخش تا قوّت اسم اعظم در حقایق و رمم

تأثیر نماید یحی العظام و هی رمیم هر مرضی را علاجی
و هر دردی را درمانی مگر علت حماقت را که که درد بیدرمانست
و ان یروا کلّ آیه لن یؤمنوا بها ع

باب چهارم- حرم مبارک

در لوح شیخ قمی نازل شده قوله الاحلی:

"یکی از بنات اعمام از صغرسن باراده مبارک نامزد این عبد شد
چون بیغداد آمدیم عمّ بزرگوار بساحت اقدس شتافت
و گریه کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود ولی این

ص ۱۲۷

عبد قبول نمینمود عاقبت بامر قطعی جمال مبارک قبول
نمودم معذک همواره آرزوی تجرد داشتم تا بادرنه آمدیم
و در ادرنه بودیم که عمّه خانم بزرگ چون ارتباط به یحیی
داشت محض سرور خاطر آن کوشید تا آن بیچاره را پسر
صدر اعظم میرزا علیخان داد و از قرار مذکور گریه کنان و هراسان
و لرزان رفت و ایام معدود نگذشت که بمرض سل مبتلا گردید
و مسلولاً وفات نمود رحمة الله علیها" انتهى
(مقصود از عمّ بزرگوار مذکور در لوح مبارک جناب میرزا محمد
حسن برادر جمال مبارک است که باین معنی در آخر لوح
ابن الذئب از قلم مبارک اشاره شده است و اسم آن دختر
بقول جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی شهریانو بوده است).
ردیف خ- مشتمل بر پنج باب:

باب اول- خسران معاندین:

در لوح بشیر الهی شیراز از قلم مبارک مرکز میثاق جلّ ثنائه نازل قوله الاحلی:
"ممکن نیست نفسی بامر الله وارد آورد و بجزای اعمال
خویش نرسد نهایت اینستکه مهلتی دهد تا سبب انتباه گردد" انتهى .
و در لوح سیّد نصر الله (بادکوبه) نازل قوله الاحلی:

ص ۱۲۸

"اهل عدوان را اثری در امکان نه و اهل جفا را راهی

باهل وفا نیست ندره شاید نفسی مخمود و محروم عبور و مرور

نماید احبّای الهی باید مظهر اتقوا من فراسة المؤمن

فانه ينظر بنور الله باشند رائحه طيبة محبت الله را چون

بمشام جان استشمام کنند در کمال روح و ریحان الفت
و معاشرت نمایند و اگر چنانچه اثر خمودت بیند بتعارف رسمی بگذرانند" انتهى
باب دوم- خطّ

مرکز میثاق جلّ ثنائه در لوح جوان روحانی درخشی میفرماید:
هو الابهی

ای بنده الهی، خطوط نقوش است و علائم و اشارات دالّه
بر الفاظ و کلمات و این علامات در هر طایفه و اقلیم مختلف
و متفاوت و هر یک را از خطوط اشاراتی مخصوص و حسن خطّ
عبارت از انتظام این اشارات و علامات لهذا اگر در خطّ
دقت نگردد و یا آنکه از اصل انتظام نداشته باشد گمان
بی احترامی بشما نشود و سبب اعتراض نگردد حضرت رسول
از اصل امّی بودند و اکثر از اولیای رحمن و انبیای عظام
یک حرف مرقوم نفرمودند و میرعماد و درویش و شفیعاً در خطّ
کرامت نموده اند و قدرت ظاهر کرده اند خطّ حضرت قدوس

ص ۱۲۹

خواننده نمیشد پس در رتبه اولیه باید در تحصیل معانی
الهیّه بکوشی و در طلب عرفان جهد نمائی و در رتبه ثانیه
در تحصیل خطّ بکوشی چه اگر در خطّ استاد عماد گردی
و شفیع شفیعاً شوی و پیش از درویش افتی و از عرفان الهی
محروم شوی ثمر نبخشد ولی اگر امّی باشی و بعرفان فائز
در درگاه احدیّت مقبولی و محرم اسرار حضرت مقصود
اما اگر بکمال و فضائل معنویه آراسته و بکمالات ظاهره نیز
پیراسته این اکمل است و البهاء علیک ع ع
باب سوم- خطاب بمعشر الروم و مقصود از بوم
حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی:

هو الله

ای ثابت بر پیمان، الآن که در ارض مصر هجرتگاه یوسف
کنعانی مدینه اسکندریّه در نهایت روح و ریحان و تبّلت
بملکوت حضرت رحمن اوقاتی میگذرانم نامه جناب امین
قرائت شد نهایت ستایش از ثبوت و استقامت آن یار مهربان
نموده بود الحمد لله که آن اخوان از بدایت همواره مشمول
پرتو اشراق نیر آفاق و مظهر الطاف ربّ المیثاق بودند

و امید چنین است که آن خاندان و دودمان در ممرّ قرون
و اعصار همواره مقتبس از انوار اسرار باشند و یقین است که
چنین است حال من ایّامی چند در این قطعه مصریّه

ص ۱۳۰

میگذرانم و حکمت بالغه در این سفر بسیار بعد ظاهر و آشکار
گردد ولی بعضی از آشنا و بیگانه باطراف چنان اشتها
داده‌اند که عبدالبهاء نعوذ بالله از ابرار احرار نکوهشی
در رسائل خویش نموده و از عبدالحمید ستمکار جفاکار نیایش
کرده یعنی ظالم را مظلوم گفته و احرار ابرار را مذموم شمرده
و این اخبار از نجف اشرف از ناحیه مقدّسه حضرت امیر
علیه السّلام صادر شده سبحان الله نفوسی که در آن ناحیه
مبارکه ساکن و مجاور قبر مقدّس و جدث مطهّرنند باید مصدر
حقیقت و ناشر صدق و استقامت و مربّی ملت باشند چگونه
راضی شدند که بهتانی باین عظیم تشهیر گردد و حظیره
مقدّسه بصدور این افترا تحقیر گردد سلطان مخلوع
عبدالحمید جمال مبارک را بیست سال در زندان اسیر
سلاسل و اغلال نمود و نهایت ظلم و عدوان مجری داشت
و این عبد را سی و چهار سال مسجون و بانواع تضییق مظلوم
و مقهور نمود و در کتاب اقدس که سی سال پیش مطبوع و در میان
جمیع ملل منشور گشته و بالسنة مختلفه اروپا ترجمه و منتشر
گردیده صراحة در حقّ او منصوص میفرماید یا معشر الرّوم
نسمع بینکم صوت البوم ءاخذکم سکر الهوی ام کنتم من الغافلین
یا ایتها النقطة الواقعة فی شاطی البحرین قد استقرّ علیک
کرسیّ الظلم و اشتعلت فیک نار البغضاء علی شأن ناح

ص ۱۳۱

به المألا الاعلی و الذین یطوفون حول کرسیّ رفیع نری فیک
الجاهل یحکم علی العاقل و الظلام یفتخر علی التور و اّتک
فی غرور مبین و این کلمات زجریه و خطابات شدیدیه ایضاً
در کتب ردیه بر این امر که در زمان سلطان مخلوع تألیف
شده مروی و موجود حال نفسی که بصریح کتاب اقدس بر
سریر ظلم جالس و بوم تسمیه شده است و بجاهل تعبیر

گرددیده ممکن است که این عبد چنین شخصی را مظلوم گوید
 نظیر آنست که شخصی از فدائیان آل رسول تمجید یزید
 نماید و یا سنان ابن انس را شاه مظلومان شمرد این الانصاف
 و این نفوس اجتنبت الاعتساف و حضرات احرار ابرار این
 عبد را از سجن رهائی دادند و چنین عدل و انصافی منظور
 داشتند که الآن در نهایت روح و ریحان در کشور یوسف کنعان
 ایّامی با یاران میگذرانند چنین نفوس را چگونه اشرار گویم
 و ظالم غدار را سر حلقه ابرار شمرم فوالله هذا افتراء تضحک
 منه الثکلی زیرا صبیان تصدیق چنین بهتان نمایند تا چه
 رسد بعاقلان عاقبت البتّه حقیقت واضح شود الباطل له
 جولة و الحقّ له صولة یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم
 امّا شصت سال است که هدف سهام مفتریاتیم لهذا باینگونه
 تهمتها خو کرده ایم کما قال الشاعر:
 رمانی الدهر بالارزاء حتّی فؤادی فی حدید من نبال

ص ۱۳۲

فصرت اذا اتتنی من سهام تکسّرت النصال علی النصال
 ولی محلّ تأسّف اینجاست که از ناحیه مقدّسه نجف اشرف
 که باید همواره نور حقیقت بتابد چنین تهمت و بهتان
 ما انزل الله به من سلطان صدور یابد زیرا آن خطّه مبارکه
 مرکز کوکب حقیقت و مرقد هیکل شاه ولایت است در تفاسیر
 آیه مبارکه و لا تکن للخائنین خصیما مطالعه نمائید که آفتاب
 افق نبوّت کبری کوکب لامع یثرب و بطحاء علیه التّحیّة و الثناء
 از ایمان قبیله عظیمه بنی ظفار گذشتند و راضی نشدند که
 تهمت سرقت یک انبان آرد در حقّ شخصی یهودی ثابت
 شود بلکه حکم فرمودند که یهودی بری از این بهتان و طعمه
 که یکی از افراد بنی ظفار بود سارق انبان است و قبیله
 بنی ظفار بجهت این حکم سرور ابرار جمیع مرتد شدند
 و از مدینه بنزد اشرار قریش شتافتند و بنهایت عداوت و بغضا
 قیام نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار فنعم ما قال یحیی عند
 خطابه جمهور الکبراء قال ایّها الوجهاء اخلاقکم فرعونیه
 و اطوارکم نمرودیّه و قصورکم شدّادیّه و ثروتکم قارونیّه و نوایاکم
 دنیویّه و دسائسکم شیطانیه فاین المحمّدیّه از قرار حوادث

اخیره حضرت فاضل محترم تحریر خراسانی آیده الله
تکذیب این بهتان فرموده اند که این دو شخص محض ترویج
باین ناحیه مقدسه آمده بودند نه فکری دیگر البتّه در نزد

ص ۱۳۳

ایشان واضح و آشکار است که اهل بها از فساد بیزارند
و از فتنه در کنار و البتّه سلطان مخلوع را که مانند علت کابوس
بر جسم جمهور مستولی بود مظلوم نخوانند و احرار ابرار که
سبب آزادی اختیار شد اشرار نامند سبحان الله در ایام
سلطنت عبدالحمید بکرات و مرآت از دشمنان آشنا و بیگانه
لوایحی به مابین همایون تقدیم شد که این عبد با احرار
عثمانیان همداستان است و شب و روز در هدم بنیان استقلال
بذل مجهود مینماید و بکرات و مرآت هیئت تفتیش و تحقیق
از مابین پادشاهی آمده و این عبد را در تحت تضییق و تحقیق
و تعذیب گرفت و صدمات شدید زد در سجن نیز محاط
بجواسیس ابلیس بودم و در زندان محصور بمراقبت و نگهبان
هر روز تلغراف رمزی در کار بود و هر شام حوادث مشئوم
آشکار گاهی تهدید نفی فیزان بود و گاهی تخویف غرق
دریای بی پایان هیچ صبحم خفته یا خندان نیافت هیچ
شامم با سر و سامان نیافت حال که احرار ابرار بمیدان
آمدند هر نامهربان ترویج و تشهیر مینمایند که این عبد ضدّ
آزادگان است و مخالف حرّیت پروران فنعم ما قال الشاعر:
لاله ساغرگیر و نرگس مست و بر من نام فسق
داوری دارم خدایا من که را داور کنم
باری میدان بهتان وسیع است بافترای دیگر پردازند

ص ۱۳۴

شاید عقول سقیمه قبول نماید و ادراکات قاصره معقول
شمرد این افترا و بهتان نه چنان واضح و نمایان است که
محتاج مدافعه باشد و علیک البهء الابهی ع
باب چهارم - خمر محبّت الهیّه
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :
هو الابهی

ای سرمست باده محبت الله، باده خلار و می خوشگوار را نشأه
دمی است و دریای پرخروشش شبنمی لکن باده الهی سرور
و حبورش باقی و برقرار و جام پرفتوحش سرشار اگر قطره ای نفسی
از این صهباء الهی نوشد از بی هوشی بهوش آید و از خمار
غفلت و سکر جهل و ضلالت خلاص گردد پس باید این کوثر
باقی را طلبید نه ماء تلخ فانی و البهء علی الذین سکروا من خمر محبة الله ع ع"
و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

هو الابهی الابهی

ای مخمور خمر محبت الهی، قومی از باده خلاری پرنشأه
و سرورند لکن بامداد در خمار و فتورند حزبی از خمر غرور
مخمورند عاقبت مضرور و محرومند جمعی از صهباء محبت الله
در شور و نشورند و از باده معرفه الله در سرور و حبور این
نشأه نشوة باقیه است و این سرور و شادمانی از ورود در حدائق

ص ۱۳۵

الهیة پس اگر سرور باید از آب کثیف نشاید و اگر سکر و نشأه
مطلوب از خمر الهی و باده رحمانی مطلوب و مقبول.
آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق

زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

جمیع نفوس را نصیحت نمائید که با وجود آنکه جام باقی و خمر
الهی میسر هیچ فطرت پاکی باین آب فانی منتن میل مینماید لا والله عبدالبهاء عباس"
باب پنجم - خودپسندی

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در روز نهم شهر شوال سال

۱۳۳۲ هجری قمری در حیفا مقام اعلی فرمودند (نطق مبارک)
قوله الاحلی:

هو الله

خوب مجلسی است بسیار محفل روحانی است مجلسی است
مرتّب و منظم در این عالم مجمعهای بسیار تشکیل میشود
ولی ترتیب و تنظیم ندارد و در میان اعضاء اختلاف آراء موجود
الحمد لله قلوب جمیع اعضاء این انجمن بهمديگر متحد است
وكلّ را نيّت و مقصود یکی است هیچ آثار افکار مختلفه در میان
آنها نیست امیدوارم که روز بروز برای این انجمن ترقیات
فوق العاده حاصل گردد و صعود در جمیع مراتب وجود

نمایند چه در توجّه الی الله چه در فضائل معنویّه و چه در علوم

ص ۱۳۶

و فنون اکتسابیّه در جمیع درجات ترقّی نمایند و ابداً افکار
مختلفه و آراء متنوّعه در میان نیاید زیرا جمیع مشکلاتی که
حاصل میشود از افکار مختلف است از انانیت و خودپسندی
است و این انانیت و خودپسندی سبب جمیع اختلافات است
هیچ آفتی در عالم وجود مثل خودپسندی نیست و آن اینست که
انسان دیگرانرا نپسندد و خود را پسندد خودپسندی
عجب میآورد تکبر میآورد غفلت میآورد هر بلائی که در عالم
وجود حاصل میشود چون درست تحرّی بکنید از خودپسندی
است ما نباید خود را پسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم
حتّی نفوسیکه مؤمن نیستند زیرا حسن خاتمه مجهول است
چه بسیار نفوس که حال مؤمن نیستند و روزی بیاید که ایمان
آورند و مصدر خدمات عظیمه شوند و چه بسیار نفوس که حال
ایمان دارند ولی در آخر حیات غافل از حقّ گردند ماها
باید هر نفسی را بر خود ترجیح دهیم و اعظم و اشرف و اکمل
به بینیم ولی بمجرد اینکه خود را از دیگران ممتاز به بینیم
از طریق نجات و فلاح دور شده ایم این از نفس اماره است
که هر چیزی را بنظر انسان بد مینمایاند بغیر از نفس خود
انسان و باینواسطه او را در چاه عمیق ظلماء که ته ندارد
میاندازد هر ساعتی یک ظلمی را بنظر انسان عدل مینمایاند
یک ذلّت محض را شرف کبری ابراز میکند یک مصیبت عظمائی را

ص ۱۳۷

آسایش بی منتهی جلوه میدهد و چون خوب تحقیق میکنیم
می بینیم این آن بثر ظلماء خودپسندی است زیرا انسان
اطوار و رفتار و اقوال دیگرانرا نمی پسندد بل احوال و
آداب و شئون خود را می پسندد خدا نکند که در خاطر یکی از
ما خودپسندی بیاید خدا نکند خدا نکند خدا نکند
ماها باید وقتیکه بخودمان نگاه میکنیم به بینیم که از خودمان
ذلیل تر خاضعتر پست تر کسی دیگر نیست و چون بدیگران
نظر اندازیم به بینیم که از آنها عزیزتر کاملتر دانانتر

کسی نیست زیرا بنظر حقّ باید بجمع نگاه کنیم باید آنها را بزرگوار به بینیم و خود را خوار و هر قصوری که در نفسی می بینیم آنرا از قصور خود دانیم زیرا اگر ما قاصر نبودیم آن قصور را نمیدیدیم انسان باید همیشه خود را قاصر و دیگران را کامل به بیند من باب تنبّه میگویم گویند حضرت مسیح روحی له الفدا روزی با حواریون بر حیوان مرده گذشتند یکی گفت این حیوان چقدر متعفن است دیگری گفت چگونه صورت قبیح یافته دیگری گفت چقدر مکروه است حضرت مسیح فرمودند ملاحظه بدن دانهای او نمائید چقدر سفید است ملاحظه کنید که هیچ عیوب آن حیوان را حضرت مسیح ندید بلکه تفتیش فرمود تا ملاحظه کرد که دندانش سفید است همان سفیدی دندان را دید دیگر از پوشیدگی و تعفن

ص ۱۳۸

و قبح منظر او چشم پوشید این را بدانید در قلبی که ذره‌ای نورانیت جمال مبارک هست کلمه من از لسانش جاری نمیشود یعنی کلمه من که دلالت بر خودپسندی کند که من چنین و چنان کردم من خوب کردم فلانی بد کرد این کلمه انانیت ظلمتی است که نور ایمان را میبرد و این کلمه خودپسندی بکلی انسان را از خدا غافل میکند انتهی.

و در سفرنامه جلد اول مسطور است (ص ۲۰۰)

فرمودند:

"آنکس که از خود راضی است مظهر شیطانست و آنکه راضی نیست مظهر رحمن خودپرست ترقی نمیکند اما آنکه خود را ناقص می بیند در صدد اکمال خویش بر میآید و ترقی میکند اگر کسی هزار حسن داشته باشد باید آنها را نبیند بلکه در صدد دیدن نقص خود باشد مثلاً اگر نفسی عمارتی داشته باشد که تمام مزین و محکم باشد ولی در یک دیوار یا سقفش جزئی شکاف باشد البتّه جمیع را فراموش کرده بمرمت آن یک شکاف میپردازد و علاوه برای انسان کمال مطلق محالست پس هر چه ترقی کند باز ناقص است و نقطه بالاتر دارد بمحض آنکه بآن نقطه نظر نمود از خود راضی نمیشود اینست که شخصی بحضرت مسیح عرض کرد ای استاد نیکو

حضرت فرمود نیک یکی است و آن خدا است " انتهی

ص ۱۳۹

و نیز در سفرنامه جلد اول مسطور است (۲۵۰)
فرمودند "از عنایات جمال مبارک شما را تأیید و توفیق
میطلبم و در هر جا و محل باشم همیشه بیاد شما هستم
هیچیک را فراموش نمی‌نمایم و از خدا می‌خواهم که روز بروز
روشن تر شوید منقطع تر گردید روحانی تر شوید
مشتعل تر گردید خاضع و خاشع باشید زیرا انسان تا
خود را نیک نمی‌داند بلکه خویش را عاجز می‌بیند و قاصر
میداند و بترقی و علو است ولی بمحض اینکه خود را خوب
دانست و گفت من کامل هستم غرور و دنوّ حاصل نماید"
انتهی

و نیز در سفرنامه مسطور است:

"فرمودند شکر کن خدا را زیرا اول کسی که خود را پسندید
شیطان بود انسان نباید خود را برتر از دیگران داند بلکه
باید همیشه خاضع و خاشع باشد مرغ تا خود را پست می‌بیند
ترقی و صعود مینماید بمحض اینکه خود را بالا دید پائین
می‌آید (یکی از حضار عرض نمود چه کنم تا بنده حقیقی باشم)
فرمودند بموجب تعالیم حضرت بهاءالله عمل نمائید نه آنکه
فقط بخوانید بلکه عمل بموجب کلمات مکنونه و سایر وصایای
الهیّه نمائید هر چه من بگویم نمی از بحور قلم اعلی و قطره‌ای
از بحر ذخار فضل و عطای جمال ابهی نمیشود
من تعالیم حضرت بهاءالله را باین مملکت آورده‌ام که باید

ص ۱۴۰

تحرّی حقیقت نمود بعالم انسانی خدمت کرد در ترویج
صلح عمومی کوشید و بجهت هدایت خلق جانفشانی نمود
بجمع خلق مهربان بود ندای ملکوت را بلند نمود انسان
باید بصفات الهیه متّصف باشد و در زمره علّیین درآید این
تعالیم قطره‌ای از بحور مستوره در کلمات مکنونه است
ما باید در حقّ یکدیگر دعا کنیم اگر بموجب تعالیم الهی
عمل کنیم فو الله الذی لا اله الا هو مانند سراج روشن

شویم اما اگر عمل نکنیم وای بر حال چنان نفوسیکه بر تعالیم
بهاءالله مطلع شوند و بدانند که سبب نجات ابدی است
و تقرّب الهی و با وجود این عمل نکنند بسیار جای اسف
است پس باید شب و روز بکوشیم تا بموجب تعالیم الهیه
عمل نمائیم اینست عزّت ابدی اینست موهبت الهی
اینست شرف عالم انسانی اینست حیات سرمدی " انتهى
(ص ۲۶۶ - ۲۶۷)

ردیف د- مشتمل بر چهار باب:

باب اول- دخالت عصیان در امراض

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند:

"فی الواقع عصیان را مدخلی عظیم در امراض جسمانیّه
محققست اگر چنانچه بشر از اوساخ عصیان و طغیان بری
بود و بر میزان طبیعی خلقی بدون اتباع شهوات سلوک

ص ۱۴۱

و حرکت مینمود البتّه امراض باین شدّت تنوّع نمی یافت
و استیلا نمینمود زیرا بشر منهمک در شهوات شد و اکتفا
باطعمه بسیطه نکرد طعامهای مرکّب متنوّع و متباین
ترتیب داده و منهمک در آن و در ردائل و خطایا شد
و از اعتدال طبیعی منحرف گشت لهذا امراض شدیدّه
متنوّعه گوناگون حادث گردید زیرا حیوان من حیث الجسم
ترکیب انسان است ولی چون باطعمه بسیطه قناعت نماید
و چندان در اجرای شهوات مضرّانه نکوشد و ارتکاب معاصی
نماید امراضش بالنسبه بانسان قلیل است پس معلوم شد
که عصیان و طغیان انسان را مدخلی عظیم در امراض است
و این امراض بعد از حدوث ترکیب شود و توالد و تناسل نماید
و سرایت در دیگران کند این اسباب معنوی علل و امراض است " انتهى.

باب دوّم- دستور مبارک در باره گفتگو و بیان

در سفرنامه جلد اول مسطور است:

فرمودند " در مجامع گفتگوهای من همه مبنی بر اساس

موضوعیست که هم موافق حقیقت و هم در نهایت حکمت است

مثلاً میگویم اصول حقایق ادیان الهیه یکیست جمیع انبیاء

مطالع حقیقتند البتّه کسی نمیتواند بگوید اساس انبیاء
و حقیقت تعالیم آنها مختلف بوده پس گفته میشود که از

ص ۱۴۲

خصائص تعالیم بهاء الله صلح اکبر است وحدت عالم
انسانی است منع لعن و طعن است معاشرت با ادیان
است وحدت وطن و وحدت جنس و سیاست و امثال ذلک
است آیا هیچیک از اینها در کتب و ادیان سابقه بود و
در آخر بیان میشود که شرایع و ادیان الهیه منقسم بدو قسم
بوده قسمی صرف روحانیات که این اصول و احکام
روحانیه در جمیع شرایع الهیه یکی بوده قسم دیگر فروع
احکام است که بمقتضای هر عصری تبدیل شده مثل اینکه
در توراتست که اگر کسی دندان کسی را بشکند دندان او
را بشکنند اگر چشم کسی را کور نماید چشمش را کور کنند
برای یک دالر دست بریده شود حال آیا اینها جائز است
و عمل بانها در این عصر ممکن البتّه هیچکس نمیتواند بگوید
جائز است در اینصورت جمیع مسائل مهمّه ابلاغ شده و
احدی هم انکار و اعتراض ننموده " انتهی (ص ۱۵۸)
باب سوم- دعا و مناجات

هو الابهی

ربّی و منائی و رجائی ترانی و ذلّی و هوانی و فقری
و بلائی و ذکری و ابتلائی و وحدتی و وحشتی فوعزّتک
انقطع منّی الرّخاء و سدّت علیّ ابواب السّراء و احاطتني
الضّراء من کلّ الارحاء ترانی جالساً علی الوهاد و انیس

ص ۱۴۳

السهاد و جلیس التضرّع و الابتهاال الی ملکوتک الابهی
و حیداً فریداً فی هذه العدو القصوی و ابکی بکاء الثکلی
و انوح نوح الورقاء ایربّ ارفعنی الیک و اجرنی فی جوارک
و ادرکنی بفضلك و احسانک لیس لی ملجأ الا ملکوتک الابهی
ولا ملاذ الا جبروتک الاسنی انک انت المقتدر العطوف الرؤوف ع ع
و نیز میفرمایند:

هو الابهی

اي ربّ ثبت اقدمنا على صراطك و نور قلوبنا على طاعتك
و وجهه و جوهنا لجمال رحمانيتك و اشرح صدورنا بآيات
فردانيتك و زين هياكلنا برداء العطاء و اكشف عن بصائرنا
غشاوة الخطاء و انلنا كأس الوفاء حتّى تنطلق السنة الحقايق
الذاتية بالثناء فى مشاهد الكبرياء و تجلّ يا الهى علينا
بالخطاب الرحمانى و السرّ الوجدانى حتّى تطربنا لذّة
المناجات المنزّهة عن همهمة الحروف و الكلمات المقدّسة
عن دمدمة الالفاظ و الاصوات حتّى تستغرق الذوات فى بحر
من حلاوة المناجات و تصبح الحقايق متحقّقة بهويّة الفناء
و الانعدام عند ظهور انوار التجليات اى ربّ هؤلاء عباد
ثبتوا على عهدك و ميثاقك و تمسّكوا بعروة الاستقامة فى
امرک و تشبّثوا بذيل رداء كبرياتك اى ربّ ايدهم بتأييداتك

ص ١٤٤

و وفقهم بتوفيقاتك و اشدد ازورهم على طاعتك انك انت
المقتدر المتعالى العزيز القدير ع
و نيز ميفرمايند:

هو الله

اللهم ائى اتضرّع يا مغيثى و اتدللّ يا مجيرى و اتوجّع
يا طيبى و اناجيك بلسانى و روحى و جنائى و اقول الهى
الهى قد احاطت الليلة الدلماء كلّ الارزاء و غطت سحاب
الاحتجاب كلّ الآفاق و استغرقوا الانام فى ظلام الاوهام
و خاض الظلام فى غمار الجور و العدوان ما ارى الآ و مبيض
النار الحامية المتسعة من الهاوية و ما اسمع الآ صوت
الرعود المدمدم من الآلات الملتهبة الطاغية النارية
و كلّ اقليم ينادى بلسان الخافية ما اغنى عنى ماليه هلك عنى
سلطانيه قد خبت يا الهى مصابيح الهدى و تسعرت نار
الجوى و شاعت العداوة و البغضاء و ذاعت الضغينة و الشحنة
على وجه الغبراء فما ارى الآ حزبك المظلوم ينادى باعلى
النداء حى على الولاء حى على الوفاء حى على العطاء
حى على الهدى حى على الوفاق حى على مشاهدة نور
الآفاق حى على الحبّ و الفلاح حى على الصلح و الصلاح
حى على نزع السلاح حى على الاتّحاد و النجاح حى

على التعاضد والتعاون فى سبيل الرشاد فهؤلاء المظلومون

ص ١٤٥

يفدون كلّ الخلق بالنفوس والارواح فى كلّ قطر بكلّ سرور
وانشراح تراهم يا الهى يبكون لبكاء خلقك ويحزنون لحزن
بريتك ويتراءفون بكلّ الورى ويتوجعون لمصائب اهل الثرى
ربّ انبت اباهر الفلاح فى جناحهم حتى يطيروا الى اوج
نجاحهم و اشدد ازورهم فى خدمة خلقك وقوّ ظهورهم فى
عبودية عتبة قدسك اّتك انت الكريم اّتك انت الرّحيم
لا اله الا انت الرّحمن الرّؤوف القديم ع
ونيز ميقرمايند:

هو الابهى

اللهمّ يا واهب العطاء وكاشف الغطاء ومعنى الفقراء
ومثرى الضعفاء ومحىي الرمم و فاتح ابواب الجود والنعم
على الامم اسئلك باسمك الاعظم والرمز المنمنم ان تفتح علينا
ابواب البركات من ساير الجهات واجعل لنا مخرجاً وارزقنا
من حيث لا نحتسب و اغننا بغنائك يا غنى ويا كريم ويا منّان
واجعل لنا آية البركة ظاهرة باهرة على الابصار ونور وجوهنا
بانوار العطاء وافتح لنا كنوز الرحمة فى القلوب والموهبة
فى الارواح والثروة فى الاجسام اّتك انت المعطى المتان ع
ونيز ميقرمايند:

هو الله

ادعوك يا الهى بقلبى ولسانى وروحى وجنانى وانا جيک

ص ١٤٦

فى بهرة ظلام سابل الاذيال فى جوف الليالى وترانى
منحدر الدموع من الاجفان ومنتسّر الاحشاء بزفات النيران
من شدّة الحرمان وحرقة الهجران ربّ قد ادرت كووس
العطاء على العشاق ورتحتهم بصهباء الفداء شوقاً الى
مشاهد الكبرياء وحرمتنى من تلك الحميا وتركتنى هامد
الجنان خامد الروح والوجدان فى صقع الامكان الى متى
يا ربّى الرّحمن تستمرّ هذه الحسرة والاسى ويمتدّ هذا التنائى
والجوى وتركتنى فى الحيوه الدنيا وتحرمنى عن جوار الرّحمة

الكبرى ولا ترفعنى اليك مسفوك الثار و مطروح الجسد
على الغبراء محمراً الشعر بالدماء مقطوع الوريد على الثرى
منقطع الاعضاء بسيوف الجفاء منجذب الروح الى ملكوت
الابهى ربّ ربّ قد رجعت الطيور الى الاوكار والنفوس
الى ملاء الاسرار وقرت الاعين بمشاهدة الابرار فى محلّ
اللقاء بالصعود الى الافق الاعلى ولم ادركيف ابتليت
بالفراق مع اجيج نار الاشواق والضجيج الى ملكوت الاشراق
ما هذا الا لفرط خطائى وعظيم عصيانى وكثرة ذنوبى وشدة
انهماكى فيما يبعدنى ويمسكنى عن الطيران الى غيب
الامكان ربّ ادلى هذه الكؤوس واجرنى من وحشة النفوس
وارفعنى الى عتبتك النوراء فى عالم النور والبهاء حتى افوز
باللقاء وانجو من النوى ويطفح قلبى بالحبّ والوفاء فى

ص ١٤٧

مشهد الفداء انك انت الكريم العزيز الوهاب وانك انت
المعطى الغفور التواب ع ع
ونيز ميفرمايند:

الهى الهى

ايد الاحباء على الحبّ والولا مع كلّ الملل والاقوام التى على
الثرى واجعلهم آيات الهدى ورايات رحمتك بين الورى و
مصايح الفضل والجود واشجار حديقة الوجود ربّ نور
وجوههم بانوار التوجّه اليك وزين قلوبهم بالتوكّل عليك
وايدهم على الركوع والسجود بين يديك حتى يرتلوا آيات
التوحيد فى محافل الهدى ويرتفع ضجيجهم بالتهليل
والتكبير الى الملاء الاعلى انك انت مؤيد من تشاء على ما
تشاء انك انت القوى القدير ع ع
ونيز ميفرمايند:

انا جيک يا الهى ومحبوبى بلسان هويتى مقبلاً الى مشرق
احديتك ومطلع شمس عز فردانيتك ومرطّباً لسانى بالشكر
والثناء على مركز رحمانيتك بما خلقتنى من غير استحقاق
بفضلک بى هذا الكور المجيد والظهور الفريد فى ايام
اختصاصتها بين الازمان بطلوع شمس حقيقتك الساطعة
اشعتها على كلّ الآفاق واسبغت فيها نعمتك واکملت

حجّتك و اتممت آلائك و نعمك على المخلصين من برّيتك

ص ١٤٨

لائك شرفتهم بايام كانوا الاصفياء قد فدوا الارواح فى مفاوز
الفراق اشتياقاً لاستنشاق نفحة من النفحات المرسله فيها
و انتظار المشاهده آثار من الانوار المشرقة من سمائها
و ائك بفضلك و احسانك توجتني بهذا الاكليل اللامع فى
قطب الامكان و اجلستنى على سرير محبتك بين ملاء الاكوان
و ايدتني على الاستقامة على امرك بعد ما ترزعزع منه اعظم القوى
بين ملاء الانشاء و ارتعد الفرائص و تسعسع اركان الوجود
فى عوالم الابداع و الاختراع اسئلك بجمالك القديم و نور
وجهك الكريم و سرک العظيم ان تحفظنا عن اوهام الاشارات
و تؤيدنا على الاستقامة و الثبوت و الركوز و الرسوخ فى امرك
يا مالک الغيب و الشهود ائک انت المعطى الكريم الرحيم

ع ع

و نیز میفرمایند:

هو الله

الهی الهی ترى فقری و فاقتی و حرقتی و شدّة لوعتی
و سورة غلّتی و کثرة ظمئى و عطشى لعین فیوضاتک و سلسبیل
عنايتک فوا و لهی فى جمالک و وا جذبى لمشاهدة انوار
طلعتک و وا شوقى للقائك و التجرّع من کؤوس طافحة بصهباء
عطائك اى ربّ ائى اسیر اطلقنى بقدرتک و ائى مستجیر
فاجرنى من وهدة حرمانى بقوتک و ائى دخيل فآونى فى

ص ١٤٩

كهف حفظک و حمايتک و مشتاقک ارفعنى الى ملکوتک و ملهوف
ادخلنى فى ظلّ صونک و کلائتک و ما سوف عليه اشملنى بلحظات
اعين رحمانيتک اى محبوبى الى متى حرمان الاشتياق فبعزّتک
ضاق صدرى و ارتخى ازرى و انکسر ظهرى و اصفرّ وجهى
و ابيضّ شعرى و ذاب لحمى و بلا عظمى و سالت عبراتى و صعدت
زفراتى و اشتدّت سكراتى و زادت حسراتى فى کلّ يوم اما
ترحمنى يا الهی اما تتعطف علىّ يا مولائى هل لى مجير
الا انت ام لى نصير الا انت ام لى حنون الا انت ام لى

ودود آلا انت لا و حضرة عزك انت ملاذی و ملجئى
و مهربى فى كلّ حالى اجرنى و احفظنى و اعرج بى الى
ملكوت جوار رحمتك انك انت المقتدر الرؤوف الرحيم ع
رديف ذ- مشتمل بر دو باب
باب اول- ذات مقدس تحمّل بلايا فرمود:
در لوحى از قلم مبارك نازل شده قوله الاحلى:
هو الله

ای احبای الهی، خبر پرمسرت اتحاد و اتفاق احبّا در
اسکندریه رسید چه خبر خوشی بود که سبب روح و ریحان
عبدالبهاء گشت قسم بجمال قدم روحی لاجبائه المتّحدین
فدا که فرح و سروری از برای عبدالبهاء جز بشارات اتحاد

ص ۱۵۰

و اتفاق احبّا نه زیرا اسّ اساس امر الله وحدت و یگانگی و محبت
است که باید چنان قلوب و ارواح و انفس احبّاء الله را احاطه
کند که کلّ عبارت از یک هیكل رحمانی شوند و هر یکی جزئی
از اجزا و عضوی از اعضا لهذا باید و شاید و سزاوار چنین
است که هر یک خود را قربان یکدیگر نمایند و فدائی همدیگر
شوند اگر احبّا باین مقام بلند اعلی رسند آنوقت جنت ابهی
در قطب امکان خیمه و خرگاه زند و کوه و دشت و صحرا ریاض
ملاً اعلی شود آه و شوقی لتلك الموهبة العظمی و ظماً قلبی
لذلك الماء العذب الفرات ای احبّای الهی، قدری تأمل
و تفکر در عنایات جمال مبارك نمائید که آن ذات مقدس تحمّل
صد هزار محن و آلام فرمود و ایام مبارکش جمیع بصدّما
شدیده گذشت تا آنکه نفوس مبعوث شوند که در ظلّ
کلمة الله المطاعه آیات توحید گردند و بیّنات تفرید مظاهر
محبت گردند و مطالع انوار الفت از بیگانگی بگذرند و به یگانگی
حقائق و نفوس نورانیّه پی برند علم اتحاد برافرازند و خیمه
اتفاق بلند کنند جام صهبای وحدت اصلیه در دست گیرند
و در انجمن توحید رقص کنان جنود اختلاف را شکست دهند
ای احبّای الهی، آیا از اختلاف در هیچ عهدی ثمری اثری
بار و بری لا و الله همیشه اختلاف ریشه کائنات را برانداخت
و ائتلاف مطموره امکان را معموره لا مکان نمود قوت جامعه

محیط بر قوای قامعه بوده و وحدت قلوب کاشف کروب پس
 شب و روز تضرّع و ابتهال نمائید و از حضرت ذوالجلال
 طلب صفای قلوب و وفای نفوس کنید اگر یکی از احبّاً قصوری
 نمود عفور ربّ غفور را بخاطر آرید و مخالفت نفس شرور نمائید
 زیرا نفس در غایت غرور است اعاذنا الله وایاکم من هذا
 المغرور زمام از دست گیرد و در میدان طغیان جولان کند
 چاره جز تضرّع و ابتهال نیست و دوائی جز عجز و نیاز نه
 انّ النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربّی وعلیکم البهاء ع
 باب دوم- ذبیح الهی

در لوحی از قلم مبارک نازل قوله الاحلی:

"ای اسماعیل جلیل، جمیع یاران الهی باید ذبیح الهی
 باشند یعنی جمیع شئون خویش را فدا و قربان یزدان نمایند
 تا بمقام فناء فی الله که قربانی کلی ربّانی است فائز گردند
 و آن ترک اراده و رضا و خواهش خود و عبودیت بندگان
 جمال ابهی روحی لاحبّائه الفداست چه که ذات احدیتش
 مقدّس از عبودیت عالم بشریت است و غنی از رقیّت ما دون است
 پس باید بعبودیت بندگانش پرداخت که عین عبودیت اوست
 چون شاهد این مقام در محفل یاران جلوه نماید اتحاد
 و اتفاق و یگانگی و وحدت اصلیه چون محبوب یکتا رخ گشاید
 و عرض جمال نماید پس بگوای یاران رحمن، وقت اتحاد و

اتفاق است و زمان یگانگی و آزادی بیکدیگر مهربان باشید
 و بخدمت همدیگر پردازید اول خادم شما منم و اول غلام
 شما من قسم بجمال قدم روحی و ذاتی و کینوتی لاحبّائه
 الفداء که رویم بنور خدمت دوستان حقّ روشن و مشامم بنفحات
 محبّت یاران معطر نهایت آمال و آرزویم اینست که بخدمت
 یک یک از دوستان پردازم اینست میزان و البهاء علیکم ع ع "

ردیف ر- مشتمل بر چهار باب

باب اول- رحم ب حیوانات:

از قلم حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه نازل قوله الاحلی:

ای دختر عزیز ملکوتی من، حیوان نظیر انسان در نزد اهل حقیقت بسیار عزیز است لهذا انسان باید بانسان و حیوان هر دو مهربان باشد و بقدر امکان در راحت و محافظت حیوان بکوشد اما در تشریح جراحی چون منافع علمی و قواعد طبّی حاصل میشود که سبب استفاده جمیع بشر میگردد شاید از تشریح حیوان اکتشافاتی حصول یابد که سبب حیات هزار میلیون از نفوس گردد هر چند این عمل جراحی ضرر خصوصی است ولیکن منفعت عمومی یعنی از برای عموم انسان مفید است حتی این تشریح اکتشافی سبب منفعت عالم حیوان نیز

ص ۱۵۳

گردد از این نظرگاه منفعت عمومی مقبول ولو ضرر خصوصی دارد جائز است زیرا تشریح آن حیوان نتایج بسیار عظیمه میبخشد مثلاً تشریح گرگی در حالت بیهوشی سبب شود که مرض کشف میگردد که الی الان هزاران میلیون از آن مرض مهلک بهلاکت رسیده اند حال این تشریح کشفی سبب میشود که هزاران میلیون از این هلاکت محفوظ بمانند اگر آفتی بر رمة گوسفندی مسلط جائز است یک گوسفند را از برای سلامت گله فدا نمود و الا آن آفت جمیع گله را حتی آن گوسفند فدائی را هلاک خواهد نمود ولکن باید تشریح در حیوانات مودیه باشد بدرجه ای از احتیاط باشد که آن حیوان مدهوش و بی احساس باشد حیوانات مودیه را جائز که بجهت سلامت نفوس فدا نمود نظر باین حکمتهای بالغه جائز است که حیوانات مودی را بجهت سلامت عالم انسانی تشریح کشفی کرد این حیوان مودی اگر زندگانی نماید سبب هلاکت هزار حیوان دیگر شود مثلاً اگر گرگ تشریح اکتشافی شود این سبب محافظه هزار گوسفند است که او خواهد درید حتی موت این سبب بقای حیات هزاران حیوان است علی الخصوص که اکتشافات فنی و طبّی میشود که الی الابد از برای عموم انسان مفید است و علیک البهاء الابهی

۱۳ جولای ۱۹۲۱ حیفاء عبدالبهاء عباس

و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

هو الابهی

ای احبّای الهی اساس ملکوت الهی بر عدل و انصاف و رحم و مروّت و مهربانی بهر نفسی است پس بجان و دل باید بکوشید تا بعالم انسانی من دون استثنا محبت و مهربانی نمائید مگر نفوسی که غرض و مرضی دارند با شخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمیشود مهربانی نمود زیرا مهربانی سبب طغیان او میگردد نه انتباه او کاذب را آنچه ملاطفت نمائی بر دروغ میافزاید گمان میکند که نمیدانی و حال آنکه میدانی ولی رأفت کبری مانع از اظهار است باری احبّای الهی باید نه تنها بانسان رأفت و رحمت داشته باشند بلکه باید بجمیع ذیروح نهایت مهربانی نمایند زیرا حیوان با انسان در احساسات جسمانی و روح حیوانی مشترک است ولی انسان ملتفت این حقیقت نیست گمان مینماید که احساس حصر در انسان است لهذا ظلم بحیوان میکند اما بحقیقت چه فرقی در میان احساسات جسمانی احساس واحد است خواه اذیت بانسان کنی و خواه اذیت بحیوان ابداً فرقی ندارد بلکه اذیت بحیوان ضررش بیشتر است زیرا انسان زیان دارد شکوه نماید آه و ناله کند و اگر صدمه ای باو رسد بحکومت مراجعت کند حکومت دفع تعدّی کند ولی حیوان بیچاره زیان بسته است

نه شکوه تواند نه بشکایت بحکومت مقتدر است اگر هزار جفا از انسانی به بیند نه لساناً مدافعه تواند و نه عدالة دادخواهی کند پس باید ملاحظه حیوان را بسیار داشت و بیشتر از انسان رحم نمود اطفال را از صغرسن نوعی تربیت نمایند که بینهایت بحیوان رؤف و مهربان باشند اگر حیوانی مریض است در علاج او کوشند اگر گرسنه است اطعام نمایند اگر تشنه است سیراب کنند اگر خسته است در راحتش بکوشند انسان اکثر گنه کارند و حیوان بیگناه البتّه بیگناهان را مرحمت بیشتر باید کرد و مهربانی بیشتر باید نمود مگر حیوانات مودیه را مثل گرگ خونخوار مثل مار گزنده و سایر حیوانات

مودیه چه که رحم باینها ظلم بانسان و حیوانات دیگر است
مثلاً اگر گرگی را راحت و مهربانی نمائی این ظلم بگوسفند
است یک گله گوسفند را از میان بردارد کلب عقور را اگر
فرصت دهی هزار حیوان و انسانرا سبب هلاک شود پس
رأفت ب حیوان درنده ظلم بحیوانات مظلومه است لهذا باید
چاره آنرا نمود ولکن بحیوانات مبارکه باید بینهایت مهربانی
نمود هر چه بیشتر بهتر و این رأفت و مهربانی از اساس
ملکوت الهی است این مسئله را بسیار منظور دارید و علیکم البهاء الابهی.

۱۲ تشرین ثانی ۱۹۲۰

ص ۱۵۶

باب دوم- رشادت حقیقی

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح رشید میفرمایند

قوله تعالی:

"رشادت و شجاعت غلبه بر نفس پروحشت است زیرا ممکن است
که انسان بر شرق و غرب باسانی غالب آید ولی غلبه بر هوی
و هوس و نفس خودپرست بسیار مشکل است" انتهى

باب سوم- رقص

در صفحه ۲۰۰ سفرنامه جلد اول مسطور است:

"شب در تالار هوتل بعضی مجلس رقص و نوا داشتند

فرمودند اینگونه محافل و عوائد سبب فساد اخلاق است"

انتهی

باب چهارم- روش بهائی

در لوحی از قلم مبارک نازل قوله الاحلی:

"ای ثابت بر پیمان، ما نه با حزبی کلفتی داریم نه بسائر

احزاب الفتی مسلک ما سلوک در طریق قویم است و روش بر

صراط مستقیم در اینجهان فانی ارتفاع علم و وحدت انسانی

خواهیم و اتفاق و اتحاد و صلح عمومی جوئیم دول و مللی را

که از یکدیگر بیگانه اند به یگانگی خوانیم تا طوائف متباغضه

متنافره را متوافقه متحابه کنیم بامور سیاسی کاری نداریم

مرجع ما اخلاق است نه اجسام مسلک ما ترویج خصائل و فضائل

ص ۱۵۷

رحمانیه است که زینت حقیقت انسانیه است نه بدگوئی
و نکته گیری بر احزاب با وجود این مقاصد عالیه چگونه بامور
جزئی خود را آلوده کنیم و این بنیان عظیم رصین را برهم زنیم."

ردیف ز- مشتمل بر سه باب

باب اول- زعیم الدوله :

در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

ای بنده صادق جمال قدم، نامه رسید و تفصیل جناب زعیم
معلوم گردید از نشریات سابقه ضرّی بامر الله نرسید و امیدوارم
بالعکس نتیجه بخشد و ما از او دلگیر نشدیم بلکه جمیع را
بمهربانی و عدم تعرض دلالت کردیم و حال نیز در کتاب
جدید هر قسم بنگارد ضرری بما نرساند ولی عاقبت سبب
پشیمانی خود او شود ما مظهر عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر
لکم و ایشان مظهر عسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم
یعنی نشریات ایشان بجهت ما مفید و از برای ایشان ضرّی
شدید چه ضرری اعظم از اینکه در شرق و غرب عالم نفوسی
موجود و ستایش این امر نمایند معلومست که آنان باین کتاب
چگونه نظر نمایند ... پس معلوم شد که مندرجات کتاب
مفتاح باب الابواب من بعد چگونه تلقی گردد ما تکلیفی نمینمائیم

ص ۱۵۸

ولی اگر خود زعیم الدوله بخواهد تألیفش را در مستقبل
اهمّیتی باشد بهتر آنست که طریق صواب رود و حقیقت حال
را منصفانه بیان نماید ما تکلیف نمیکنیم که چگونه بنگارد
آنچه صدق و انصاف است مرقوم دارد مانند مرحوم سپهر
بعد از اینکه در تاریخ ناسخ التواریخ خویش باشنع تعبیرات
واقیح عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش بحسب روایات
مؤکده رساله مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته
که آنچه در تاریخ کبیر نوشته ام نظر بمقتضیات زمانه و اجبار از
خویش و بیگانه بود لهذا مجبورم که حقیقت را بنگارم تا
من بعد مورّخین در تاریخ من نکته نگیرند و مرا دشمن حقیقت
نشمند آن رساله الآن موجود ولی هنوز زمان مقتضی نشر
آن نیست عنقریب زمان انتشار آید او خود را باین عنوان

از عتاب اهل حقیقت نجات داد " انتهى

باب دوم- زرع تریاک

در لوح احبای سروستان نازل قوله الاحلی:

"..... در خصوص زرع تریاک استفسار نمودید زرع تریاک
جز بجهت علاج جائز نه زیرا در اکثر معالجات مستعمل
و از عدد ایام رضوان سؤال نموده بودید دوازده روز است
و یوم اولش همان دو ساعت بغروب مانده است" انتهى
باب سوم- زنان بر دو قسمند

ص ۱۵۹

در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:

"ايتها الجوهرة الروحانية النساء منقسمة الى قسمين
قسم منهن جسمانية هؤلاء ليس لهن نصيب من مواهب
ربك و قسم منهن روحانية هؤلاء كالنبض الشريان نباضات
فى جسم الامكان كونى عرقاً نباضاً فى هيكل الوجود حتى
تدعين الكل الى السجود للرب المعبود الذى عم نواله
و شاع آثاره و ذاعت كلمته فى الغيب و الشهود و التحية عليك ع ع"
ردیف س- مشتمل بر چهار باب

باب اول- سادگی در امور محبوب است

در سفرنامه جلد اول مسطور است: (ص ۱۹۴)

فرمودند " این منزل ساده مختصریست از بس مردم اسیر
زوائد مدنیّت شده اند ممکن نیست انسان تدارک و تهیّه
کامل به بیند هر چه میکوشد باز می بیند ناقص است و اسباب
تازه ای پیدا شده مردم خیلی خود را در زحمت انداخته اند"

انتهی

باب دوم- ستعلمن نبأه بعد حین

در لوحی از قلم مبارک نازل شده قوله الاحلی:

" حضرت نور بهشتی جناب حاجی سید کاظم رشتی علیه
التحیة و الثناء از شمع انجمن رحمانی حضرت شیخ مرحوم

ص ۱۶۰

احسانی سؤال فرموده اند که مال امری که در او هستند

چیست و بچه انجامد حضرت شیخ در جواب مرقوم فرموده اند

و در کتب و رسائل در دست شیخیه مذکور است که لابد لهذا الامر من مقرّر و لکلّ نبأ من مستقرّ و لا يجوز الجواب بالتعيين و ستعلمن نبأه بعد حين ملاحظه کن که بچه وضوح بیان میفرماید که مستقرّی بجهت این امر مقرّر لکن تعیین شخص با اسم و رسم جائز نه بعد میفرماید آیه مبارکه فرقان را ملاحظه کن که میفرماید ان هو الا ذکر للعالمین و ستعلمن نبأه بعد حين یعنی آن مستقرّ ذکر الله است و آنچه او خبر میدهد در سنه بعد شصت و هشت که مطابق عدد حين است و بعد حين شصت و نه است ظاهر و واضح میشود یعنی نتیجه میبخشد چنانچه فرموده است حضرت اعلی ثم انتم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون" انتهى

باب سوم- سرور و نشاط

در سفرنامه مسطور است: (ص ۱۲۹)

بعد فرمودند " تو باید همیشه سرور باشی و با اهل انبساط و سرور محشور و باخلاق رحمانی متخلّق زیرا سرور مدخلیت در حفظ صحّت دارد و از کدورت تولید امراض شود آنچه مایه سرور دائمی است روحانیت است و اخلاق رحمانی که حزنی در پی ندارد اما سرور جسمانی در تحت هزار گونه

ص ۱۶۱

تغییر و تبدیل است آیا شنیده اید حکایت آن امپراطوری را که در آینه نگاه میکرد و اظهار حزن و اندوه مینمود و میگفت آه چه جسم لطیف پرتراوتی داشتم حال چه پژمرده گشته چه صورت زیبایی داشتم چگونه زشت شده چه قامت رعنائی داشتم چطور خمیده گردیده یک یک حالات خود را شرح میداد و اظهار کدورت مینمود این است نتیجه سرور جسمانی "

باب چهارم- سلاله عنصری و سلاله روحانی

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:

آقا محمّد ابن گندم پاک کن:

هو الله

ای یادگار آن مظهر الطاف ربّ اعلی، گویند سلسله سلاله بدو قسم منقسم شود یکی سلاله عنصری و دیگری روحی یکی زاده آب و گلست و دیگری زاده جان و دل چون هر دو

جمع شود نور علی نور گردد پس تو نیز رسم آن طیر ریاض
وفا گیر و نقطه مقابل چون شیخ محمد حسن شو تا چون هدهد
سبأ ایقان تاج موهبت را بر سر نهی و سرفراز گردی و چون
طوطیان هند الهی شکرخا شوی و در انتخاب نفوس چون
گندم از زوان خارج نمائی ع ع انتهی
ردیف ش- مشتمل بر هفت باب
باب اول- شخص صوفی

ص ۱۶۲

در سفرنامه جلد اول چنین مسطور است: (ص ۳۴۰)
شخص صوفی مشرب وقتی دید مردم سرگرم استماع گفتار و
شیفته تعالیم مبارکه اند او نیز جای تشرف نمود لذا
او را نزدیک خواستند عرض کرد همه از خدا هستند فرمودند
صحيح است ولی یک آدمی آنقدر عزیز است که مسجود امم
میشود مانند حضرت مسیح و موسی داعی بوحدانیت الهیه
و سبب تربیت ملتی میگردد و آدم دیگر آنقدر ذلیل است
که ساجد خاک میشود و مور و مار میپرستند آیا این هر دو
یکسانند نه بلکه مظاهر الهیه خلق دیگرند جمیع بشر یک
خلقند اما در عقول چقدر متفاوتند که یکی اعقل عقلا و مؤسس
قوانین راحت و سعادتست و دیگری اجهل جهلا و مخرب بنیان
آسایش و عزت پس انبیا را مقام دیگر است در صحرای طور
بسیاری عبور نمودند اما ندای الهی را موسی شنید
زیرا مظاهر الهیه قوه معنویه دیگر دارند امم عظیمه در مقابل
انبیاء بودند همه ذلیل و گمنام ماندند اما شخص فریدی مثل
مسیح بی ناصر و معین بین چه علمی بلند نمود جمیع
از خدا هستند ولی مراتب مختلف است حیوان هم از خدا
است انسان هم از خداست اما بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا" انتهی

ص ۱۶۳

باب دوم- شرایط مبلغین
حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در یوم دوشنبه ماه ربیع الاول سنه
۱۳۳۲ هجری فرمودند "ما مبلغ خیلی لازم داریم باید
جمیع احبّا مبلغ باشند تبلیغ باعمال است برفتار

است بخوش سلوکی است بخوش رفتار است بتقدیس است
بمهربانیست بتقواست به تنزیه است بامانت است
بدیانست و بگفتن هر یک از احبای الهی باید اقلأ
در سال یکی را تبلیغ کنند آنوقت درست میشود با او
معاشرت و مجالست و مؤالفت و مؤانست نمایند او را تبلیغ
کنند این است اسباب سرور احبای الهی این است
اسباب تأیید احبای الهی " انتهى
و در سفرنامه مسطور است:

و نیز در خصوص تبلیغ امر الله در ممالک امریکا میفرمودند که
بجهت این بلاد مبلغ منجذب منقطع و عالم بسیار واجب
است مثل بعضی از مبلغین جانفشان ایران باید امر الله
در این صفحات تمکن تام حاصل نماید و مبلغین پی در پی
از شهری بشهر دیگر سفر نمایند و ندای الهی را بلند کنند
آنوقت تأییدات ملکوت ابهی احاطه خواهد نمود و قیامتی
بر پا خواهد شد هنوز آن نحو که من میخواهم تحقق نیافته
بسته بتأییدات ملکوت ابهی است و انفاس پاک احباً

ص ۱۶۴

خدای واحد شاهد است که اگر نفسی نفس پاکی در حالت
انقطاع بکشد ولو تا هزار سال باشد تأثیراتش ظاهر خواهد
شد " انتهى (صفحه ۲۵۸ - ۲۵۹ ج ۱ بدایع الآثار)
و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

طهران ابن ابهر اما مبلغان که بتبلیغ میروند باید
در نهایت محویّت و فنا سفر کنند تا نفس در نفوس تأثیر نماید
اگر براحت و رخا و وسعت و صفا حرکت کنند ایداً تأثیر
نمایند و بکرات تجربه گردیده و نفوس مبلغ باید متوکلاً علی الله
منقطعاً عمّا سواه منجذباً بنفحاته متوکلاً علیه مانند جناب
آقا میرزا علی اکبر و آقا میرزا طراز الله سفر نمایند " انتهى
باب سوم- شرط تأثیر کلام

در سفرنامه جلد اول صفحه ۲۷۰ چنین مسطور است:
فرمودند "دیدید چه آتشی بقلوب زدم انسان باید اول
خود مسرور و منجذب باشد تا بتواند دیگران را منقلب نماید
اول خود متأثر باشد بعد سائرین را متأثر سازد شما کاری

کنید که من مسرور باشم آنوقت میبینید چه میشود" انتهى

باب چهارم- شناسائی نفوس

در سفرنامه جلد اول مسطور است:

"دیگری عرض نمود چون وجود مبارک تشریف میبرند بعضی از خدام لابد خود را مقدم خواهند گفت چگونه آنها را بشناسیم

ص ۱۶۵

فرمودند در این خصوص من صحبت داشته‌ام ولی شما بفرموده مسیح آنها را از اعمالشان بشناسید کسانی که بمن منسوبند از اعمال شناخته میشوند."

باب پنجم- شهادت

در لوح عشق آباد جناب ملاً حسین زنجانی نازل قوله الاحلی:

"العمرک ان اطّلت بسرّ الشهادة فی سبیل الله و سرّ القربان

فی محبة الله لسرعت منجذباً الی میدان الفداء منادياً

الوحا الوحا الی الموهبة الكبرى البدار البدار الی الرحمة

العظمی العجل العجل الی الغنیمة العلیا ولكن الله

ستر هذا النور و کتم هذا السرّ المکنون و الرمز المصون اجلالاً

لامره و صوناً لمقامات قدس احبته حتی يظهر سرّ الاختصاص

و یشرق انوار الموهبة فی مشکاة الخاصّ انه یهب من یشاء

و یعطى من یشاء و یمنع عن یشاء یختصّ برحمته من یشاء

و یوفّق علی الانفاق بفضله من یشاء انه هو الکریم الفضّال عبدالبهاء عباس" انتهى

باب ششم- شهدای یزد

در لوحی از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء نازل شده قوله الاحلی

هو الله

ای بنده صادق جمال ابهی، مکاتیب رسید و برآه و ناله

و گریه و زاری شما در مصیبت احباً و هجوم اعداء مطلع گشتم

ص ۱۶۶

فی الحقیقه قلب عموم یاران از این ظلم و عدوان سوزان و جمیع

فریاد و فغان مینمایند و اگر چنانچه چشمها خون ببارد و دموع

نهر جیحون گردد باز آتش دلها نیفسرد احزان ساکن

نگردد این از این جهت ولی نظر را پاک و مطهر نما

ملاحظه کن که بچه موهبتی فائز شدند و چه عنایتی را حائز گشتند لب تشنه بچه بحر عذب فراتی رسیدند و در نهایت فقر و فاقه بچه کنز عظیمی ره بردند قطراتی از خون فدای حضرت بیچون کردند ولی خونبها را از جمال ابهی گرفتند و کأس فضل و عطا را از دست آن دلبر یکتا نوشیدند و اما از جهت امر الله اینواقعه عظمی سبب اعلاء کلمة الله گردد و نشر نفحات الله نسمة الله بهبوب آید و نیر موهبة الله طلوع کند امر صد مرتبه عظیمتر شود و رایت الهیه بلندتر گردد آیت تقدیس ظاهر شود و جمیع ملل از هجوم جنود شهادت مغلوب و مقهور و مهزوم گردند سطوت کلمة الله شرق و غرب را بحرکت آرد و جیوش ملأ اعلی چنان هجوم نمایند که جمیع احزاب مهزوم گردند این است که میفرماید جند هنا لک مهزوم من الاحزاب هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال مطمئن باش ایرانیان کف زنانه چه عجب پاکوبانند چه عجب خندانند چه عجب کامرانند چه عجب رقص کنانند چه عجب هذا دأب الاحزاب فی القرون الاولى ولی این رقص

ص ۱۶۷

را نقص عظیم در پی و این خنده را گریه پاینده در عقب و این سرور را عذاب قبور در پس و این شادمانی را ندامت و پشیمانی مقرر فسوف ترونهم فی خسران مبین شماها اعتنائی نکنید اهمیت ندهید اظهار اضطرابی ننمائید مدارا کنید بتبسم بگذرانید اگر چنانچه روبرو شخصی ملامت نمود شماتت کرد بمعقولیت تمام بگوئید حضرات شهداء اقتدا بشهیدان دشت کربلا کردند یا لیت کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً همیشه چنین بوده تازگی ندارد لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام والسلام پی حرف را نگیرید اگر چنانچه دیدید مجادله خواهند طفره زیند و بسکوت بگذرانید ع صورتی از این را بمصر ارسال دارید و همچنین بهند و هر جا که مصلحت دانید ع باب هفتم- شهر الهی در سفرنامه مسطور است: فرمودند "من بشهر شما آمدم دیدم عمارات عالیه دارد

در مدنیّت مادّیه ترقّی نموده حالا شما را بشهر خود دلالت
مینمایم که در عالم بالاست نظامش وحدت عالم انسانی
وقوانینش صلح عمومی است قصورش دائماً از انوار ملکوت
روشن است موسمش همیشه بهار است اشجارش مدام سبز
و خرم اثمارش تر و تازه آفتابش دائم طالع ماهش همیشه

ص ۱۶۸

بدر لامع انجمش هماره درخشان و اکوابش در دوران اینست
شهر ما و بانی این شهر بهاء الله است ما از سیر این شهرها
سیر شدیم لهذا شما را بآن شهر دلالت مینمایم امید است
این دعوت را قبول نمائید" انتهى (جلد اول ص ۲۷۰)
ردیف ص - مشتمل بر چهار باب

باب اول - صدر الصدور

در لوح میرزا فرج الله نازل شده قوله العزیز:

"از صعود حضرت صدر الصدور نه چنان احزان احاطه نموده
که بیان آید ولی حکمت چنین اقتضا مینمود که این مصیبت
کبری واقع گردد و تأثیرش شدید است بعد از صعود جمال
ابهی روحی لاجبانه الفدا در هیچ مصیبتی چنین متأثر
نشد ما لنا الا التسليم بالقضا و الصبر و الرضا علی هذه
المصيبة الكبرى تسلی قلوب ممکن نه و تعزیت محال مگر آنکه
جناب آقا میرزا نعیم و جناب حاجی میرزا سیّد علی از اهل
صاد و جناب نیّر و سینا همّتی فرمایند" انتهى

باب دوم - صدق

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح میرزا محمّد صادق خبّاز
شیرازی که بواسطه جناب عندلیب ارسال شده میفرمایند:
قوله الاحلی:

"بسا کلمه صدقی که سبب نجات ملّتی شد و بسا شخص خسیس

ص ۱۶۹

را کلمه راستی عزیز و نفیس نمود چه بسیار که شخص عزیز محترمی
را یک کلمه کذب بکلی از انظار ساقط کرد و از درگاه احدیّت
محروم نمود پس ای جان پاک، پی صادقان گیر و پیروی
راستان کن تا بصدق بمقعد صدق رسی و براستی بعزّت

ابدیه فائزگردی جمیع معاصی بیکطرف و کذب بیکطرف بلکه سیئات کذب افزونتر است و ضررش بیشتر است گو و کفر بگو بهتر از آنست که کلمه ایمان بر زبان رانی و دروغ گوئی این بیان بجهت نصیحت من فی العالم است شکر کن خدا را که تو سبب صدور این نصیحت بجمیع نوع انسان شدی"

انتهی

باب سوم- صدماتی که جمال مبارک تحمّل فرمودند در لوح احبای بندر جز نازل شده قوله الاحلی:
"..... ای یاران الهی، ایامی که جمال مبارک رو بقلعه طبرسی تشریف میبردند تا بقریه نیالا که قریب قلعه بود رسیدند میرزا تقی نام حاکم آمل که برادرزاده عباسقلی خان بود چون خبر جمال مبارک را شنید یقین کرد که رو بقلعه تشریف میبرند و قلعه محاصره بود لهذا جم غفیری از لشکر و غیره برداشته نصف شب اطاقی که جمال مبارک در آن بودند محاصره نمود و از دور شلیک کردند و جمال مبارک را با یازده سوار بآمل آوردند و جمیع علماء و بزرگان آمل بر

ص ۱۷۰

شهادت جمال مبارک قیام نمودند ولی میرزا تقی خان بسیار از این مسئله خوف داشت بهر نوعی بود حضرات را از قتل منع نمود ولی صدمات دیگر وارد گشت تا آنکه نامه ای از عباسقلیخان رسید که ای میرزا تقی عجب خطائی کردی زنهار زنهار که یک موئی از سر جمال مبارک کم گردد زیرا این عداوت در میان خاندان ما و خاندان ایشان الی الابد فراموش نشود البتّه صد البتّه مهاجمین را متفرّق نمائید و ابداً تعرّض نکنید لکن چون حکومت آمل مطلع شد و اردو نیز خبردار گشت که جمال مبارک را مقصد آنستکه بهر قسم باشد بقلعه برسند بلکه این آتش ظلم و اعتساف و ضرب و نزاع را خاموش نمایند لهذا در نهایت مواظبت بودند و مانع از تقرّب بقلعه شدند پس جمال مبارک روحی لاجبائّه الفداء در بندر جز تشریف بردند و سرکرده های جز نهایت رعایت و احترام را مجری داشتند پس محمّد شاه فرمان قتل جمال مبارک را بواسطه حاجی میرزا آقاسی صادر نمود و خبر محرمانه

به بندر جز رسید از قضا در دهی از دهات سرکرده روز بعد مدعو بودند مستخدمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند که جمال مبارک بکشتی روس تشریف ببرند و آنچه اصرار و الحاح کردند قبول نیفتاد بلکه روز ثانی صبح با جمعی غفیر بان ده تشریف بردند در بین راه

ص ۱۷۱

سواری رسید و به پیشکار دریابیکی روس کاغذی داد چون باز نمود بنهایت سرور فریاد برآورد و بزبان مازندرانی گفت مردی بمرده یعنی محمد شاه مرد لهذا آن روز را خوانین و جمیع حاضرین چون مطلع بر اسرار شدند که محمد شاه فرمان قتل جمال مبارک را صادر نموده چنین شد جشن عظیمی گرفتند و بنهایت سرور آن شب را بگذرانند مقصود از این حکایت آنست که احبای الهی بدانند که یکوقتی انوار مقدسه وجه مبارک بر آن دیار تافته است لابد تأثیرات عظیمه اش اینست که نفحات قدس در آن محفل انس منتشر گردد و نفوس مبارکی در آن دیار مبعوث شود تا بموجب تعالیم الهی روش و سلوک نماید و سبب تربیت جمعی غفیر گردد و علیکم البهاء الابهی ع

باب چهارم- صفی علیشاه

در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:

"در خصوص صفیعلیشاه چون از طهران بعضی از احبای الهی مرقوم نموده بودند که مریدان او این ردیه را گرفتند در محافل و مجالس افتخار مینمایند و استهزا بامر میکنند و اصرار نمودند که جوابی مرقوم گردد جناب میرزا حسین شیرازی مختصر چیزی مرقوم داشت شما میدانید این عبد اینگونه کلمات ردیه را سبب اعلاء میدانم علی الخصوص از

ص ۱۷۲

نفوسی که ملتفت عبارات لفظیه نیز نباشند رد آنچه از این قبیل است هر چه بیشتر بهتر است منکرین و رادین اول منادی حق هستند مثل ردیه که ابن اثیم مرقوم نموده این نفوس اهمیتی نداشته و ندارند عنقریب ملاحظه خواهید

نمود که نفوس بسیار مهمّی از شرق و غرب صحائف عظیمه بررد
نوشته و نعره زنان فریاد کنند چه که عظمت امر آنچه بیشتر
ظاهر شود مغرضین و منکرین و رادین عظیمتر و کثیرتر گردد
و کلّ سبب اعلاء کلمه الله است شما دعا نمائید که خدا از این
قبیل رادین بسیار خلق فرماید چه که خیلی مفید است"
انتهی (لوح ابن اصدق)

و نیز میفرمایند:

هو الله

ای منجذب نفحات قدسی، تا بحال دوسه مکتوب مفصل و
مختصر ارسال گردیده رسیده و خواهد رسید در خصوص
جناب صفی مرقوم نموده بودید این عباد واقفید که با طایفه
و نفسی کلفتی نداشته خواه حکیم خواه سقیم خواه عارف
خواه عازف خواه منحرف خواه متصوّف. نه بیرحم مفتی هستیم
که بخون آزادگان رقم زنیم و نه بیشرم قاضی که حکم شرع
الهی را از بنیان براندازیم و نه مدّعی سلوکیم که علم شکوک
برافرازیم و نه بی مروت مجتهد که آبروی عارفان بریزیم و نه

ص ۱۷۳

معجب و متکبر حکیم که با هر ناطقی در ستیزیم و نه عارف کاملیم
که ندای حق را در ذرات کائنات استماع کنیم و در سدره
انسان انکار نمائیم و نه شیخی با یال و کویالیم که دو هزار
حدیث مسلسل روایت کنیم. بلکه غریبیم و اسیریم و ساده
و فقیریم و حقیر و ذلیل درگاه ربّ قدیریم بی سرو سامان او
هستیم و بیچاره و بیدرمان از هر سری سر او جوئیم و از هر
افقی نور او طلیم با جمیع ادیان بکمال روح و ریحان روش و
سلوک نمائیم و با کلّ بتمام الفتیم نه کلفت و با جمیع در فکر
محبت و رحمتیم نه زحمت مأمور به دوستی و انسیم نه نفرت
و وحشت اگر ایشان در ایمان ما شبهه دارند ما بکمال عرفان
ایشان مقرر و معترفیم چه کنیم؟ قسمت چنین بود و نصیب
چنان عندلیب حزین را ناله و زاری آموختند و مرغ رنگین را
ناز و طنّازی فاخته جان سوخته را با آه و این قرین نمودند
و طاووس باغ برین را جلوه نازنین شمع را افروختن آموختند
و پروانه را سوختن مقصود اینست که ما در ایشان نظر حقارت

نمودیم بلکه تعجب کردیم که با وجود این مراتب عرفان و
ایقان و حقیقت شهود و عیان چگونه معنی و متمم حدیث مستور
و پنهان ماند. باز ملاحظه میکنیم که احوالات مختلف است
و مقامات بیشمار عارفان و واقفان را حالات مختلف چنانچه
شیخ سعدی گوید: گهی بر طارم اعلی نشینم گهی تا پشت پای

ص ۱۷۴

خود نه بینیم. باری بهیچوجه پایی ایشان نشوید انّ الانسان
علی نفسه بصیرة و ان القی معاذیره. آن رساله را یکی از احباء الله
مرقوم نموده بود. تا توانی سبب روح و ریحان باش و مظهر
رحمت رحمن از برای نفوس مراتب است امیدواریم کلّ از معین
انصاف بنوشند ابدأ جدال جائز نه و البهاء علیک ع"

انتهی

ردیف ض - مشتمل بر یکباب

باب اول - ضرر دخان

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

مدینه جناب آقا محمد حسین وکیل علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بنده الهی، نامه ای که بجناب میرزا عبدالوهاب مرقوم
نموده بودی ملاحظه گردید سبب بهجت و سرور شد زیرا
مرقوم نموده بودید که بوصول مکتوب دخان احباً فوراً ترک
نمودند و دخان ملفوف را از دست انداختند فی الحقیقه
ضرر و زیان این دود بی نفع و سود واضح و مشهود است
اجسام را بکلی معلول نماید و اعصاب را رخاوت و سستی بخشد
و دماغ یعنی مغز را از احساسات علویّه ممنوع نماید اوقاتی
بشریش بیهوده بگذرد و اموالی بیجا صرف گردد نه تشنگی
بنشانند و نه گرسنگی زائل کند شخص عاقل البتّه ترک این مضرّ

ص ۱۷۵

هائل نماید و همواره بآنچه سبب صحّت و سلامت است پردازد
باری یاران آنجا اگر نصیحت قدیمه مرا میشنیدند پریشانی
چنین حاصل نمیشد بصراحت نوشتم که اگر چنانچه این
منافات زائل نگردد عنقریب پریشانی کلی حاصل و ندامت

متواصل گردد حال ملاحظه نمودید بتمامها واقع شد
من این پریشانی را آنوقت میدیدم ولی یاران مست بودند
حال الحمد لله واضح و مشهود شد که آنچه من میگفتم صحیح
بود پس متنبه شوید و آنچه دلالت میشود عمل نمائید
و الله خیر شماست و الا از برای این زندانی چه تفاوت میکند
چه خواهد شد آنچه گفته میشود محض خیرخواهی نفوس
است ولی نفوس مانند مستسقی اگر گوئی آب نشاید دلگیر
گردد و لکن چون قدم آماس یابد بیدار شود و پشیمان گردد
در بدایت این عبد نصیحت حقیقت را بگویم ولی چون تأثیر
نیابم سکوت کنم ملاحظه فرمائید آیا الی الآن نفسی را به
امری دلالت نمودم که از آن مضرت دید لا و الله دیگر
برهانی بهتر از این چه پس آنچه الله گفته میشود باید احباً
بدل و جان پذیرند تا روز بروز بتقرب بارگاه کبریا موفق
گردند جمیع دوستان را از قبل من تحیت مشتاقانه برسان و علیک البهاء الابهی ع ع
ای بنده حق، این حکایت پیش بود اما حال من از احبای

ص ۱۷۶

عراق بسیار راضی و از خدا طلبم که بهتر و خوشتر گردند

آنوقت تأیید برسد و توفیق حاصل گردد ع ع

ردیف ط - شامل سه باب

باب اول - طباطبا

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

در جز بواسطه جناب ناظم جناب طباطبائی علیه بهاء الله الابهی .

هو الله

حبیبیا، گویند که سید سند طباطبا در اقلیم مصر بوده و شهیر

در این کشور گشته بزرگواریش مسلم بوده و نسب صحیحش

مدلل و مشتهر گشته ولی لکنت لسانی داشته یعنی بعضی

حروف نداشته لذا لفظ طیب طیب را طباطبا گفته و شهیر

بطباطبا گشته و اما میگوئیم که آن کلمه طوبی طوبی بود زیرا

اثرش در سلسله اش ظاهر و هویدا گشت طوبی لک ثم طوبی

لک بشری لک ثم بشری لک بما فزت باعظم ما کان عجزنا

جدک الجلیل فی سبیل ربک الجمیل و علیک البهاء الابهی ع ع

انتهی

باب دوم- طرز بیان و گفتار

در سفرنامه جلد اول مسطور است:

"فرمودند بیان باید بمشرب حضار و اقتضای وقت باشد
و حسن عبارات و اعتدال در اداء معانی و کلمات لازم فقط

ص ۱۷۷

حرف زدن نیست همیشه در عکّا میرزا محمّد علی بیاناتی را که
از من میشنید بعینها در مواقع دیگر ذکر میکرد ولی ملتفت
نبود که هزاران حکم و مصالح لازمست نه تنها گفتن. در ایام
بغداد و سلیمانیه شیخ عبدالحسین گفته بود که جمال مبارک
کردها را باین وسیله جمع و جذب کردند که اصطلاحات
عرفا و صوفیّه را بیان مینمودند بیچاره شیخ مذکور رفت
و کتاب فتوحات مکیّه را پیدا و عبارات آن را حفظ نموده در هر جا
ذکر کرد دید هیچکس گوش نمیدهد خیلی تعجب کرد که
چرا مردم گوش نمیدهند جمال مبارک فرمودند بشیخ بگوئید
ما فتوحات مکیّه را نمیخوانیم بلکه آیات مدنیّه را القا
میکنیم فصوص شیخ را نمیگوئیم بل از نصوص الهیّه حرف میزنیم" انتهى
باب سوم- طرفین اختلاف مردودند
در سفرنامه مسطور است:

"فرمودند بعضی مسیح را خدا بعضی کلمه الله و بعضی
نبی الله گفتند و از اینگونه اختلافات نزاعهایی بمیان آمد
که بجای روحانیت عداوت و بجای یگانگی بیگانگی در ملت
افتاد ولی حضرت بهاء الله ابواب این اختلافات را مسدود
فرمودند و بتعیین مبین کتاب و تأسیس بیت العدل عمومی
بعبارة اخری پارلمان ملی و امر بعدم مداخله در عقاید

ص ۱۷۸

و وجدان این رخنهها را سد نمودند حتّی فرمودند اگر دو نفر
در امری اختلاف کنند که بدوئیت منجر شود هر دو باطلند و
از اعتبار ساقط" انتهى (جلد اول ص ۲۹۴)

ردیف ظ- مشتمل بر دو باب

باب اول- ظهور امر و وعود الهیّه در عالم تدریجی است:

مرکز پیمان در لوح محبّ علی میرزای شیرازی میفرمایند قوله الاحلی:

"چون نشو و نماى كالبه از فيض جان بتدريج است تا تدرج
در مراتب خلقت از نطفه و علقه و مضغه و كساء لحم و انشاء
خلق آخر و فتبارك الله احسن الخالقين نمايد لهذا هيكل
عالم نيز از اين روح مفخّم در بدايت درجات خلقت است
عنقريب آثار باهره فيض روح القدس الهى را در اين هيكل
نورانى بقسمى مشاهده نمائيد كه عقول حيران و ابصار خيره نگران گردد" انتهى.
باب دوم- ظهور كلى الهى حضرت اعلى و جمال مبارك هستند
در يوم هيجدهم صفر سال ۱۳۳۲ هجرى قمرى اين نطق
مبارك در حيفا از لسان اطهر مركز ميثاق الهى جلّ ثنائه جارى گرديد قوله الاحلى:
امروز من خيلى ميل داشتم كه بيايم بالا ولى احوالم

ص ۱۷۹

طورى بود كه مساعدت نكرد هوا سرد بود و چون ديدم بالا هم
سرد است نيادم جناب شيخ ابوالقاسم فى الحقيقه از قدمائى
احباب بود سالهاى سال در ظلّ عنايت جمال مبارك بود
و در جميع ايام خود خادم امر بود و بحسن خاتمه موفّق شد
عاقبت او خوب بود مانند مسك بود خيلى مشكل است در اين
ايام اين ايام امتحان است هر كس كه بحسن خاتمه
فائز شد بايد بداند كه اين اعظم نعمت الهى است در عالم
انسانى ديگر موهبتى اعظم از حسن ختام نميشود هميشه
بايد كه ماها دعا كنيم تضرّع و زارى نمائيم و جزع و فزع بملكوت
ابهى كنيم كه بحسن خاتمه موفّق گرديم الحمد لله شيخ
ابوالقاسم موفّق شد يك ملا محمد تقى بود كه در ايام حضرت
اعلى مؤمن شد و از مؤمنين خيلى كامل بود و رساله اى در اثبات
حضرت اعلى نوشت خيلى شخص ممتازى بود بحسب ظاهر
معروف و مشهور و عالم و فاضل بود ليكن بيچاره بسوء ختام
مبتلا شد آمد رفت بنجف پيش حضرات علماء حضرات علماء
گفتند كه اين شخص مرتدّ است توبه او قبول نيست بارى
چه نسبتها كه غير ممكن و محال است بحضرت اعلى ميداد
مفتريات زياد بود با وجود اين هر جا ميرفت قليان ميآوردند
ميكشيد بعد نى قليانرا ميشستند آقا محمد نقشى بود
در اصفهان بسيار شخص خوبى بود بعد راجع شد بدرجه اى

راجع شد که در نجف رفته بود از آنجا مخصوص آمد
 حضراتی که از اقربای او هستند و خود آنها را تبلیغ کرده بود
 گفت چون من اینها را تبلیغ کرده‌ام باید برگردانم
 شبها نماز میخواند و روزها روزه میگرفت بعد دیگر
 جمال مبارک فرمودند من او را عفو کردم بجهت اینکه او یک
 وقتی زحمتهای کشیده و تبلیغ کرده بود حالا اینست که حسن
 خاتمه اعظم موهبت الهی است هر نفسی که بحسن ختام
 فائز شد او مظهر الطاف الهی خواهد گردید باید آن شخص
 را خیلی مکرم داشت الحمد لله شیخ ابوالقاسم بحسن ختام
 فائز شد امشب میخواهم یک صحبتی از برای شما بنمایم که
 باید هر یک از شما کالنقش فی الحجر در قلبش ثابت بماند
 و نابت بماند بقسمی که هیچوقت فراموش نکند و بهر یک از احبای
 الهی در ایران میرسید بگوئید آن اینست که مظاهر
 مقدسه الهیه شبه و نظیر ندارند در هر کور و دوری بی مثل
 و نظیرند مثلاً حضرت موسی علیه السلام در دور خود مثل
 و نظیری نداشت و جمیع آن کسانی که بعد از او آمدند
 حتی انبیاء در ظل او بودند اقتباس از انوار او میکردند
 در ذات خود نوری نداشتند اما اقتباس انوار از آن مشکاة
 مینمودند لهذا جمیع نفوسیکه در دوره موسی آمدند در ظل
 او بودند و همچنین نفوسیکه در دوره حضرت مسیح روحی له

الفداء جمیع در ظل او بودند و آفتاب و دیگران نجوم
 شبه و مثلی نداشت جمیع مقتبس از انوار او و مشتعل بنار او
 بودند و همچنین در دوره حضرت اعلی روح ما سوا فداه
 شبه و مثیلی نداشت جمیع مقتبس از آن بحر و همچنین در
 دوره جمال مبارک روحی لاجبائه الفداء کل در ظل او هستند
 شبه و مثیلی ندارد تا ظهور بعد آنهم بعد از هزار سال
 نه اینکه یقیناً هزار سال ولی دو هزار سال ده هزار سال
 بیست هزار سال حتمی نیست که بعد از هزار سال باشد تا
 هزار سال دیگر آفتابی طالع نمیشود آنچه ظاهر شود در ظل
 او هستند بمنزله سرج هدی هستند جمیع بر سر این چشمه

حیات جمعند جمیع از آن انوار اقتباس مینمایند جمیع از آن دریا بهره و نصیب میگیرند جمیع از آن نسیم جانبخش زنده میشوند جمیع از آن غیث هاطل قسمت میگیرند مقصد اینست که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء بشارت بظهور جمال مبارک داد و جمال مبارک ظهوری است که موعود کلّ ملل عالم است حضرت اعلیٰ روحی له الفداء صبح هدای آن شمس حقیقت بود صبح نورانی آن شمس بود جمیع ما در ظلّ آن کلّ در ظلّ آن جمیع ماها مقتبس از آن فیوضات هستیم من عبدالبهاء هستم و بس هرکس مرا غیر از این بستاید من از اوراضی نیستم من بنده آستان جمال مبارکم و امیدوارم که

ص ۱۸۲

باین بندگی قبول شوم هرکس غیر از این ذکر می کند من ابداً از اوراضی نیستم عبدالبهاء و السلام دیگر نفسی ستایش جز این ننماید جمال مبارک و حضرت اعلیٰ را در این کور مثل و نظیری نه تا موعود ثانی جمیع احبّاً باید عقیده شان فکرشان ذکرشان این باشد وحدت اعتقاد داشته باشند تا بعد از این اختلافی واقع نگردد حضرت اعلیٰ روحی له الفداء صبح هدای جمال مبارک موعود کلّ ملل و ادیان و جمیع ما در ظلّ مبارک محو و فانی بندگان این آستان مقدّس جمیع خادم جمیع خاکسار جمیع محو و فانی جمیع مستفیض از آن شمس حقیقت هیچ ذکر هیچ وصفی هیچ نعتی غیر از این برای ما نیست من عبدالبهاء هستم جمیع احبّاً باید باین بیان راضی گردند تا من از آنها راضی باشم باید جمیع احبّاً در این مسئله متحد باشند اینست که الحمد لله تا بحال ابداً بعون و عنایت جمال مبارک نه از قلمم و نه لسانم کلمه ای جز عبدالبهاء جاری نشده امیدم چنانست که جمیع احبّاً بر مشرب من باشند تا من از جمیع مسرور باشم باید نهایت آرزوی ما این باشد که در سبیل او بخدمتی موفق شویم ولو حرکت مذبوحی باشد مقامی اعظم از این نیست بعد از جمال مبارک تا یوم ظهور ثانی مقام عبودیت محضه صرفه نه عبودیت تأویلی عبودیت حقیقی صرف بنده آن آستان باشیم این است حقیقت حال و هرکس

دون آنرا بگوید من از اراضی نیستم اینست وصیت من بشما
این است نصیحت من بشما این است عهد و پیمان من با شما
این است رضای من این است آرزوی من این است خواهش
من از جمیع احباً مرهم زخم من عبودیت آستان مقدس
درمان درد من عبودیت آستان مقدس سدره منتهای من
عبودیت آستان مقدس غایت قصوای من عبودیت آستان مقدس
فردوس اعلاى من عبودیت آستان مقدس مسجد اقصای من
عبودیت آستان مقدس چه تاجی درخشنده تر از عبودیت
آستان مقدس چه مائده لذیذتر از عبودیت آستان مقدس
چه عزتی از برای ماها اعظم از عبودیت. امیدوارم که جمیع
موفق شویم ببندگی موفق شویم بمحویت و فناء تام بآن ساحت
قدسی اینست جنت مأوای مخلصین این است غایت قصوای
مؤمنین این است ذروه علیای مقربین انتهی
و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله

ای احبای الهی و اماء رحمن، شمس حقیقت که از افق تقدیس
بر آفاق اشراق نمود انوار وحدت افکار و وحدت آراء و وحدت
عقاید و وحدت حقیقت مبذول داشت تا عالم انسانی از جهت
افکار و عقاید در نقطه واحده اجتماع نماید و بکلی اختلاف
و نزاع و جدال از عالم انسانی برخیزد و نور واحد که ساطع از

شمس حقیقت است جمیع قلوب را روشن نماید و بجهت این
وحدت تامه و الفت کامله جمیع بلایا و رزایا و مصائب را نفس
مبارک تحمل فرمود که چشمها گریان و قلبها الی الابد
سوزانست الحمد لله در سایر ممالک شرق احبای الهی اعتقاد
واحد و فکر واحد و قول واحد دارند و بحقیقت واحده متمسکند
ولی از قرار مسموع در صفحات امریکا احبای الهی اختلاف
در عقاید دارند و این اختلاف هادم بنیان الهی است لذا
بعبارت صریح و صحیح مرکز میثاق بیان این مسئله را مینماید
تا ابداً اختلافی نماند کلّ متحد و متفق شوند و بسبب این
اتحاد نورانیت حقیقت عالم انسانی را روشن نماید و آن اینست

که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء موعود قرآنست یعنی قائم
و مهدی موعود که بعد از حضرت محمّد ظاهر خواهد شد و صبح
روشن افق هدی بودند و مبشّر بجمال ابهی و جمال مبارک
شمس حقیقت روحی لاجبائہ الفداء حضرت من یظہرہ اللہ
موعود جمیع کتب و الواح حضرت باب است و عبدالبهاء مرکز
میثاق الہی لکن غصن فرع شجره است اما اصل شجره است
و در کتب جمیع ملل دو موعود وعده داده شده اند چنانچه
در انجیل وعده آمدن ایلیا و حضرت مسیح است و آن حضرت
باب و حضرت بهاء اللہ اند و بعد از جمال مبارک دیگر ظهور
ثالثی نیست تا ہزار سال ہر نفسی کہ پیدا شود ولو در نہایت

ص ۱۸۵

کمال باشد در ظلّ جمال مبارک است بندہ اوست و مقتبس از
انوار او و مستفیض از فیوضات اوست او بمنزلت ستاره و ماه هست
و جمال مبارک بمنزلت آفتاب ماه از آفتاب اقتباس انوار نماید
اینست اعتقاد صمیمی قلبی عبدالبهاء و جمیع مکلفند کہ
آنچه از قلم میثاق صادر کلّ متمسک بان گردند و معتقد بان
اینست اساس امر الہی اینست نور حقیقت اینست عقیدہ
عبدالبهاء لہذا عبدالبهاء را نہایت آرزو چنانست کہ در
آستان جمال مبارک خادم امین و بندہ صادق باشد ہر نفس
کہ محبت تامّہ بمن دارد و ثابت بر میثاق است باید مرا بندہ
آستان جمال مبارک داند ولی مرکز میثاق مرجع کلّ اہل
آفاق است و مبین کتاب و بہائیان کلّ در ظلّ او لہذا اگر
نفسی بخودی خود کتاب الہی را مخالف نصّ صریح قلم میثاق
تفسیر نماید مقبول نیست و سبب اختلاف در میان احبّاء اللہ
است مقصود اینست کہ جمال مبارک مثل و نظیر ندارد و منفرد
در ذاتست و منزّہ و مقدّس در صفات من در ظلّ او ہستم و
بندہ آستان او امیدم چنانست کہ بعد از این نصّ صریح کہ
از قلم میثاق صادر است دیگر ابدأً اختلافی نماند و احبّای
امریک نظیر یاران ایران در عقاید متحد و متفق شوند تا این
سبب سرور قلب عبدالبهاء گردد و باعث علوّ امر اللہ در امریکا
و علیکم و علیکنّ البہاء الابہی این نامہ را طبع کنید و در جمیع

امریکا انتشار دهید ع ع انتهی

ردیف ع- مشتمل بر دوازده باب

باب اول- عالم امکان میدان اکتساب کمالاتست

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:

هو الابهی

ای ناظر بملکوت ابهی، این عالم امکان میدان اکتساب شئون
رحمانیه است و اتصاف بصفات ربانیه و همچنین محل وقوع
در مهالک نفسانیه و سقوط در ظلمات شهوانیه انوار حقائق
معنویه در حقیقت انسان چون شعاع در هویت شمع مکنون و
مستور پس بجهت ظهور این حقائق نورانیه رحمانیه در این
زجاجه لطیفه ربانیه محرک و مربی لازم و از برای شمع افروزنده
واجب است تا انسان در ظل تربیت الهیه داخل نشود و بنار
کلمه الهیه مشتعل نگردد انوار توحید در زجاجه قلب نیفروزد
و آیه مبارکه قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان ذهوقاً تحقق نیابد ع ع
باب دوم- عرش مطهر حضرت رب اعلی جل ذکره الاعلی
در لوح باطوم میفرمایند:

"ای یاران عبدالبهاء، در این ایام بحسن القضا و تأیید

رب السموات العلی و توفیق ملکوت لایری هیکل مقدس

حضرت اعلی در جبل کرمل حیفاً در مقام معلوم استقرار یافت

لهذا قربانی لازم و جانفشانی واجب احبای نیریز از این

جام لبریز سرمست شدند و بچوگان همت گوی سبقت از این

میدان ربودند هنیئاً لهم ثم مریناً هذا القدح الممتلئ

الطافح بصهباء محبة الله و علیهم بهاء الله الابهی

شاید من بعد از اهل نقض و نفاق افترائی زنند و کذب و بهتانی

بر زبان رانند و گویند که هیکل مکرم را مقامی دیگر یا جزئی

از اجزاء در موقعی دیگر یاران الهی بدانند که صرف

بهتانست و کفر و نفاق و نفاق آن جسد مبارک مصلوب در کوه

کرمل بتمامه استقرار یافت ولی اشرار آرام نگیرند یقین است

بهتان زنند و ادعا نمایند که ما آن جسد مبارک را در بردیم

یا نقل کردیم یا جزئی از اعضاء بدست آمد یا اجته از دست

ثابتین ربودند جمیع این اقوال کذب و بهتان است و آنچه
حقیقت است بیان گردید و علیکم البهاء الابھی ع ع"
انتهی

باب سوم- عزّت بنی اسرائیل
در ربیع الاول ۱۳۳۲ در بیت مبارک بیان مبارک برای احباء
کلیمی نژاد همدانی از جمله این بود "کلمه عزّت و نجات
بنی اسرائیل وقتی نازل شد که جمیع آنها در ذلّت بودند
بدرجه ای که وصف نداشت در طهران حقّ نظری بود کلیمی
تازه عیالی وجیهه گرفته بود ارادل طمعی در باره عیال او

ص ۱۸۸

نموده بودند لهذا جمعیت کرده پیش امام جمعه رفتند
و گفتند که عیال حقّ نظر مسلمان شده است ریختند در خانه
او را بیرون کشیدند هر چه آن زن میگفت من یهودی هستم
هیچکس گوش نمیداد با آنکه حقّ نظر حکیم مشهوری بود
و محمّد شاه با امتیازی داده بود بجهت روغنی که پپای شاه
مالیده بود و درد پا را ساکت کرده بود لهذا او را امتیاز
داده بودند با وجود این ذلّت یهود بدرجه ای بود که آن دختر
را از خانه او بیرون کشیدند و هر چه بیچاره فریاد میکرد که
من یهودی هستم گوش نمیدادند واقعاً خیلی مغشوش بود
با آنکه امر حضرت رسول رعایت و مراعات بود حتی از تواریخ
است لهم ما لنا و لنا ما لهم ... " انتهى

باب چهارم- عزّت مؤمنین

در لوح ناظم خراسانی که در بندر جز بوده میفرمایند:
"نفوسیکه در ظلّ عنایت جمال مبارکند یقین بدان که مؤید
و موفّقند ولو بحکمتی اندکی تأخیر افتد و نفوسیکه متزلزل اند
البته بخسران مبین افتند ولو اندکی طول کشد" انتهى

باب پنجم- عشق آباد و خراسان

حضرت عبدالبهاء در ۱۴ فورال سنه ۱۹۱۴ در بیت مبارک فرمودند:
"اصل خراسان و سیستان و زابلستان و افغانستان و مرو

ص ۱۸۹

و آنصفحات جمیعاً داخل در امر خواهند شد پایتخت

خراسان در زمان قدیم مرو بوده جمال مبارک ذکر
خراسان را میفرمودند که این امر مبارک آنجا نشر خواهد
یافت هر کس گمان میکرد که مقصود مبارک خراسان است بعد
که عنایات جمال مبارک همه متوجه عشق آباد شد ملتفت
شدند که مقصد آنجا است بعد دیگر مشرق الاذکار در آنجا
تأسیس شد این اولین مشرق الاذکار است که بهمت حضرت
افنان روحی له الفدا و بهمت احبای عشق آباد باتمام رسید
این مسئله بعد خیلی اهمّیت پیدا میکند بعد هزاران
مشرق الاذکار ساخته خواهد شد ولکن این حکایت دیگر
است اسم شهر هم خوب اسمی است عشق آباد در
جغرافیای آسیا نقطه مهمّ است مهمّترین نقطه آنصفحات
مرو و عشق آباد است زیرا یک نقطه حاکمه است بر جمیع
آسیا هر امری در آنجا انتشار یابد سرایت بجمیع آسیا
میکند امیر تیمور مقرّ سلطنت را آنجا قرار داد تا سبب فتوحات
عظیمه شود چنگیز خان بعد از آنکه آنجا را فتح نمود جمیع
آسیا را فتح کرد حال هم که الحمد لله علم الهی در آنجا
بلند شده است مشرق الاذکار در آنجا ساخته شده است"

انتهی

و نیز میفرمایند قوله الاحلی:

ص ۱۹۰

بواسطة جناب ارباب علیه بهاء الله الابهی
عشق آباد احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی:
هو الله

ای یاران نورانی عبدالبهاء، احبای عشق آباد فی الحقیقه
در میدان عشق جانفشانند و از نسیم گلشن جنت ابهی در نهایت
روح و ریحان. جمال مبارک روحی لاجبائه الفداء همواره
ذکر خراسان میفرمودند که منشأ آثار خواهد بود و مرکز انوار
خواهد گشت هر کسی را گمان که مقصود از آن سائر جهات
خراسان است ابداً بخاطر نمیگذشت که عشق آباد بجلوه
محبت الله چنین معمور و آباد گردد تا آنکه پرده برافتاد
و آن شهر مدینه عشق شد و یاران در نهایت شوق و ایمان
و ایقان مبعوث شدند و بنیان مشرق الاذکار بلند گشت و سرّ

مکنون آشکار شد که مقصود حضرت بیچون آن مرز و بوم بود

انتهی

باب ششم- عصمت و عفت

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی میفرماید قوله الاحلی:

هو الابهی

ای بنده الهی، آنچه بفرزند هوشمند مرقوم نموده بودید

ملاحظه گردید لهذا جواب مرقوم میشود اهل بها باید

مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند در نصوص الهیه مرقوم

ص ۱۹۱

و مضمون آیه بفارسی چنین است که اگر ربّات حجال بابدع

جمال بر ایشان بگذرند ابداً نظرشان بآن سمت نیفتد

مقصد اینست که تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بها است

ورقات مؤمنه مطمئنه باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفت

و عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور آفاق گردند تا کلّ بر

پاکی و طهارت و کمالات ایشان شهادت دهند زیرا ذره‌ای از

عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است

و البهائ علیک من عبدالبهاء ع ع

باب هفتم- عظمت مظهر ظهور الهی

در صفحه ۲۸۶ جلد اول سفرنامه مسطور است:

فرمودند " نفسی منکر فضائل مبارک نبود و جمیع عقلای شرق

اول شخص عالم میدانستند ولی میگفتند حیف که ادّعی

الوهیت فرمودند حتی در باره من اغلب اهالی شرق گفتند

و نوشتند که فلانی در علم و فضل و نطق و بیان منکر ندارد

حیف که مروّج آئین تازه‌ای است توقع آن داشتند که ما

خادم و مروّج عقائد و رسومات قدیمه آنها بشویم دیگر خبر

ندارند که باید بعالم انسانی خدمت نمود و مروّج الفت و

یگانگی عمومی شد " انتهى

باب هشتم- عظمت سفر مبارک بغرب

در سفرنامه جلد اول مسطور است:

ص ۱۹۲

فرمودند " این از وقوعات تاریخیه است و از امور خارق العاده

که شخصی ایرانی با نفوس جاپانی در سانفرانسیسکو یکدیگر را باین درجه از محبت و یگانگی ملاقات نمایند این بقوه حضرت بهاءالله است و جای شکر و سرور است اگر بگویند حضرت بهاءالله شخصی را از آسمان و شخصی را از زمین آورده و بین زمین و آسمان هر دو را ملاقات داده عجب بدانند قوه حضرت بهاءالله هر امر مشکل را آسان نماید من از جاپانی ها خیلی خوشم میآید زیرا با همت و ذکاوتند چون در امری اقدام نمایند از پیش میبرند" انتهى (جلد اول صفحه ۲۸۷)

باب نهم- علت دست ببنای گوش گذاشتن مؤذنین در وقت اذان حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح حاجی میرزا حبیب افغان فرموده اند:

"..... در وقت اذان در کور فرقان دست ببنای گوش نهادن سنت قدیم و عادت دیرین مؤذنانست زیرا در بدایت انتشار دین الله در مدینه چون بانگ اذان بلند شد از اطراف مؤذن را سنگسار نمودند لهذا هر کس اذان گفتی دو دست را ببنای گوش نهادی تا سر از سنگ هر بد اختر محفوظ و مصون ماند" انتهى

باب دهم- علماء سوء

ص ۱۹۳

در لوح سید علی اصفهانی که بواسطه ادیب دبستان الهی از قلم مبارک میثاق نازل میفرمایند قوله الاحلی:

"فعلیک بالتهیاً للاسفار الی سائر الاقطار و لا سیما الناحیه المقدسه وادی السلام لعلک تهدی نفوساً خائضه فی بحور الاوهام غافله من هذه الايام تائمه فی فیافی الجهل و العمی سابعه فی بحار الضلاله و الغوی یتغمغمون بالعلوم و یحتجون عن محو الموهوم و صحو المعلوم و یتتممون بالفنون و لا یعرفون ما ذا یقولون کأنهم ببغاء او عجل جسد له خوار اصواتهم ترجیع صوت الصدی لعلّ الله یحدث بذلک امراً"

انتهی

و در لوح ابن ابهر نازل قوله الاحلی:

"من بعد دستگاه اجتهاد و حکمرانی علماء و مرافعه در نزد مجتهدین و تمسک عوام بایشان و صف جماعت و ریاست رؤسای دین پیچیده خواهد شد جمیع خلق اروپا مشرب گردند و باسایش این جهان پردازند اساس دین بکلی مضطرب

و متزلزل گردد چنانکه در این مدّت قلیله چقدر سستی و فتور حاصل گردیده معلوم است که در مدّتی قلیله عنقریب مثل اروپا دین و مذهب نسیاً منسیاً خواهد شد مگر اینکه بنفثات روح القدس دلها زنده و نفوس آزاده شوند و دوری جدید بمیان آید این قضیه ایست واضح و مشهود دلیل و

ص ۱۹۴

برهان لازم ندارد" انتهى

و در لوح آقا سید اسد الله قمی نازل قوله الاحلی:

"این قوم خویش را علمای دین مبین و حامی شرع متین و

جانشین سید المرسلین میشمزند و چون ثعبان بدکیش

بیگانه و خویش را نیش زنند و چون مار و عقارب اباعد و

اقارب را میگززند بنیان رحمن براندازند و بنیاد عدل و داد

را ویران کنند و بزبان از خشیه الله دم زنند چون گرگان

خونخوار اغنام الهی را بدرند و دعوی شبانی کنند و چون

دزدان راه قطع طریق و سدّ سبیل نمایند و قافله سالاری

خواهند در مجالس علم ابکم و اصم نشینند و در برهان و بیان

لال گردند و بضررب سیاط و چوب و چماق اثبات مدّعا خواهند

چون بعائم نگری هر یک چون جبل ابی قیس بلند و عظیم

و چون بفضائل نگری هر یک اجهل از انعام و بهیم بگو اگر

مرد میدانید زبان بیان و برهان گشائید و گوی و چوگان

طلبید و حقیقت تبیان ظاهر نمائید حال در مدارس چون

بهائم اسیر خوردن و خوراکند و چون سباع ضاریه بی مبالات

و بی باک فباطل ما هم یعملون فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین" انتهى

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح آقا سید اسد الله قمی میفرمایند:

ص ۱۹۵

در جمیع اعصار و قرون علماء سوء موجود و منشأ فساد و

طغیان اهل عناد بودند این است که در قرآن میفرماید

واضله الله علی علم و در آیه ثانیه میفرماید فرحوا بما

عندهم من العلم و در حدیث میفرماید فقهاء ذلک الزمان

شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء منهم ظهرت الفتنه و الیهم تعود.

شیخ بهائی میگوید:

علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلبیس ابلیس شقی
مآلای رومی گفته:

ورنه این زاغان دغل افروختند

بانگ بازان سپید آموختند

بانگ هدهد گر بیاموزد قطا

راز هدهد کو و پیغام سبا

انتهی

و در سفرنامه مسطور است (ص ۱۸)

"کاتولیک‌ها هر قدر تعصب نمودند دلیل ترگشتند تا حال
که بترتیب جدید راضی شدند و الا این اشخاص متعصب‌ترین
مذاهب عالمند الآن در پاریس در هر محله‌ای پایا فقط
بجهت اداء رسومات جزئیة مذهبی است که رسماً بامور
کفن و دفن اموات و امثال آن مشغولند در امور دیگر ابدأ
مداخله ندارند خدا رؤسای ادیان را ذلیل نموده هر چه

ص ۱۹۶

بکنند روز بروز ذلیل تر میشوند همیشه خرابی ملت و بد

اخلاقی امت از رؤسای دین بوده" انتهى

و نیز در لوح میرزا محمد نقاش میفرمایند:

"علمای بیفکر ایران را ویران نمودند و منتهی باشد اضطراب

کردند ایرانیان آنچه عبدالبهاء نصیحت کرد نپذیرفتند

اعتماد بفتوای دانایان خویش نمودند و آنان از هر حقیقتی

بیخبر و از عالم سیاسی بی بهره امور مهمه عالم سیاسی را

تطبیق بقواعد شرح لمعه نمودند لهذا نتیجه این شد" انتهى

و نیز حضرت عبدالبهاء جل ثناءه در لوح مرحوم شیخ علی

اکبر قوچانی شهید فرموده اند:

"در بدایت انقلاب حضرت علی قبل اکبر من صعدا الی مقعد

صدق عند ملیک مقتدر مرقوم نمودند که حضرات علما کوس

لمن الملک میزنند صدر اعظم رفته که حضرات علما را از قم

بطهران در نهایت احترام وارد کند و جمیع شهر با طبل و علم

باستقبال شتافتند حتی شاهزادگان عظام و وزرای گرام

و سه روز شهر را زینت نمودند و شبها چراغان کردند

سید عبد الله میگوید العزة لی فی الآخرة والاولی شیخ

فضل الله میگوید الملک لی و السلطنة العظمی سید محمد
میگوید آئی مصدر فی صدر الجلال و خضعت لی الاعناق

ص ۱۹۷

این عبد در جواب نوشت و الآن در طهران موجود این عزت
مانند ظل زائل است عنقریب مبدل بذلت کبری شود و
ضربت علیهم الذلّة و المسکنة و باثوا بغضب من الله یخربون
بیوتهم بایدهم و ایدی المؤمنین بدست خود تیشه بر ریشه
خود زدند حضرات علما آخور را دیدند اما آخر را ندیدند
عنقریب این فریادهای یا طوبی یا طوبی مبدل بوا اسفا و
واویلا گردد اینها اعزه ایران بودند ملاحظه نمودی که
بچه حالی گرفتار شدند" انتهى
و نیز در لوحی میفرمایند:

"رسالة سیاسی که در سنه هزار و سیصد و ده در بدایت
انقلاب مرقوم گردید و یکسال بعد یعنی در سنه یازده بخط
جناب مشکین قلم و تاریخ آنسال در بمبئی طبع و تمثیل شده
و منتشر در آفاق گشت و البته نسخ متعدده از آن در طهران
موجود بآن رساله مراجعت نمائید و بدیگران بنمائید که
بصریح عبارت تفصیل واقعه الیوم مندمج و مندرج است
و بوضوح مرقوم گردیده که اگر آخوندها و فقهای زمان مداخله
در امور نمایند بعینه مثل زمان شاه سلطان حسین و فتحعلی شاه
و خلع سلطان عبد العزیز گردد. در زمان شاه سلطان
حسین از مداخله آقایان پیشوا ایران بدست عثمانی و روس
و افغان افتاد و در زمان فتحعلیشاه بمداخله آن گروه

ص ۱۹۸

بی انتباه نصف آذربایجان بباد رفت و غرامت عظیم کشیده
شد و دریای مازندران از دست رفت و در واقعه عبدالعزیز
بمداخله علما و فقهاء طلاب اسلامبول و فریاد آخوندها
در کوچه و بازار که حرب استرز حرب استرز نصف رمیلی بباد
رفت قطعات عظیمه از اناطول اخراج شد در مصر غبار فساد
برخاست تا منتهی به اختلال لشکری گشت قبریس منفصل شد
بلغار مستقل گشت هرسگ و بوسنه بدست نمسه افتاد تونس

سهم فرانسه گردید باری در آن رساله مفصل بیان شده
مطالعه نمائید تا ملاحظه کنید که عبدالبهاء در نصیحت
و دلالت قصور ننموده ولی گوشها کر و چشمها کور و بی فکران
پیشوا و عوام اسیر ابلهان بودند با وجود این اضطراب و نار
فساد و پریشانی و اضطراب باز در هر نقطه هجوم بر مظلومین
مینمودند در نامق و حصار و در تبریز ایام استقلال و در سنگسر
و نیریز چه ظلم و ستمی شد در یکماه پیش در آوه ساوه و قم
حضرت میرزا باباخان را در نصف شب در خانه زدند در نهایت
محبت آنان را درون خانه برد و محبت و مهربانی کرد بگتتاً
او را هدف گلوله نمودند و ابداً کسی سؤال ننمود و با آنکه
احبای الهی در این انقلاب ابداً مداخله ننمودند و از جمیع
احزاب در کنار در همین روزها در ساری حزب محمد علیشاه
چند نفر را شهید نمودند با وجود این گردباد ممکنست که

ص ۱۹۹

غبار انتشار نیابد یقین است که در برف و بوران و شدت
طوفان دریا بهیجان آید و وقایع مؤلمه رخ دهد". انتهى

باب یازدهم- عمل باحکام

در لوح جناب قابل آباءه نازل قوله الاحلی:

"ای جناب قابل، باید کلمات مکنونه فارسی و عربی لیلاً

و نهاراً قرائت نمائیم و تضرع و زاری کنیم تا بموجب این

نصائح الهی عمل نمائیم این کلمات مقدسه بجهت عمل

نازل شده نه بجهت استماع باری عبدالبهاء چون نظر

باعمال خویش نماید بینهایت خجل و شرمسار گردد بلکه

از خود بیزار شود لهذا باید کلّ در حقّ یکدیگر دعا نمائیم

و عون و عنایت طلبیم بلکه موفق بر عمل بموجب نصائح و وصایای

جمال مبارک گردیم ولی شما در نهایت ملایمت رفتار نمائید

حضرت حبیب نجار چون خواست که مشرکین را از عبادت

اصنام منع نماید نسبت شرک را بخود داد و گفت مالی لا

اعبد الذی فطرنی و الیه ترجعون اما مقصدش مالکم

لا تعبدون الذی فطرکم بود نسبت شرک را بخود داده تا

بر مسامع گران نیاید این دستور العمل بود و علیک البهائ الابهی".

باب دوازدهم- عید رضوان

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در یوم نوروز در مقام اعلی فرمودند

ص ۲۰۰

".... گل بسیار است ولی این گل سرخ حکایت دیگریست
واقعاً سلطان گلها است یک نفعه دیگری دارد.....
بیرون از بغداد باغی بود موسوم بیاغ خلف آباد تازه بنا
کرده بودند گل زیادی داشت گلها باز شده بود آن روز
جمال مبارک بسیار مسرور بودند یک خیابانی بود بسیار
وسیع میان این گلها اکثر اوقات را در آن خیابان تا شام مشی
میفرمودند و فرمایش مینمودند چه روز مبارکی بود چه روز
سروری بود آن روز از خاطر نمیروید همیشه در نظر است
حتی احساسات جسمانی جمال مبارک خیلی شدید بود
وقتی که قلب مبارک مسرور بود چنان بشاشتی در وجه مبارک
نمایان میشد که وصف نداشت و همچنین اگر حزنی بر قلب
مبارک وارد میشد از وجه مبارک آثار حزن میریخت " انتهى
ردیف غ- مشتمل بر دو باب

باب اول- غزلیات جمال مبارک را امّهات برای اطفال
بخوانند. حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرمایند قوله الاحلی:
"در وقت خواب اطفال امّهات باید غزلیات جمال مبارک را
بخوانند تا از سنّ طفولیت این اطفال بآیات هدی تربیت شوند" انتهى
باب دوم- غیبت جمال مبارک در سلیمانیه

ص ۲۰۱

در سفرنامه مسطور است:
"شب نطق مبارک مفصل در خصوص غیبت جمال مبارک و
پیشانی احبّ و تفصیل حال آقا ابوالقاسم همدانی بود که
چون در راه سوارهایی که برای حفاظت همراه ایشان
بودند او را زخمی کرده اموالش را میبرند این شهرت و
خبر وصیت او که باید اموال و هستی آقا ابوالقاسم را بدرویش
محمّد برسانید ببغداد میرسد و بگوش احباب میخورد
(فرمودند) "از قرائن ما فهمیدیم که چون آقا ابوالقاسم
همدانی سابق در ساحت اقدس بود و در غیبت جمال ابهی
او هم مسافر شد لهذا یقین است که مراد از درویش محمّد

جمال مبارکست و باید در حدود سلیمانیه تشریف داشته باشند آن بود که احباً را با عرائض تضرع و ابتهاج فرستادیم و رجا و مسئلت در مراجعت جمال قدم ببغداد نمودیم" انتهى (جلد اول ص ۳۲۶)

ردیف ف- مشتمل بر پنج باب
باب اول- فتح مکتوب غیر جایز نیست
حضرت عبدالبهاء در لوح یکی از احبای شیراز فرموده اند:
قوله الاحلی " فتح مکتوب و قرائت پیش از صاحب اصلی
ابدأ جائز نه بلکه ممنوع و محذور" انتهى
باب دوم- معرضین میگویند ظهور مبارک مانند " فجر شمالی " است

ص ۲۰۲

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:
هو الله

ای ناطق بذكر الهی ، صبح قدم چون مشرق عالم را روشن نمود خفاشان پریشان شدند که ایوای وای ما را مجال و میدان نماند و دگّه و بازار در شکست پس چاره باید کرد چه که محراب و منبر برهم خورد یکی گفت این صبح کاذبست دیگری گفت کوكب آفل برخی گفتند که فجر شمالیست نادر الوقوع و کوكبی لامع از پس ندارد و بعضی گفتند که شعاع کوره ولکانیست که وقت طغیان آتش فشانیست چون آفتاب انور دمید بزویای ظنون و دخمه های اوهام گوناگون خریدند که این شبست نه روز ظلمتست نه شعاع دلفروز کو آن خسرو کشور اثر کو آن پرتو جهانگیر کو آن گوی آتشین کو آن روی نازنین و چون آن نیر تابان در وسط آسمان در نقطه معدّل النهار خیمه برافراخت نوبت سلطنت بنواخت که ای نابینایان و ای خفاشان پرتو اشراقست و تجلی نیر آفاق لمعه طور است و شعله پرنور چشم مشتاقان منور است و مشام عشاقان معطر نفعات جان پرور است و نسّمات ریاض حشراکبر نفخه صور است و نفحه گلشن سرور فیض عنایتست و یوم بشارت دهشت قیامتست و وحشت خسران دنیا و آخرت خوف تضع کلّ

ذات حمل حملهاست و بیم تذهل کلّ مرضعة عمّا ارضعت
 و هراس و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری ولكن عذاب
 الله شدید است و ظهور و نفخ فی الصور و ذلك رجع غیر
 بعید است سرور و حبور است و حشر و نشر اصحاب یمین
 در فلک امینست و اصحاب شمال در شرّ و وبال انّ الابرار
 لفی نعیم است و انّ الفجار لفی جحیم شمع الهی روشن
 است و انجمن رحمانی گلشن. خلاصه اینوقوعات عظیمه
 بیهوشان را بیدار نمود و مدهوشانرا هشیار نکرد حال
 هنوز منتظر آن یومند و مستحقّ زجر و لوم ذرهم فی
 خوضهم یلعون. پس ای احبّای الهی، شما که صدر نشین
 این بزمید و تیغ آتشین این رزم طیور حدایق توحیدید
 و نسور حقایق تجرید در ظلّ کلمه وحدانیّت جمع شوید
 و تحت لواء حضرت احدیّت مجتمع الشمل قیام بر اظهار
 آثار باهره حشر اکبر نمائید و در صدد تشهیر انوار ظاهره
 این نشر اعظم افتید در الفت و محبت بکوشید و با هم
 بجوشید باخلاق الهی ممتاز از ناس شوید و بروش
 و سلوک مالک الملوک سالک بین ناس. در جمع شمل بکوشید
 و در ترقّی در جمیع مراتب بین جمع، بیکدیگر مهربان باشید
 و با آشنا و بیگانه خیرجویان نظر بقصور نمائید و از فیض
 ظهور محروم نگردید در نظم امور بکوشید و در ترقّی در جمیع

شئون بذل مجهود نمائید ولی شاهد جمیع این مواهب در انجمن
 یاران پرده براندازد چون عهد و پیمان محفوظ و مصون گردد و
 الّا حیّ علی الوبال حیّ علی الضلال حیّ علی خبیة الآمال حیّ
 علی الیأس و الاضمحلال حیّ علی عذاب شدید المحال و البهائم علیک ع
 فجر شمالی که در لوح مبارک مسطور است در اصطلاح بشفق قطبی نیز نامیده میشود.
 "اقیانوس منجمد شمالی در زمستان چون صحرای یخ
 میباشد اینجا طیّ چندین ماه شب است و آفتاب ابداً
 ظاهر نمیشود فقط ستارگان و ماه گاهی هم فجر شمالی
 ظلمت را میشکافند در آسمان ناگهان ستونهای آتشین
 هویدا شده در یک صف قرار میگیرند با یک شعاع عریض چون

قوس قزح بشکل کمانی از کران تا کران آسمان کشیده میشود
و اشعه‌های رنگارنگ در اطراف آن بتألوه درآمده صحرای
مستور از برف را بانوار آبی رنگ سبزرنگ زرد رنگ و قرمز رنگ
روشن میسازند ولی بمحض خاموش شدن فجر شمالی دوباره ظلمت مستولی میشود)"

ص ۲۰۵

(در مجله "النشرة الاسبوعية منطبعة بیروت چنین مسطور است قوله:

الشفق القطبی

الشفق القطبی ظاهرة ضوء عجیب ترى فی الجو قرب احد
قطبی الارض غالباً ولا سیما القطب الشمالي فانه فی نهاية
النهار یلوح نور خفی عند الافق یصیر شیئاً فشیئاً قوساً
صفراء مقعراً الى الارض ثم تتفرق منها فی جهات الافق
اشعة كاللسنة ثم تتبدل صفرتها بخضرة ثم بارجوانیه
وتبقى على معظم اضاءتها بضع ساعات ثم تأخذ الوانها
تختفی و یقل لمعاتها ثم تتلاشى وهو الغالب وقد تكون على
غیر هذه الصورة فقد تشبه سجفاً مثنى الاسفل كذیل التنوره
وهذا الشفق من ابهج مظاهر السماء و اغربها و علته على
ما رجح العلماء الكهربائیة و المغنطیسة " انتهى)

باب سوم- فرق شیعیان و بهائیان

در لوح واشنگتون میرزا احمد اصفهانی مذکور:

"ای بنده پوینده جمال ابهی، در زمانیکه علماء و فضلاء
و سروران و تجار و کسبه طهران بلکه عموم از مهتر و کهنتر
بسفارت انگلیز پناه بردند و بنای شکایت و عربده فرمودند که
ما مظلومیم شاهزاده شعاع السلطنه پسر شاه در مجلس فریاد
برآورد که این علما و اکابر شیعیان همیشه میگفتند که بهائیان

ص ۲۰۶

بدخواه دولتند و مفسد ملت انصاف بدهید شصت سال
است که معرض تیغ بلایند و هدف تیر جفا هزاران نفوس کشته
شد و صد هزار خانمان ویران گردید حتی طفلان اسیر
شدند و نسوان دستگیر اموال تالان شد و طفل صغیری
در امان نماند باوجود این یک بهائی بدولت اجنبی
پناه نیاورد و این شیعیان با وجود آنکه دائماً از دولت

لطف و عنایت دیدند بدون ادنی سببی پناه بدولت اجنبی
بردند و دولت و ملت را رسوا کردند و حال آنکه بنفس
دولت اگر التماس مینمودند مقاصدشان بهتر بعمل میآمد
اینست فرق ما بین شیعیان و بهائیان و علیک بهاء الله ع ع"
انتهی

باب چهارم- فساد معاندین
در لوح حضرات ایادی امر الله از قلم میثاق جلّ ثنائه نازل قوله الاحلی:
".... هذیان سید مهدی دهجی حکم طنین ذباب
دارد بل اضعف من ذلك ابدأ مورد اعتنا نیست سبحان
الله بعوضه نفاق میخواهد مقاومت شیران بیشه میثاق کند
و ذباب خاسر هجوم بر عقاب کاسر خواهد شایان ذکر نه
و باؤل ثمره اعمال خویش رسید زیرا غرور او از قدری زخارف
بود در این ایام شخص یهودی جمیع را ببهانه منفعت از او

ص ۲۰۷

گرفته فرار نموده است باری اینگونه اشخاص حکم اضغاث
احلام دارند ذره وار در شعاع شمس نمایانند و چون از
ظلّ شعاع خارج شوند محو و نابود گردند رئیس اینها
محمد علی عبرت بود ولی از شدت غرور متنبه نشدند اما
مصیبت اینست که این ایام تازگی امت بیحیا خدعه نموده اند
و مکرو دسیسه مجری داشته اند و آن اینست که کتاب
تاریخی باسم حاجی میرزا جانی شهید جعل نموده اند
و ادوارد برون انگلیزی که در سفر ایران محاط بیحیائیها
بود و نهایت تبصص کلبیه باو نموده اند همواره با او
مخابرات میکردند بهر وسیله تشبّث جستند که او را بر ضدّ
امر الله تشویق و تحریص نمایند و یاران در سفر ایران باو
ابداً اعتنائی ننمودند لهذا از بهائیان دلگیر و محزون و از
بیحیایها خوشوقت و ممنون شد و در بعضی تألیف خودش
اغلاق و اغراق بنا گذاشت و کنایه نوشتن آغاز کرد از جمله در
تصانیف خود روایت نمود که جمال مبارک روحی لعتبه تربته
الفداء در مجمع عظیمی در عکا فرمودند من نه چوپانم و نه
نجار و نه ساریان یعنی استغفر الله اظهار عدم اعتنا
بحضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت رسول فرموده اند و

حال آنکه شما میدانید که در جمیع الواح الهیه چه ستایشی
از این نفوس مقدسه علی الخصوص در کتاب ایقان با وجودیکه

ص ۲۰۸

برون کتاب ایقان را دیده بود چنین افترائی از زبان
دیگری در تصانیف خود بنگاشت لهذا این عبد سواد
مکتوبی که بمیرزا مهدیخان زعیم نوشته بودم برای برون
فرستادم بلکه بانصاف زبان راند ولی بیشتر سبب غفلت او
شد با وجود آنکه دلالت بر آن مینمود که تونیز عنقریب چنین
خواهی نمود حال ظاهر شده یعنی یحیائیهای بیحیا
برون را دلالت کرده اند بر اینکه آن کتابی که خود باسم
آقا میرزا جانی تاریخ امر در نهایت استادی جمع و تلفیق نموده
بودند و بکتابخانه پاریس فرستاده بودند ترجمه نماید
مقدمه خود تعلیم و تلقین او نموده اند تا آن مقدمه در
آن تاریخ مجعول را بفارسی و انگلیزی طبع و نشر نماید
حال آن کتاب طبع و انتشار داده شده است از بدایت تا
نهایت بدستور العمل یحیائیها و تلقین آنها بتمامه مخالف
واقع مرقوم گشته تا سبب تخدیش اذهان و تشویش افکار گردد
فقرات خود کتاب تکذیب یکدیگر مینماید و همچنین بعضی از
مضامین مخالف تألیف سابق اوست و بقسمی خود را بیغرض
جلوه داده که مفتریات در نفوس تأثیر نماید هر چند نفوس
آگاه از بدایت امر بر اسرار و وقایع و آثار مطلقند و همچنین
نفوسی که در ثبوت و رسوخ بر امر الله چون جبل باذخند
این مفتریات در نزد ایشان مانند کلمات و ابیات اشعار موش

ص ۲۰۹

و گریه خود یحیاست که سبب رسوائی نفوسی است که تلقین
نموده اند خلاصه از بدایت عالم تا یومنا هذا کتابی
باین اراجیف و هذیان تألیف نشده ولی مؤلف را گمان که
در ایران ابلهان بی پایاند شاید نادانان این کتاب را
مدار دلیل و برهان نمایند هیهات هیهات این بی فکر
یعنی برون اقلأ باید کسی را پیدا و ستایش نماید که شعور
و ادراکی داشته باشد یحیی باین عجز و ضعف

میخواهد با جمال ابھی مقاومت کند ای مگس عرصه سیمرخ
نه جولانگه تست آن کتاب نسخ متعدده اش بایران
رفته زیرا بهر جا فرستاده اند . یک جلد از آن کتاب را بدست
آرید و مجتمعاً جواب آن مفتریات را در نهایت بلاغت
باسهل عبارت مرقوم فرمائید کار این کار است زیرا نتیجه
دارد من شب و روز دقیقه ای آرام ندارم و الا خود
مینگاشتم و از قضا بیان عربی و کتاب اسماء و پنج شأن حضرت
اعلی در این سفر حاضر نیست که بیانات حضرت اعلی در حق
من یظهره الله عیناً از بیان و سایر الواح حضرت اعلی روحی
له الفداء نقل شود الحمد لله ایادی امر الله فرصت دارند
باید وقت را غنیمت شمردند و بتحریر جواب پردازند حاجی
میرزا جانی شهید چند جزوه تاریخی نوشته بود ناتمام
مختصر پیش برادرزاده حضرت ذبیح آقا محمد رضا بود گویا

ص ۲۱۰

بخط خود حاجی میرزا جانی بود البتّه آن چند جزوه را بهر
قسمی هست بدست آرید اگر ممکن باشد اصل نسخه و اگر
ممکن نشود سواد آنها را مرقوم داشته ارسال دارید در نصّ
این مقدمه برون مرقومست که جزیک نسخه از آن تاریخ
یافت نشد و آنها در کتابخانه پاریس سبحان الله با وجودی
که در آن زمان جمیع احبّاً در نهایت تعطش تاریخ این امر
بودند یک نسخه در ایران پیدا نشد ؟ از همین واضح که
آن تاریخ پاریس مجعولست از این گذشته آیا ممکن است که
اساس دین و اصل شرع این امر عظیم را بکلی باثر قلم شخص
تاجر بی سوادی تأسیس کرد سبحانک هذا فکر سقیم
حضرات یحیائی ها جمیع امور را مشتبه میکنند و بچنین تسویلات
و مکر و خدعه میخوانند کاری از پیش ببرند هیئات هیئات
ولی ایادی امر الله باید شب و روز بکوشند تا این مفتریات را
بکلی متلاشی کنند و الا شیاطین در کمینند و گرگان کین با هر
نفس بیخبری همدم و قرین خفياً تلقین مینمایند چنانکه برون
را سرنگون نمودند عنقریب آن بیچاره خواهد دید که متابعت
آن نفوس بیدین ریح عظیم نبود بلکه خسران مبین بود و علیکم البهاء الابھی ع ع
و در لوح ابن ابهر نازل قوله الاحلی :

"..... آن نفوس در اسلامبول بجمیع وسائل تشبّث نمودند

ص ۲۱۱

و بواسطه جمال الدین بی معنی تا مابین نفوذ پیدا کردند
جمال الدین مجهول را بسبب قرینتش اول باعلیحضرت
سلطانی واسطه انواع فساد و فتن نمودند حتی جمال
الدین مذکور شب و روز در سرای مرحوم رضا پاشا که
رئیس المفتشین حضرت سلطان بود منزل داشت و بمناسبت
مأموریت آن مرحوم آنچه توانست مفتریاتی نسبت بحق داد
تا اسباب وهن امر الله گردد آقاخان معهود کاتب
جمال الدین در مجلس رضا پاشا حاضر میشدند و وزرای دولت
علیه نیز در منزل رضا پاشای مرحوم دائم الحضور بودند
در شبها بمناسبتی آقاخان و شیخ احمد عنوانی از جمال مبارک
و این عبد مینمودند و تا میتوانستند مفتریاتی که سبب سفک دم
جمال مبارک بود میگفتند جمال الدین مذکور در بدایت
ساکت و صامت می نشست بعد حضرات وزراء از او سؤال
مینمودند که شما در این خصوصات چه میگوئید در بدایت
جواب میگفت که من شخصی هستم حرّ بافکار به ملتّی و
مذهبی نه تعلقی دارم و نه تکلفی لهذا کاری باین کار
ندارم و باینگونه مباحثات پردازم بعد وزراء اصرار مینمودند
که لابدّ شما از این امر اطلاع تام دارید نبدّه ای بفرمائید تا
آنکه قناعت حاصل شود دوباره ابا مینمود و بهیچوجه
مخصوصاً راضی به تکلم نمیشد باز الحاح مینمودند که

ص ۲۱۲

مختصری بگویند آنوقت زبان باز مینمود که من تعلقی باین
امور ندارم ولی محض اطلاع از جمیع ملل و مذاهب بر حقایق
اسرار کتب و رسائل حضرات اطلاع یافته ام.
بلی این چیزهایی که آقاخان و شیخ احمد میگویند جزئی
مبالغه در آن هست ولی اساس حضرات مخالف و مباین
معموریت و آبادی و قوانین دولت و ضدّیت و عداوت با جمیع
دول و قلع و قمع بنیان عالم انسانی و محویت جمیع ملل عالم
و نهب و غارت اموال جمیع امم و اسارت اهل و اطفال جمیع

طوایف است ولی من کاری باین کارها ندارم در نزد من جمیع ملل عالم خوشند و با کلّ ملل آشتی دارم من میخواهم که جمیع ملل عالم متمدّن شوند هر ملّتی و هر مذهبی میخواهد باشد باری در نهایت دسائس یکی یکی مفتریات آقاخان و شیخ احمد را بظاهر در کمال بیغرضی تصدیق مینمود حضرات وزراء ایدهم الله همچو گمان مینمودند که آنچه آن شخص مجهول میگفت از جهت بیغرضیش مقارن حقیقت است حتّی آقاخان مذکور تألیفی نموده و اسم آنرا خلاصه البیان گذاشت و خود را شخصی از اهل فرقان و متعصّب در دین شمرد کأّنه در دین مبین قرآن شخصی جانفشانست و از خلل و فتوری که در آن دین واقع شده شب و روز نالان و گریانست باری مندرجات خلاصه البیان قضیّه هائی بود که بوصف

ص ۲۱۳

در نیاید و بتحریر ننگنجد اساس شریعت و احکامی که هادم بنیان عالم انسان است و آنچه فتنه و فساد و خونخواری و ظلم و عدوان و بی ناموسی و تعدّی و تجاوز و ستم و ظلم و بی حیائی و عداوت و بغضا بعالم انسانی و سوء نیّت بجمیع ملل بشری باشد در آن خلاصه البیان اساس دین معتقدین به بیان نهاد و این را بحضرات وزراء نشان داد و بانواع دسائس و حیل جمال الدین معهود را اغوا نمود ظاهراً در کمال بیغرضی تصدیق جمیع آن مسائل نمود و چنان این فساد تأثیر کرد که در نزد حضرات وزراء محقق و مسلم شد و مدلّل داشت که قلع و قمع جمیع این فساد و فتنها منوط و مشروط باعدام این طایفه در عکاست و الا عنقریب این آتش چنان شعله زند که قابل خاموشی نباشد تائی و تروئی و عدالت و انصاف اعلیحضرت سلطان ایدّه الله و نصره مانع و حائل شد و الا فساد بسیار عظیم بود و از طرف دیگر بواسطه میرزا حسین کاشی متوفّی پسر ملا جعفر متوفّی روزی جمیع اعظام و اکابر و تجّار ایران را در اسلامبول در خانه میرزا حسین دعوت نمودند حتّی هیئت سفارت دون حضرت سفیر کلّ حاضر شدند بعد از صرف چای و شیرینی و نهار آقاخان برخاست و گفت ای بزرگان و سروران و متمولان

احوال دنیا آگاه هر ملتی در فکر ترقی و تمدن و معموریت و عزت خودند و در تشبث بوسائل ما به الترقی خودداری نمی‌توانند نمود مگر ما ایرانیان که ابداً بهیچوجه در فکر ترقی و تمدن و معموریت اوطان و عزت و سعادت ملت نیستیم و اگر حال بر اینمنوال بماند شبهه نیست که عاقبتش نومیدی و یأس و اضمحلال است پس ماها که از ایران سفر کرده‌ایم و آمده‌ایم در این مرکزی که فی الحقیقه در وسط عالم واقع و بیچشم خودمان ترقیات جمیع دول و ملل را مشاهده مینمائیم آیا جائز است که چنین ساکت و صامت و مهممل و غافل بمانیم باید که ما در این فکر و این تصور تقدّم بر کلّ جوئیم تا آنکه سبب سعادت و عزت و ترقی دولت و ملتی قصد و نیت شود دفع مضرتّ مقدم بر جلب منفعت است باید اول مرض را معالجه نمود بعد بتقویت بنیه پرداخت امروز مرض مزمنی که بمثابه قولنج ایلاقوسی و یا مرض سل است جسم دولت و ملت ایران را این گروهند که فی الحقیقه مقصدشان بکلی پایه و مایه ایران را براندازند از هر جهت مثل علت کابوس بر جان اهالی افتادند و این گروه را نیت چنین است و اعتقاد چنان و روش چنین و مسلک چنان بکمال قوت در فکر خرابی ایرانند و اگر اینها باقی بمانند یقین است که ریشه ایران را از بن و بنگاه براندازند پس باید دفع این مضرتّ را فوراً نمود و اگر

بخواهید عقاید و نوایای مضره و مقاصد وحشیّه و خونخواری غدارى و فساد و فتنه و مضرتّ اینطایفه را بفهمید کتابی دارند اسم او بیان و ما خلاصه نمودیم او را چه که مطول است و خلاصه البيان نام گذاشتیم بعد رساله بیرون آورد که از اول ابداع تا بحال چنین مقاصدی مخرب بنیاد الهی تألیف نشده و آن رساله را بخلاصه البيان تسمیه نموده و نسبت بحضرت اعلى روحى له الفدا داده آن رساله را من البدو الى الختم در آن مجلس خوانده و نعره بلند نمود وادینا

واشریعتا واطریقنا وامذهبا وادولتا واملتا بقسمی که
حاضرین جمیع بفرع آمدند بعد گفت که مرهم این زخم و
درمان این درد تفریق و تدمیر حضراتست از این طائفه که
در عگا هستند جمیع بمذاکره مشغول شدند که چه باید کرد
در وقت عصر در میان آن شخص روضه خوان متغیر شد و گفت
ای فلان تو همچو گمان میکنی که ما جاهل و غبی و نادانیم
اساس مسئله را نمیدانیم شما هم از این طائفه هستید ولی
دو فرقه شدید یکی مسمی ببهائی و دیگر مسمی بازلی
و از عداوتی که بآن طرف دارید در فکر این هستید که آنها
را تمام کنید و خود میدان یابید ما از هر دو طرف در کناریم
و بیزار شما هر چه میخواهید بهم دیگر بنمائید دخلی بما
ندارد باری بعون و عنایت الهی بدون نتیجه آن جمع

ص ۲۱۶

پیشان شد و آن اجتماع تفریق گشت و مقصد حضرات بتمامه
حاصل نشد ولی روایات و حکایات مختلفه بی سرو پا در میان
مردم منتشر گشت . باری از قضای اتفاقی میانه آقاخان
و آقا طاهر محرر جریده اختر منازعه حاصل شد حضرت سفیر
حمایت آقا طاهر نمود و مراجعت بمابین کردند که این آقاخان
شخص مفسد است و برهان فسادش اوراقی هست در دست
این مسئله را اعلیحضرت سلطانی بمرحوم رضا پاشا محول
فرمودند تا رضا پاشا تحقیق مسئله نماید از قضا آقا خان
تبعیت ایرانی را ترک نموده تبعیت عثمانیه را طلب نموده بود
رضا پاشا چون از آقاخان استفسار نموده بود در جواب گفت
که چون من تبعیت عثمانیه را طلب نمودم لهذا حضرت
سفیر از من دلگیر شده بعد آقا طاهر را خواستند از آقا
طاهر سؤال کردند آقا طاهر گفت این شخص مفسد است
و اوراق فساد بخطش در دست اوراق را رضا پاشا خواست
چند ورق آقا طاهر تقدیم نمود آقا خان انکار کرد که این خط
من نیست آقا طاهر گفت که این خطوط مختلفه مینویسد
بنوعیکه هیچیک مشابه بدیگری نیست ولی حضرت رضا پاشا
این جواب را از او نپذیرفت بعد از آقا خان سؤال کرد که
سبب عداوت آقا طاهر با شما چه چیز است در جواب گفت

چون چهار سال در مطبعه اختر بکتابت مستخدم بودم و در

ص ۲۱۷

سر ماه عوض از مواجب نقد سندی بمن میداد و یک پاره تا بحال از مواجب بمن نداده و این سندهاست که در دست است و چون مطالبه نمودم آقا طاهر از من دلگیر شد لهذا بجهت اینکه این مواجبها را ندهد افترا بر من زده است و الا من شخص مصلحی هستم نه مفسد و جمال الدین در آنوقت نفوذی مبین داشت بوساطت او بدرگاه پادشاهی بمعرفت رضا پاشا تبلیغ شد که جمیع این ادعاها باطل است و مجرد افتراست و سفارت دلگیر از آن شده که آقاخان در ظل تبعیت دولت ابد مدت عثمانی داخل شده امر پادشاهی صادر بقبول تبعیت آقاخان و پنجاه لیره و یکساعت احسان و قرار بر این شد که آقاخان معلم فارسی اطفال ناظر عدلیه گردد و در دائره ناظر پاشا مسکن و مأوی کند دیگر معلومست آقاخان و شیخ احمد همچو میدانی بدست آرند چه میکنند از وصف خارج است که چه تدبیرها با جمال الدین در قلع و قمع ما نمودند و من نمیتوانم تفصیل آن تدابیر را ذکر کنم زیرا و الله بخاطر شیطان نمیآید و اگر ذکر کنم تفصیل آن تدابیر را سررشته از برای دیگران میشود لهذا مجبور بر کتمانم . باری مجرد حفظ و صیانت الهیه محافظه نمود و الا آن تدبیر و آن دسیسه نخورد نداشت و ما در عکا در گوشه سجن بحال خود مشغول و بیوفایان عکا چنان بر ما هجوم

ص ۲۱۸

نموده بودند که والله الذی لا اله الا هو ابدأ فرصت مدافعه فسادها در علیه نبود نهایت دو کلمه مرقوم شد بشخصی که خواهش ما بهمین قدر که دولت تائی داشته باشد حقیقت حال لا بد ظاهر خواهد شد ملاحظه نمائید قدرت الهیه را از قضای اتفاقی بعد از مدت قلیلی شخص حکیم ایرانی موسوی میروید پیش حکاک عثمانی مهتری از طلا خواهش میکند که بکند عبارتی میگوید که سجع مهر باید باشد آن عبارت مجمل و موهوم بوده است شخص حکاک

میروید پیش مشیر ضابطیه میگوید شخصی موسوی طیب ایرانی
پیش من آمده حکم مهری خواسته عبارت او این است
این عبارت مرا در وهم انداخت آوردم پیش شما ملاحظه
بفرمائید مشیر ضابطیه گفت چون پیش تو آمد و مراجعت کند
از عقب او برو ببین کجا میروید آنشخص حکاک از پی آن موسوی
میروید و نهایت آن موسوی در خانه داخل میشود بمشیر
ضابطیه خبر میدهد مشیر ضابطیه ناظم پاشا پولیس و
جاندرمه میفرستند آن خانه را تحرّی میکنند از قضای اتّفاقی
آن خانه شیخ احمد بوده و آقاخان متصل ترّد مینموده
باری اوراق فسادى بخط آقاخان و شیخ احمد بدست میآید
از جمله مسودّه‌های اوراقی که حضرات بجزیده قانون که
مروج فساد و فتنه بود میفرستادند و طبع میکردند حکومت شیخ

ص ۲۱۹

احمد و آقاخان را با اوراق تسلیم سفارت میکند سفارت
آقاخان و شیخ احمد را با اوراق فسادیه بایران میفرستد
بعد جمال الدین معهود توسط میکند که اگر حضرات بایران
برسند بدون سؤال و جواب ایشانرا میکشند لهذا خواهش
من چنانست که حضراترا برگردانند باسلامبول و در اسلامبول
محاکمه بنمائید و هر جزائی که مستحقّند بعد از ثبوت اجرا
نمائید حکومت عثمانیه حضرات را در طرابوزان توقیف مینماید
که اعاده کند بجهت محاکمه در این اثنا حکایت محزنه اعلیحضرت
پادشاه مرحوم مغفور ناصرالدین شاه واقع میشود لعن الله
قوماً تجاسروا على هذا العمل الفظيع الذى تكدرت به
قلوب الصادقين و المخلصين . باری بعد واضح میشود که
جمال الدین لا غفر الله له با عونه اش در این امر فظیع ذی مدخل
بوده اند لهذا او را از نظر پادشاهی و عموم وزراء ساقط
و عونه اش آقا خان و شیخ احمد و میرزا حسن خان را بایران
میفرستند مقصد این است که اینها از این فساد و فتنه که
در حقّ این آوارگان نمودند خود در چاه خذلان ابدی
افتادند من حفر بئراً لعباد الله اوقعه الله فيه لهذا شما از
فساد و فتن مضلّ اصفهانی ابدلاً محزون و مکدر نشوید
آن حیّ قیومی که جمیع فسادهای آنها را در علیه برگردن

خود آنها انداخت در افق ملکوت غیش حافظ و حارس عبادش

ص ۲۲۰

بوده و خواهد بود و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون
مضلل اصفهانی را و من اتبعه در ذلت ابدیه ذلة اليهود
احبای الهی مشاهده خواهند نمود و هذا وعد غیر مکذوب.

انتهی

و در لوح مرحوم نعیم میفرمایند قوله الاحلی:

"نامه ای که مرقوم نموده بودید با تفصیل تاریخ آقا میرزا جانی
کاشی و تحریف بیخردان جمیع واضح و معلوم گردید البتّه
آن تحقیقات را بزودی اكمال فرمائید و نزد جناب ابی الفضائل
محرمانه بفرستید و همچنین جوابی که خود آنجناب مرقوم
مینمائید عند الاتمام یک نسخه نزد ابی الفضائل و یک نسخه
بجهت عبدالبهاء ارسال دارید باری اگر فرصت
داشتم من مینوشتم ولی ابدأ فرصت ندارم باید شما بعون
و عنایت جمال مبارک از عهده اینکار برآئید و یقین است تأیید میرسد" انتهی
در لوح ابن ابهر نازل قوله الاحلی:

"اما روزنامه ثریا در مصر بسیار سبب زحمت ما گشت در بدایت
با علی محمد خان بالاتفاق این روزنامه را ایجاد نمودند بعد
هم زدند سبب عداوت میرزا علی محمد خان شد روزنامه
پرورش احداث کرد و بجهت عداوت با صاحب ثریا نهایت
مذمت را از احبای علی الخصوص جناب آقا میرزا ابوالفضل نمود

ص ۲۲۱

و در مجالس و محافل افترا و بهتان زیاد زد و حال آنکه ما
ابداً تعلق بهیچ روزنامه نداریم و مسلک ما تعلق بروزنامه‌ها
نیست روزنامه بالنسبه بمقاصد روحانیة الهیة ما ملعبه صبیانست
روزنامه بجهت سیاسیون است نه روحانیون بعد میانۀ ثریا
و حبل المتین اختلاف آراء حاصل شد از آن وقت تا بحال
صاحب حبل المتین بگمان آنکه صاحب ثریا را تعلقی در افکار
سیاسیّه با ما لهذا نسبت باین امر نهایت تحریک و مذمت
را مینماید و آنچه از قلمش جاری میگردد مینگارد کار
بجائی رسیده که من اسم روزنامه نمیخواهم بشنوم از بس که

در مشکلات افتاده‌ام و حال آنکه ابداً تعلق باین امور ندارم احباً در هندوستان خواستند روزنامه تأسیس نمایند منع نمودم در قفقاز خواستند تأسیس نمایند منع نمودم در اروپا خواستند تأسیس نمایند منع نمودم "انتهی تبصره- بیان مبارک در اینمقام نسبت بروزنامه راجع بروزنامه‌های معتسف خارج از حدود شرایط انصاف و حقیقت نگاری است و گر نه در الواح مبارکه نازله از قلم جمال قدم جلّ جلاله و در الواح حضرت عبدالبهاء در باره روزنامه‌هایی که منصف و نگارنده حقیقت‌اند عنایات بسیار نازل گردیده است که در این مقام بشمه‌ای از آن اشاره میشود از جمله در لوح سعادت جلیل بک میفرمایند قوله الاحلی:

ص ۲۲۲

"انّ فی الزبر و الالواح من بهاء الله منصوص انّ الجرائد مرایا للحقیقة الساطعة کاشفة لحقایق الامور تنشر الفرائد تهدی الجمهور الی الحقایق اللّهمّ اذا کان مبدئها و منشئها عدلاً لا تأخذه فی الله لومة لائم تنبأ بالحوادث الّتی لم یطلع احد علیها صدقاً و عدلاً فیترنح المخلصون من معانیها الرحیق المختوم و اذا انبئت و حدثت و اخبرت بالحقیقة اللامعة أنّها لشمس ساطعة الفجر بانوار الحقیقة علی الاقطار الشاسعة و کاشفة للظلام الیدیجور عن جمیع الامور فی الرقّ المنشور الم ترانّ الکائنات کلّها لم یتجلّ فی حیز الشهود الا بسطوع الشمس علیها فی کلّ اصیل و بکور....."

انتهی . (مکاتیب سوم ص ۴۳۳)

(اکنون بمطلب خود بازگشت کنیم)
و نیز حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح امین میفرمایند:
جمال قدم و اسم اعظم ارکان نفاق را در مدینه کبیره از بنیاد برانداخت و ریشه شقاق را بکلی قطع نمود. شیخ احمد عنود و آقاخان مردود را با جمیع عونه اسیر ذلّ و خذلان فرمود در جمیع نقاط عالم امرش را تأیید کرد دوستانش را در کلّ مواقع بجنود ملاً اعلیٰ نصرت کرد"
و در لوح دیگر میفرمایند:

هو الله

از حوادث تازه اینکه در مدینه کبیره فسق و فساد و فتنه و نفاق جمال الدین و شیخ احمد و آقاخان و چند رفقای دیگرشان واضح و مشهود شد و علی العجالة بعضی از آنها را گرفته اند و اوراق فساد از خانه هاشان بیرون آمد از قرار روایت از هر جور فسادی در آن اوراق بوده است از جمله مذمت بینهایت از دولت و اولیاء امور ایران و همچنین از دولت و اولیاء امور اینسامان دو سال قبل از این بطهران از اینجانب خبر فرستاده شد که این جمال الدین بمدینه کبیره و دو داماد یحیی وزرای یسار و یمین او گفته اند این نفوس چون مبنای فکر و جمیع صحبت و ذکرشان فساد و فتنه است جز ولوله و آشوب حالی نجویند و بغیر فساد و عناد مقالی ندارند در هر مرکزی از مراکز عالم قدم نهادند علم خلاف برافراختند و انواع فتن و فساد انداختند از هر مرز و بومی دور شدند و از هر خطّه مطرود حال در آن نقطه اجتماع کرده و شبهه ای نه که اساس فساد جدیدی در حقّ دولتین معظمتین خواهند گشت و البتّه سرّ پنهانشان بروز کند و راز درونشان شیوع یابد ما را خوف چنانست که چون پرده شان دریده گردد و فتنه شان بحیّز وضوح رسیده شود آنوقت خشک و تر بسوزد و مصلح نیز در دام بهتان افتد چه که آنوقت خواهند گفت

که شیخ و آقا خان بابی بودند دیگر نگویند که ایندو بدبخت داماد یحیی هستند و با بهائیان دشمن و اصداد. خون بهائی بنوشند و در هدم بینان الهی بکوشند و عداوت این نفوس با بهائیان شهره آفاق گشته و شهرتش بسبع طباق رسیده باری جمال الدین و این اشخاص دست بهم دادند اول در صدد این آوارگان افتادند و شب و روز در محافل و مجالس بمذمت و نکوهش ما برخاستند و افتراهای بسیار زدند و این آوارگان بکلی سکوت نمودند و ابداً حتی بمدافعه برخاستند توکل بر خدا نمودیم و از غیر او ملجأ و پناهی نخواستیم و چون از فساد در حقّ این عباد

فایده و ثمری ندیدند و میوه از شجر امید نچیدند در فکر فسادهای دیگر در حقّ دول معظمه افتادند و باطراف مخابره کردند تا آنکه در دام تزویر خویش گرفتار شدند" انتهى و نیز در لوح میرزا علی اکبر میلانی میفرمایند:

"احبای الهی غافل و یحیائیا شب و روز در فساد بهر حزبی که برسند بهائیان را بحزبی دیگر که ضدّ آن حزب است نسبت دهند چنانکه در پیش انقلابیون بهتان عظیم شهرت دادند که بهائیان جمیعاً از اعتدالیون اند و دشمن انقلابیون لهذا ستارخان گفته بود که فتوای علما را در حقّ بهائیان باید مجری داشت تا حزب ما قوّت گیرد ولی خدا باو

ص ۲۲۵

مهلت نداد بل رجع کیده الی نحره حال که انقلابیون مقهور شده اند یحیائیا در نزد جمهور اعتدالیون علی الخصوص یفرم خان قلم داده اند که بهائیان حامی انقلابیونند و اکثر این فسادها را میرزا یحیی و صدر العلماء و ذکاء الملک مینمایند و احبای الهی مشغول بمحاججه در امور جزئیّه مثل امور مدرسه لهذا شما باید خود این قضیه را بیفرم خان بفهمانی که جناب ستار این خیال را داشت و محرک او - صدر العلماء و میرزا یحیی بودند و حال آنکه این یحیائیا اوّل حزب ظلّ السلطان بودند و از او مبلغ گزاف گرفتند که در سلطنت او بکوشند و متّصل او را نوید دادند که این تخت و تاج مال تست چون امور ظلّ السلطان را مترزل دیدند مخابره به سالار الدوله کردند که تخت و تاج حاضر و مال تست فوراً بطهران بیا و چون او منکوب شد داخل در حزب انقلاب گشتند و عریده انداختند و افترا زدند که بهائیان طرفدار استبدادند و بمستبدان فهماندند که بهائیان مشروطه طلبانند حتّی بمیرزا فضل الله نوری مصلوب بوسائط چنین فهماندند این بود که میرزا فضل الله آن اعلان قبیح را نوشت و چاپ کرد و بر در و دیوار طهران چسبانید که مؤسس مشروطه بهائیانند زیرا در کتاب اقدس آنان چهل سال پیش این انقلاب منصوب گردیده و اثبات معجزه میخواستند بنمایند و

میخواهند حریت حاصل نمایند تا کتب و صحائف باب و بهاء الله و عباس افندی را بکمال حریت طبع نمایند و انتشار دهند یحیائی ها بوسائطی نزد میرزا فضل الله نوری اینطور سعایت نمودند بعد که انقلاب حاصل شد یحیائیا پیش مشروطه طلبان بهائیان را از حزب استبداد قلم دادند بعد که آزادی طلبان دو فرقه شدند پیش ستارخان بهائیان را از اعتدالیون قلم دادند حال ملاحظه کردند که حزب انقلاب مغلوب در نزد اعتدالیون بهائیان را انقلابیون شهرت میدهند و احبای الهی نیز در خواب. این نفوس مفتریه در رگ و ریشه احزاب مختلفه حلول نموده اند و ایران را نمیگذارند آرام گیرد و هر فساد میخوانند میکنند و سروران مملکت بکلی از این قضیه غافل و احبای الهی نیز ساکت و بمحاججات امور جزئی مشغول معلومست نتیجه اگر چند نفری از احباب در مناصب جزئی باشند آنان نیز منفصل گردند باری این نامه را بمحفل روحانی تقدیم نمائید تا ملاحظه نمایند و بموجب آن معمول دارند و علیکم البهاء الابهی ع ع انتهى

باب پنجم - فقیر صابر و غنی شاکر
در سفرنامه جلد اول مسطور است:

بیانات مبارکه منتهی باین شد که فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است و بهتر از همه

غنی منفق است که از امتحان خالص مانده و سبب آسایش نوع انسان گشته با آنکه شکر سبب ازدیاد نعمت است ولی کمال شکر بانفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات اینست که میفرمایند لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون بعد حکایت فرمودند "یکی از پادشاهان وقت مردن آرزوی مقام فقرا را مینمود و میگفت کاش من فقیر بودم که اولاً ظلم نمی نمودم و ثانیاً دم آخر حسرتی نداشتم فقیری شنید و گفت الحمد لله که ملوک وقت موت آرزوی فقیر بودن مینمایند ولی ما فقرا وقت مردن هیچ آرزوی اینکه کاش پادشاه بودیم نمی کنیم" انتهى (ص ۱۸۵)

ردیف ق- مشتمل بر چهار باب:

باب اول- قبر شمس الوزراء

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح احبّای قم فرموده اند
"بعضی از اوقات در کمال ابتهال متوجّهاً الی الله قبر
منور شمس الوزراء را از قبل عبدالبهاء زیارت کنید و در آن رمس
ظاهر چند دانه شمع برافروزید زیرا این عمل سبب قرینت
درگاه کبریاست و علیکم التحية و الثناء ع ع
باب دوم- قریه نجف آباد
حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:

ص ۲۲۸

نجف آباد احبّای الهی علیهم بهاء الله الابهی
هو الله

ای یاران حقیقی عبدالبهاء، آن قریه مبارکه همیشه با قوم
جهول بمدافعه میپرداخت ابدأ متارکه نداشت آنان چون
از اقامه برهان عاجز و قاصر بودند بسلاح ضعیف که صفت
عاجز قاصر است هجوم مینمودند و تیر و شمشیر شایان میداشتند
ولی احبّای الهی اقامه برهان مینمودند و بحجّت قاطعه
میپرداختند دلیل جلیل میفرمودند و تمهید سبیل مینمودند
و باین قوه مقاومت میکردند بسیار از نفوس نفیسه در سبیل
الهی در خاک و خون غلطیدند و آرایش دارگردیدند و
هدف سهم و سنان شدند و نعره زنان فریاد یا بهاء الابهی
برآوردند و جانرا در قربانگاه عشق فدا نمودند لهذا آن خطّه
و بوم مظهر الطاف حیّ قیوم است و امید عبدالبهاء چنانست که
آن یاران مهربان در عبودیت آستان رحمن کلّ سهیم و شریک
عبدالبهاء باشند جمیع بنده درگاهیم و پرستنده آن بارگاه.
باری همیشه در یاد منید و بالنیابه از شما عتبه مقدسه را زیارت
نمایم و آستان را ببوسم و بیاد شما روی و موی را بتراب معطر
نمایم این ایام الحمد لله قوت امر الله شوکت علمای رسوم را
شکسته و نورانیت ملکوت ابهی ظلمات رؤسا را ظاهر فرمود
مثل پیش تسلط شدید نیست امید چنانست که یاران الهی

ص ۲۲۹

شور و ولهی جدید پدید نمایند تا آن قریه مبارکه سبب
تنبه و تذکر اهل قرای سائر گردد اقلیم اصفهان که از بدو
امر بشرف قدم نقطه حقیقت صبح نورانی کوکب لامع افق
حقیقت مبدع فیوضات و مرکز تجلیات حضرت اعلی روحی له
الفداء مشرف گردید و نفوس کثیره در نهایت جذب و طرب
جانفشانی نمودند و بخون مبارکشان آن سرزمین رنگین شد
لهذا عبدالبهاء همواره مترصد آنست که آن اقلیم جنت
نعیم گردد و روشن بنور مبین شود جمیع احبّاء را فرداً فرداً
تحیّت ابداع ابھی برسانید و علیکم البهاء الابھی عبدالبهاء عباس
۱۷ ع ثانی ۱۳۳۸ حیفا

باب سوم- قناعت

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند :

"قناعت در هر موردی محبوب است حتی در تجارت مقصد
سهولت معیشت است زیرا ثروت موقت است و توسیع دایره
تجارت سبب پریشانی حال و عاقبت ندارد این است که
در قرآن میفرمایند لا تجعل یدک مغلوله الی عنقک و لا
تبسطها کلّ البسط فابتغ بین ذلک سیلاً" انتهى

باب چهارم- قیام بخدمت امرالله

خطابه مبارک در بیت مبارک در مهمانی جناب آقا میرزا علی اکبر

ص ۲۳۰

نخجوانی بتاريخ پنجم شعبان ۱۳۳۲

قوله الابدع الاحلی

در تمام ایام مبارک همیشه آرزوی من این بود که روزی بیاید
بلکه انشاء الله بجهتی سفر کنم و بقدر عجز خود در سبیل
امرالله یک حرکت مذبوحی بنمایم لکن از اینجهت که اسباب
سجن در میان بود جمیع آن اوقات بحسرت گذشت زیرا ثمره
وجود اینست که از انسان یک روحانیتی حاصل شود جامد
نباشد جاری باشد ساکن نباشد طائر باشد در جمیع
کائنات سکون سبب ممات و حرکت سبب حیاتست منتهاش
اینست که حرکت مختلف است یک حرکت حرکت جوهری است
یک حرکت حرکت وجودیست یک حرکت حرکت کیفی است
یک حرکت حرکت کمی است یک حرکت حرکت عینی است

یک حرکت حرکت روحانی است یک حرکت حرکت الهی است
خلاصه حرکت سبب حیاتست و سکون سبب ممات اینمدّت
بسیار افسرده و پژمرده بودم از اینکه میدیدم مؤید و موفق
بخدمت آستان نیستم ولكن چون ملاحظه میکردم که مانع هست
و مانع هم سجن است و آنهم در سبیل مبارک است لهذا تسلی
خاطر حاصل میشد تا آنکه صعود واقع گردید شدّت تأثر
و تحسّر بدرجه‌ای بود که وصف نمیتوان داد آن تأثر و تحسّر
غالب بر جمیع احساسات بود دیگر در من جان و اراده و فکری

ص ۲۳۱

نگذاشت مدّتی در اینحالت تحسّر بودم بعد نائره اختلاف هم
شعله زد همه شماها میدانید و اینهم مانع شد بعد ملاحظه
گردید که امر الله در خطر عظیم افتاده است با وجود این خیال
حرکت کردم ولی حکومت مانع شد جمیع اعداء جمال مبارک
از اطراف هجوم کردند صعود مبارک را از برای خودشان
فرصت و غنیمت دانستند و بکمال قوّت هجوم کردند در هر
گوشه‌ای که یکنفر از اعداء بود مسلّح شد و بنای دشمنی و جنگ
را گذاشت علی الخصوص این یحیائی‌ها که همیشه در سوراخها
مخفی بودند نه نامی نه نشانی نه صدائی نه ندائی از صعود
جمال مبارک امیدوار شدند که شاید در امر مبارک خللی بیندازند
بکمال قدرت قیام نمودند علی الخصوص وقتیکه خبر اختلاف
رسید از طرفی هم حضرات علماء و مجتهدین فرصت را غنیمت
دانستند و بنای هجوم را گذاشتند و از طرف دیگر حکومت نیز
بتعرّض پرداخت مسائل بسیار مشکل در میان آمد مثل مسئله
یزد که فی الحقیقه استخوان من از آن واقعه بگداخت هر چند
چیزی نمیگفتم ولی از شدّت حزن و الم شب و روز آرام نداشتم
دیگر معلوم است که چه میگذشت همه این موانع سبب شد که
خیال حرکت نکردم تا اینکه اعلان حرّیت شد و بند و بست
برخاست بمحض اینکه حرّیت اعلان گردید در فکر آن افتادم که
حالا وقت است هر چه بادا باد بگتتا در حالتیکه مریض بودم

ص ۲۳۲

بدون اطلاع نفسی سوار واپور گشتم و بسم الله مجریها

و مرسیها گفتم و رفتم حضرات آشنایان بیگانه در عگا همه جا
شهرت دادند که من فرار کردم و از جمعیت اتحاد و ترقی
خوف کردم معاذ الله خیانت نمودم و ترسیده فرار اختیار
کرده‌ام در زمان عبدالحمید اعدای عبدالبهاء متصل
لوايح مینوشتند که من با حریت پروران همدم هستم و با آنها
مخابره دارم و ضد حکومت کار میکنم چون اعلان حریت شد
موضوع و محمول بکلی تغییر یافت لهذا بافترای دیگر پرداختند
نوشتند که فلانی در مکاتیبش مینویسد عبدالحمید مظلوم و
پادشاه ایران را مظلوم خطاب میکند و احباً را تشویق و تحریص
مینماید که پناه بروس و انگلیس ببرید سبحان الله عبدالحمید
جمال مبارک را بیست و پنجسال حبس نمود و من را در مدّت
سلطنتش و جمال مبارک در حقّ او در کتاب تصریح فرموده‌اند
که پادشاه ظالم است یا ایّها النقطة الواقعة بین البحرین
قد استقرّ علیک سریر الظلم فرموده‌اند و هیئت اتحاد سبب
آزادی من شده‌اند با وجود این چگونه او را مظلوم گویم
باری از این قبیل مسائل زیاد بمیان آمد چون نیتم این بود
که بلکه انشاء الله در آستان مقدّس بخدمتی موقّ شوم باین
لوايح اعتنائی ننمودم رفتم باروپا و امریکا در جمیع بلاد سفر
کردم بعون و عنایت جمال مبارک در هر شهری بملکوت ابھی

ص ۲۳۳

ندا شد علناً تبلیغ گردید اعلاء امر مبارک شد در معابد
و کنائس صوامع و مجامع دیگر جائی باقی گذاشته نشد
و حال آنکه در نهایت ضعف بودم لکن تأییدات جمال مبارک
میرسید با حالت ضعف در خانه بودم ولی چون در مجامع
و کنائس حاضر میشدم توجه بملکوت ابھی میکردم فوراً تأییدات
الهی میرسید یکساعت دو ساعت متماداً صحبت میکردم.
هر چند ما کلاً ذرّه هستیم لیکن پرتو عنایت جمال مبارک
مثل شعاع آفتاب میماند هر ذرّه که در پرتو آفتاب افتد
جلوه کند نمودار شود این نموداری ما مثل نموداری ذرات
است در پرتو آفتاب مقصود اینست که بدرجه‌ای عنایت مبارک
بود که وصف ندارد فنعم ما قال

ای باده فروش من سرمایه جوش من

ای از تو خروش من من نایم و تو نائی

گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم

من مرده صد ساله تو جان مسیحائی

خلاصه انفاس تأییدات جمال مبارک بود تأثیر مینمود قلوب

را آرام میکرد نفوس را مستبشر بشارات الهی مینمود

از ماها یک حرکت مذبوحی بوده بحمد الله در مزرعه قلوب

تخمی افشاند شد بذری کشته گشت که الی الابد میروید

نفوس مبارکی مشتعل شدند منجذب گشتند و بخدمت قیام

ص ۲۳۴

نمودند تا آنکه در نهایت سرور و فرح مراجعت باستان مقدس

شد الحمد لله احبای الهی از جمیع جهات زیارت عتبه

مقدسه آمدند و با آنها ملاقات و معاشرت گردید از وجوه

نورانی آنان قلب باهتزاز آمد اطمینان حاصل شد که این

نفوس در سبیل جمال مبارک جانفشاند مقصدی جز رضای

او ندارند فکری جز نشر نفحات او ننمایند باری در نهایت

اشتعال طواف مطاف ملاً اعلی نمودند و در بقعه مقدسه در

مقام اعلی سر باستان نهادند و مراجعت بدیار خود نمودند

امیدوارم که از مراجعت آنها نتایج عظیمه و آثار جلیله ظاهر

گردد حال که شما میروید باید بهمین قسم بقوت الهی و

بشارت روحانی و انجذابات وجدانی مراجعت کنید چون من

در اینجا نبودم حضرات آشنایان بیگانه اینجا در این مدت

کوشیدند و ارتباطی پیدا کردند و با بعضی روابط خفیه

و با بعضی روابط ظاهره بعد از ورود من باز مجتمع شدند

مثل زمان عبدالحمید لویحی نوشتند مفتریاتی زدند و حال

فرستاده اند باسلامبول بگمان اینکه این سبب میشود یا

حبس میکنند یا نفی یا قتل مقصود اینست که احبای الهی نباید

نظرشان بمن باشد این امر امر عظیم است امر جمال مبارکست

هزار نفس مثل من بیاید و برود باشد یا نباشد یکی است

اهمیت در امر مبارکست احبای الهی باید ثابت و نابت و راسخ

ص ۲۳۵

باشند معلوم است که همیشه در خطر بوده و هشتم و گذشته
از خطر من که همیشه در این عالم نیستم یکروزی بیاید که
آرزوی جوار رحمت کبری مینمایم احبای الهی باید در نهایت
استقامت باشند ابداً در نظر آنها فرقی ننماید تزلزلی حاصل
نشود بلکه روز بروز ثباتشان مقاومتشان استقامتشان بیشتر
شود شما ملاحظه کنید که بندگان حضرت مسیح هر کدام که
از این عالم رفتند چون شهید شدند دیگران اعظم از آنها
قیام بر خدمت نمودند قوتی عظیم تر ظاهر گردید تا اینکه
نور هدایت آفاق را روشن نمود شما هم باید همینطور باشید
و یقین بدانید که تأییدات جمال مبارک میرسد یقین بدانید
فوالله الذی لا اله الا هو اگر امروز شخصی از اضعف مخلوقات
بخدمت حق پردازد تأییدات و توفیقات ربّانی از هر جهت
او را احاطه نماید. باری در پناه جمال مبارک باشید محفوظ
باشید مؤید و موفق باشید مشتعل و منجذب باشید
بنفحات قدسیّه او زنده باشید هر یک در سبیل او یک علم
آسمانی باشید مقصد اینست که نگاه نکنید که من هشتم یا
نیستم موجودم یا مفقودم بخدمت امر پردازید توجه بجمال
مبارک داشته باشید او شما را از هر نفسی غنی میکند از او
مدد بطلبید در امر او ثابت باشید خادم او باشید پاسبان
آستان او باشید بنده درگاه او باشید مستمّد از فیوضات او

ص ۲۳۶

باشید مستشرق از انوار او باشید در صون و حمایت او محفوظ
و مصون باشید مطمئن باشید و نصر من قام علی نصره امری
بجنود من الملائکة الاعلی و قبیل من الملائکة المقرّین میفرماید
اینست اساس حقیقی مثلاً همین آقا میرزا ابوالفضل را
ملاحظه کنید چقدر نصرتش کرد در هر موقعی در هر موردی
مؤید گردید فوالله الذی لا اله الا هو اگر سلطنت شرق و
غرب باشد از برای انسان ذره‌ای فائده ندارد و عاقبت جز
خسران مبین نیست کو ناصر الدینشاه کو محمد شاه کو
عبدالحمید کو بناپارت کو غلیوم نه اثری نه ثمری با وجود
اینکه اینها ملوک بودند در نهایت اقتدار بودند عاقبتشان
خسران مبین بود این را مشهوداً می بینیم پس بکوشید که

در عبودیت آستان مقدّس استقامت نمائید این است آن عزّت
ابدیه اینست نعمت سرمدیه اینست سبب نورانیت وجود
در ملکوت ابهی این است سبب ترقّی در این اوج نامتناهی
و علیکم البهاء الابهی
ردیف ک- مشتمل بر سه باب
باب اوّل- کار ما نشر نفحات است
(لوح مبارک حضرت عبدالبهاء که اخیراً عکس آنرا حضرت
ولی امر الله ارواحنا فداه جهت نشر بین دوستان بطهران ارسال فرموده‌اند)

ص ۲۳۷

هو الله

ای متمسک بعروه وثقی نهایت تعجیل است و ابداً فرصت
تحریر نیست و قلب مشتاق گفتگو و تقریر مختصر اینست که
در این بساط مقبولی و خاطرت عزیز و معدود باید انشاء الله
بکوشی و در ثبوت و رسوخ در میثاق الله جانفشانی نمائی تا
نفسی مجادله با نفسی ننماید زیرا سبب شدت اختلاف
گردد دائماً بکوش تا الفت بین احباب حاصل شود و اگر در
مسئله‌ای اختلاف نمودند سؤال نمایند جواب میرسد انشاء الله
همیشه سبب اشتعال نار محبت الله گردی و دیگر آنکه
باحبّاء الله بگو که نفسی ابداً در امور حکومت لساناً فعلاً
حکایت روایت مداخله ننماید و همیشه بدعای خیر در حقّ
اولیای امور مشغول شوند زیرا بنصّ قاطع الهی از مداخله
ممنوعند ای بنده الهی، کار ما نشر نفحات الهیه است و
جانفشانی در راه حقّ دستی از آستین بر آر و نقود
حیات جاودانی نثار نما امور دنیوی را باید از برای اهل
دنیا گذاشت دست بذیل هیکل باقی زد کمر را محکم
بر بند و ملک و مملکت را فراموش نما لسان به ثنای حقّ
بگشا و داد سخن بده بعضی نفوس این حیات الهی را
فراموش نمایند و در زاویه خمول جای گزینند و شب و روز
مشغول آمال و آرزوی دنیوی گردند که عنقریب اسباب خوشی

ص ۲۳۸

فراهم خواهد آمد و فلان پیش خواهد آمد و فلان پس

خواهد رفت و باین حیات پریهای خویش را بگذرانند ما
باید در فکر حق باشیم و در صدد اشراق نور مطلق تا
ملک باقی بدست آریم و سلطنت عالم معانی نمائیم کشور
قلوب بدست آریم و اقلیم جانها را در زیر تسخیر آریم
مملکت تقدیس فتح نمائیم و از خطه ابلیس چشم پوشیم. ای
یار وفادار، کار این کار است دعا کن تا خدا ما را و شما را
و کل را موقت نماید جمیع دوستان را تکبیر برسان ع
باب دوم- کتاب عهد

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

ب (بشرویه) جناب میر محمد حسین بیک علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند:
هو الابهی

ای ثابت بر عهد و میثاق، جمال مبارک روحی لاجبائه الثابتین
الراسخین فدا در این کور عظیم بنیان امر را چون سد
ذو القرنین از زبر حدید نهاد و اساس دین الله را بر بنیان
مرصوص گذاشت تا یاجوج و ماجوج اشارات بوجه من الوجوه
رخنه و نفوذ نتواند و حصن حصین امر محفوظ و مصون ماند
سی سال ذکر عهد و میثاق فرمود و کلمه پیمان و ایمان از قلم
مبارک و فم مطهر مرقوم و ملفوظ نمود تا آنکه لوح مقدس
محفوظ مصون باسم کتاب عهدی چون رق منشور و کتاب مسطور

ص ۲۳۹

و لوح محفوظ ظاهر و مشهود شد جمیع نفوس که منتظر اعلاء
کلمه خلاف و نشر نفحات شبها بودند خائب و خاسر
گشتند و عهد الهی چون آفتاب نورانی شرق و غرب را روشن
و منور نمود بقسمی که جمیع ملوک ارض کتاب عهد الهی را
گرفته در خزانه خویش محفوظ نمودند و صیت این میثاق عظیم
الهی جمیع آفاق را مسخر نمود روایت نیست که تکذیب
راوی شود بخط کاتب نیست که محل شبهه قوی گردد و عدم
اطمینان حاصل شود بلکه باثر قلم اعلی است با وجود این
بیخردانی چند بانواع حیل و خداع میخواهند رخنه کنند و
اختلافی اندازند و بنیان امر الهی را بکلی براندازند فباطل ما هم یظنون ع ع انتهی
باب سوم- کرمان و اهل آن
حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در لوح احبای کرمان راجع بمردم آنسامان میفرمایند:

"ایدوستان، اهل آن سامان هر چند اکثر شیریند ولی
استعداد عجیب دارند سری پرجوش و دلی پرخروش دارند
اگر از خمودت و کسالت عارضی افیون و دخان امان یابند
نشأه و نشاط اصلی جلوه نماید و استعداد فطری رخ بگشاید
نفوس خلق جدید گردد پرتو شدید بتابد قیامتی آشکار
گردد خفتگان بیدار شوند و افسردگان روح و ریحان یابند

ص ۲۴۰

نور هدی بتابد و موهبت عظمی چهره بگشاید.... "انتهی

ردیف گ- مشتمل بر سه باب

باب اول- گاو فیلسوف اعظمست

در سفرنامه جلد اول مسطور است: (ص ۱۷۷)

"ذکر فلاسفه را بمزاح میفرمودند که میگویند "اگر عالم

روحانی یا ملکوتی میبود ما احساس مینمودیم "با وجودیکه

عدم احساس شانی نیست هرگاه عدم احساس کمالی باشد

باید بگوئیم گاو فیلسوف اعظم است که بدون زحمت

درس و تحصیل ابداً احساس غیر عالم حیوانی ندارد" انتهی

باب دوم- گرگان

(گرگان بر وزن همدان غیر از گرگان بر وزن قربان است)

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح میرزا علیخان گرگانی میفرمایند:

هو الله

ای بنده حقّ، در گرگان در عهد و زمان پیشینیان وقتی کان

سیماب بی تاب بود و حوالی در تزلزل و تردّد و اضطراب

حال کیمیای کبریا چنان نفوذ و قدرتی دارد که بمجرّد القا

نفوذ کند و ثبوت و رسوخ بخشد" انتهی

باب سوم- گرگان در لباس شبان

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:

ص ۲۴۱

هو الابهی

ای سالک سبیل رشاد، صد هزار مرشد در جهان پدیدار

شد هر یک مدّعی رشد و فلاح و زهد و نجاج بودند در وادی

گمراهی سرگردان بودند و دعوی راهنمایی مینمودند

گرگان بودند بلباس شبان درآمدند ظلمت ضلالت بودند
و اسم نور هدایت بر زبان میراندند حال تو الحمد لله بنور
هدی مهتدی شدی و بسید ابرار مقتدی رشد مجسم شدی
و شهد مکرر گشتی پس بشکرانه این فضل عصای شبانی
بدست گیر و آغاز چوپانی کن و اغنامی جمع کن و گله راه انداز
یعنی اغنام الهی را در چمنستان حقیقت بگردان و از ریاحین علم و حکمت بچران ع ع
ردیف ل- مشتمل بر چهار باب
باب اول- لذائد دفع آلام است
حضرت عبدالبهاء جلّ شأنه میفرمایند:

"ای رفیق، لذائد و نعماء ناسوتی محدود و فانیت و چون
بحقیقت نگری و تعمق نمائی لذائد اینجهان دفع آلام است
یعنی تشنگی صدمه و بلاست آب تسکین آن حرارت نماید
نه اینست آب فی حدّ ذاته لذّتی دارد و همچنین گرسنگی
صدمه زند غذا دفع آن محنت نماید نه اینست غذا فی حدّ
ذاته لذّتی دارد و همچنین خستگی مشقت است خواب دفع

ص ۲۴۲

آن مشقت نماید نه اینست که خواب فی حدّ ذاته لذّتی
دارد جمیع لذائد عالم فانی از این قبیل است آنچه
لذّت حقیقی دارد آن فیوضات ملکوتست و فضائل و کمالات
انسانیت علم و دانش است صفات رحمانی است و حیات
ابدیست و علیک البهء الابهی ع ع" در سنه ۱۹۰۹
باب دوم- لواء حمد

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :
ای موقن بآیات الهیه در روایت است که در یوم قیامت لواء
حمد مرتفع گردد و علم ارجمند پرچمش در اوج اعلی متحرک
و متموج هر نفسی در زیر آن علم درآید نجات یابد و هر کس
سایه آن لواء بر او افتد حیات باقیه جوید هیچ دانی که
آن علم محمود و لواء معقود چه بود؟ آن علم مبین عهد
و میثاق عظیم است و آن لواء غرّاء ایمان و پیمان ربّ کریم
پس خوشا حال کسی که در آن سایه درآید ع ع"

باب سوم- لوح آیات

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

"وهو الذى انشأ لكم النشأة الاخرى و اقام الطامة الكبرى
وحشر النفوس المقدسة فى الملكوت الاعلى انّ فى ذلك لايات
لقوم يبصرون ومن آياته ظهور الدلائل والاشارات و بروز
العلائم والبشارات و انتشار آثار الاخبار و انتظار الابرار

ص ٢٤٣

والاخيار واولئك هم الفائزون و من آياته انواره المشرقة
من افق التوحيد و اشعته الساطعة من المطلع المجيد
و ظهور البشارة الكبرى من مبشره الفريد انّ فى ذلك لدليل
لائح لقوم يعقلون و من آياته ظهوره و شهوده و ثبوته و وجوده
بين الملائكة و الشهداء فى كلّ البلاد بين الاحزاب المهاجمة
كالذئاب و هم من كلّ جهة يهجمون و من آياته مقاومة الملل
الفاخمة و الدول القاهرة و فريق من الاعداء السافكة
للدماء الساعية فى هدم البنيان فى كلّ زمان و مكان انّ فى
ذلك لتبصرة للذين فى آيات الله يتفكرون و من آياته بديع
بيانه و بليغ تبيانه و سرعة نزول كلماته و حكمه و آياته و خطبه
و مناجاته و تفسير المحكمات و تأويل المتشابهات لعمر ك انّ
الامر واضح مشهود للذين ببصر الانصاف ينظرون و من آياته
اشراق شمس علومه و بزوغ بدر فنونه و ثبوت كمالات شؤونه
و ذلك ما اقرّ به علماء الملل الراسخون و من آياته صون
جماله و حفظ هيكل انسانيه مع شروق انواره و هجوم اعدائه
بالسنان و السيوف و السهام الراشقة من الالوف و انّ فى ذلك
لعبرة لقوم واصفون و من آياته صبره و بلائه و مصائبه و آلامه
تحت السلاسل و الاغلال و هو ينادى اليّ اليّ يا ملاّ الابرار
اليّ اليّ يا حزب الاخيار اليّ اليّ يا مطالع الانوار قد فتح
باب الاسرار و الاشرار فى خوضهم يلعبون و من آياته صدور

ص ٢٤٤

كتابه و فصل خطابه للملوك و انداراً لمن هو احاط الارض
بقوة نافذة و قدرة ضابطة و انثل عرشه العظيم بايام عديدة
وانّ هذا الامر مشهود مشهور عند العموم و من آياته علو
كبريائه و سمو مقامه و عظمته و جلاله و سطوع جماله فى افق
السجن فذلّت له الاعناق و خشعت له الاصوات و عنت له

الوجوه و هذا برهان لم يسمع به القرون الاولون و من آياته
ظهور معجزاته و بروز خوارق العادات متتابعة مترادفاً
كفيض سحابه و اقرار الغافلين بنفوذ شهابه لعمره انّ هذا
الامر ثابت واضح عند العموم من كلّ الطوائف الذين حضروا
بين يدي الحى القيوم و من آياته سطوع شمس عصره و شروق
بدر قرنه فى سماء الاعصار و الاوج الاعلى من القرون بشؤون
و علوم و فنون بهرت فى الآفاق و ذهلت بها العقول و شاعت و
ذاعت و انّ هذا لامر محتوم ع ع"

باب چهارم- لوح سبكتكين

حضرت عبدالبهاء ميفرمايند قوله الاحلى:

هو الله

ای جوانان روحانی، هر جوانی از اهل این خاکدان در فکر
این جهان و منہمک در شهوات عالم حیوان اندیشه اش
آب و علف و پیشه اش آرزوی درّ و صدف حتّی پست ترین
حطام و خزف ولی عاقبت منتج حسرت و اسف گویند

ص ۲۴۵

سبکتکین در نهایت حشمت و تمکین بود سرائی چون بهشت
برین و مقصوراتی دلنشین و خوانی رنگین و زندگانی شہد
و شیرین و خزائنی معمور و ثروتی موفور داشت در نهایت
وجد و سرور بختاً بمرض دق گرفتار گشت و مانند شمع
میگداخت و بمزامیر حسرت نغمه متحسرانه مینواخت و چون
از حیات مأیوس شد سه روز قبل از موت در قصر سلطنت از
غلامان زرّین کمر صفی بیاراست و از دوشیزگان حرم انجمنی
جمع نمود و نفایس و جواهر و زواہر را در پیش چشم حاضر نمود
و خزائن اندوخته را در طرفی مہیا کرد و وزراء نامدار را در
پیشگاه احضار نمود و سپاہ انبوهی در میدان لشکر در پیشگاه
قصر سلطنت بمشوق فتح و ظفر امر فرمود و خود نظر بہر طرف
منعطف مینمود میگریست و میگفت کہ چگونه از این سلطنت و
نعمت محروم گردم و از زندگانی مأیوس شوم و شما را بگذارم و
با دست تہی از اینجہان بجہان دیگر شتابم گریست
گریست تا نفس اخیر کشید . ملاحظہ نمائید کہ بچہ حسرتی
از اینجہان رفت پس واضح شد کہ عاقبت اہل ثروت حسرت

اندر حسرت است مگر توانگری که در امور خیریه گنج از آستین
ببفشاند و در امور مبروره ثروت خویش را مبدول دارد آن نفوس
مبارکه چون کواکب لامعه از افق عزت ابدیه بدرخشند حال
شما ای جوانان نازنین الحمد لله بجهت اتمام مشرق الاذکار

ص ۲۴۶

ما فوق قدرت بذل درهم و دینار نمودید و مقصدی جز رضای
پروردگار ندارید و در دو جهان کامرانید و در بین انجمن
عالم نام دارید از الطاف جمال مبارک امیدوارم که تأییدات
غیبیه آشکار گردد و سعادت دو جهان حصول پذیرد ... ع ع
ردیف م- مشتمل بر بیست و سه باب:

باب اول- محافل ذکر حق

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح حاجی میرزا بزرگ افغان فرموده اند قوله الاحلی:
".... هر محفلی که بذکر حق آراسته گردد پرتوش شرق و
غرب را منور نماید و نفحاتش مشام حاضرین و غائبین را معطر کند" انتهى.
باب دوم- محبت

مرکز میثاق جلّ ثنائه در لوح شاهزاده محبّ شیرازی میفرمایند قوله الاحلی:
"ای محبّ، مطلع انوار محبت را مراتب اربعه مذکور و مشهور
اول محبت من الله الى العبد است آیه یحبهم شاهد این
مطلب ثانی محبت من العبد الى الرب است و یحبونه
دلیل اینمقام ثالث من العبد الى العبد است آیه
رحماء بينهم حجت این مقال رابعاً من الحق الى الحق
است فاحببت ان اعرف مثبت این مآل محبت مظهر نفس الله

ص ۲۴۷

و مطلع الهام هر چند من العبد الى العبد است ولی
بحقیقت من الخلق الى الحق است چه که من احبه فقد احب الله "انتهی
باب سوم- مرغ محله شمران
در لوح بشیر الهی نازل قوله الاحلی:

"تبدیل هوا در شمران در مرغ محله موهبت رحمن است
آن مکان محله مرغان نیست آشیانه عنقای مشرق است و لانه
سیمرغ کوه قاف زیرا جمال مبارک روحی لاجبائه الفداء در آن
مزرعه پاک مطهر یکسال در تابستان منزل و ماوی فرمودند

در باغ حاجی باقر که سه طبقه بود و مسلط بدریاچه محلّ
سریرملیک ملکوت بود و در بدایت امر بود در وسط دریاچه
تخت بزرگی از سنگ زده بودند در وسط تخت سراپرده و
اطراف تخت باغچه قریب صد و پنجاه نفر از احبّا مجتمع شب
آهنگ تقدیس بود که بملاً اعلیٰ میرسید بسیار خوش گذشت
همیشه جمال مبارک ذکر آن مکان را میفرمودند" انتهی

باب چهارم- مشاهیر نسوان

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در شب پانزدهم اپریل سنه
۱۹۱۳ در تالار موزه ملی بوداپست خطابه مفصلی ادا
فرمودند از جمله فرمودند در تورات است که خدا فرمود
انسانی را خلق کنم بصورت و مثال خود و در حدیث

ص ۲۴۸

رسول الله میفرماید خلق الله آدم علی صورتی مقصد از این
صورت صورت رحمانی است یعنی انسان صورت رحمان است
و مظهر صفات یزدان خدا حیّ است انسان هم حیّ است
خدا بصیر است انسان هم بصیر است خدا سمیع است
انسان هم سمیع است خدا مقتدر است انسان هم مقتدر
است. پس انسان آیت رحمن است صورت و مثال الهی
است و این تعمیم دارد و اختصاص برجال دون نساء
ندارد چه نزد خدا ذکور و انثی نیست هرکس کاملتر
مقربتر خواه مرد باشد خواه زن اما تا حال زنان مثل
مردان تربیت نشده اند اگر آن قسم تربیت شوند مثل
مردان میشوند چون بتاریخ نظر کنیم بینیم چقدر از مشاهیر
زنان بوده اند چه در عالم ادیان چه در عالم سیاسی در دین
موسی زنی سبب نجات و فتوحات بنی اسرائیل شد در عالم
مسیحی مریم مجدلیّه سبب ثبوت حواریون گردید جمیع
حواریان بعد از مسیح مضطرب شدند لکن مریم مجدلیّه
مانند شیر مستقیم ماند در زمان محمّد دوزن بودند که اعلم
از سایر نساء بودند و مروج شریعت اسلام گشتند پس معلوم
شد زنان نیز مشاهیری دارند و در عالم سیاست البتّه کیفیت
زنوبیا را در پلمیر شنیده اید که امپراطوری آلمان را بزلزله
در آورد هنگام حرکت تاجی بر سر نهاد لباس ارغوانی پوشید

موی را پریشان نمود شمشیر را در دست گرفته چنان سرداری نمود که لشکر مخالف را تباہ ساخت آخر خود امپراطور مجبور بر آن شد بنفسه در حرب حاضر شود مدّت دو سال پالمیر را محاصره کرد نهایت نتوانست بشجاعت حمله کند چون آذوقه تمام شد تسلیم گردید به بینید چقدر شجاع بود که در مدّت دو سال امپراطور بر او غلبه نتوانست و همچنین حکایت کلویترا و امثال آن را شنیده‌اید. در این امر بهائی نیز قرّة العین بود در نهایت فصاحت و بلاغت ابیات و آثار قلم او موجود است جمیع فصحای شرق او را توصیف نمودند چنان سطوتی داشت که در مباحثه با علماء همیشه غالب بود جرئت مباحثه با او نداشتند چون مروج این امر بود حکومت او را حبس و اذیت نمود ولی او ابداً ساکت نشد در حبس فریاد میزد و نفوس را هدایت میکرد عاقبت حکم بقتل او دادند او در نهایت شجاعت ابداً فتور نیاورد در خانه والی شهر حبس بود از قضا در آنجا عروسی بود و اسباب عیش و طرب و ساز و نغمه و آواز و اکل و شرب جمیع مهیا لکن قرّة العین چنانی زبانی گشود که جمیع اسباب عیش و عشرت را گذارده دور او جمع شدند کسی اعتنائی بعروسی ننمود همه حیران و او تنها ناطق بود تا آنکه شاه حکم بقتل او نمود او با آنکه در عمر خود زینت نمیکرد آن روز خود را زینت نمود همه حیران

ماندند باو گفتند چه میکنی گفت عروسی منست در نهایت وقار و سکون بآن باغ رفت همه میگفتند او را میکشند ولی او همان نحو فریاد میزد که آنصوت صافور که در انجیل است منم با اینحالت در باغ او را شهید کرده بچاه انداختند. انتهی

باب پنجم - مشرق الاذکار

در سفرنامه جلد اول مسطور است

فرمودند "مشرق الاذکار مدّور و دائره شکل است نه خیابان نه باغچه نه حوض با فواره‌های آب و نه دروازه در اطراف دارد و هر خیابانی بمحلی می‌رود مثل محلّ ایتم

دار الشفا مدرسه ابتدائی و کلیه امثال اینها که از لوازم مشرق الاذکار است داخل مشرق الاذکار ارغنون و غرفات خواهد بود و کرسی خطابه مخصوص مناجات و عبادت ولی خطابه هم در آنجا میتوان داد" انتهى (ص ۳۵۲)
باب ششم - مصلحت امر الله بر هر امری مقدم است
از قلم حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح سید نصرالله رشتی نازل قوله الاحلی:
"نفوسی که الیوم در ظلّ کلمه الهیه مستظلّ باید در جمیع امور اولّ ملاحظه مصلحت امر الله نمایند پس در مصلحت خویش شتابند تا بنیان بر بنیاد محکم متین استوار گردد" انتهى

ص ۲۵۱

باب هفتم - مشهدی امیر قفقازی
در سفرنامه جلد اول مسطور است: (ص ۱۷۴)
فرمودند "اعمال خیریه چون ممدوحیت پیدا کرده لذا نفوس محض شهرت و جلب منفعت خود و تحسین خلق عمل خیر می کنند اما این سبب استغناء از تعالیم انبیاء نمیشود زیرا اخلاق روحانیّه سبب تربیت فطری و ترقی ذاتی است که نفوس بجان یکدیگر را خدمت و حمایت نمایند محض خدا و اداء فرائض عبودیت و انسانیت نه محض شهرت و ممدوحیت. بعد ذکر آقا مشهدی امیر قفقازی فرمودند که "قبل از ایمان بدرجه ای بی باک و بیرحم بود که نفوس کثیره را بقتل رسانیده بود ولی بعد از ایمان بقسمی خلق جدید شد که گلوله بر او انداختند ابداً دست بدفاع نگشود در ظلّ ایمان نفوس اینگونه تربیت میشوند و همچنین بهائیان در عشق آباد از قاتل خود شفاعت نمودند" انتهى
باب هشتم - مظاهر مقدسه که بعداً ظاهر میشوند
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی فرمودند:
"اما المظاهر المقدسه الّتی تأتي من بعد فی ظلل من الغمام من حیث الاستفاضه هم فی ظلّ جمال القدم و من حیث الافاضه یفعل ما یشاء ع" انتهى
باب نهم - مظلومیّت احبّاً در چنگ اعداء

ص ۲۵۲

در لوح آقا سید نصرالله باقراف نازل قوله الاحلی:

"در اصفهان بستگان شیخ یکنفر از مظلومان را در وسط روز
علی رؤوس الاشهاد پاره پاره نمودند ابداً کسی قاتلان را
عتاب ننمود تا چه رسد بقصاص در دهج یزد میرزا حبیب الله
را شهید کردند در حصار خراسان در یکسال قریب بیست نفر
را کشتند رؤوس بعضی را بر سر نیزه نمودند و با طبل و دهل
در کوچه و بازار گردانند و بعد از شکایت‌های زیاد بطهران
و دادخواهی و فریاد و ناله بازماندگان کار راجع به هیئت
عدلیه خراسان گردید ظلم خونخواران و تعدی آخوند
نامق و حصار ثابت گشت ولی نتیجه این گشت که هیئت عدلیه
بمظلوم ستمدیده گفتند که بروید در نزد ملای ظالم تربت
اثبات دعوی نمائید و حکم بگیریید تا مجری گردد و ما بیش از
این در حق شما دادرسی نتوانیم در شیراز این روزها
گرگان خونخوار اتفاق نمودند و قرار داده‌اند که شش نفر
معلوم الاسماء را بقتل رسانند و ششصد نفر را سرگون و نفی
نمایند. باری از هر طرف ظالمان در جولانند و این حزب
مظلومان در نهایت خطر و ابتلا با وجود این اطاعة لامر الله
ساکت و صابر در دربار حکومت تظلم و دادخواهی کنند ولی
حکام ابداً اعتنا ننمایند. دو نفر اسماعیلی را کشتند حکومت
چون دادخواهی کرد تعدی بر اسماعیلیان تمام شد حال

ص ۲۵۳

اگر حمایت اسمعیلیان از این جهت است که آن نفوس
منتسب بمحمد خان رئیس اسماعیلیانند و او در تحت حمایت
دولت خارجه است لهذا دادخواهی شد این مظلومان نیز
در ظل حضرت احدیتند بحضور اشرف اولیای امور عرضه
دارید از سرشک دیده یتیمان ستمدیدگان حذر لازم زیرا
سیلخیز است و از دود آه مظلومان پرهیز باید زیرا
شرانگیز است تأیید و توفیق از عدل و دادخواهی حاصل
گردد و الله ولی المظلومین " انتهى

باب دهم - معجزه امر مبارک

در سفرنامه جلد اول مسطور است:

فرمودند "ای بهاء الله بقریانت ای بهاء الله بفدایت

حرفی زده‌ای که منکر ندارد چه امر عظیمی تأسیس فرموده‌ای

که هر مجمعی را قانع نماید هر فرقه‌ای بر عظمتش گواهی دهد
در کنائس ارواح را باهتزاز آرد تیاسفیها را هیجان دهد
روحانیون را روحانیت بخشد موحدین را بحقیقت توحید
آگاه نماید اشتراکیون را راضی و شاکر گرداند مجالس صلح
را بنشاط و طرب آرد هیچ حزبی جز خضوع مفری نیابد
این معجزه است این اقوی قوای عالم وجود است این تأیید
جمال مبارک است و الا اگر پای لنگ و شلی را شفا دادن معجزه
باشد اینکار از قدری مومیائی بر میاید شأن و هنری نیست" انتهى

ص ۲۵۴

باب یازدهم- مقاصد این حزب را دولت روس تحقیق کرد.

در لوح علی قبل اکبر نازل قوله الاحلی:

دولت روس چون در کشور خویش جمعی کثیر از این حزب مشاهده
نمود و روز بروز در تزیید و تکاثر دید لهذا خواست که بحقیقت
مقاصد این حزب پی برد جمیع نوشتجات و الواح و کتب را
از اطراف جمع کرد بقسمی که حقیقتاً انسان حیران میماند
که چطور این قسم توانست که جمع نماید و محفلی از نفوس
متعدده که در لغات شرقیه نهایت مهارت را دارند تشکیل
کرد و جمیع این الواح و کتب و رسائل را تحقیق و تدقیق
نمودند و بحقیقت مسلک و مقاصد و نوایای این حزب و تعالیم
الهیّه و احکام پی بردند بعد از این تحقیقات و تدقیقات
چون بحقیقت حال دولت واقف گشت نهایت حمایت را در
حقّ این حزب مظلوم در مملکت خود مجری داشت. انتهى

باب دوازدهم- مقامات نفوس

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح میرزا علی اکبر نخجوانی میفرمایند:

"نفوس متساوی نیستند بعضی صرف لله عمل نمایند و مساعی

خویش را جز قریبت درگاه کبریا مکافاتی نخواهند و این

صحیح و تام است ولکن بعضی آتنا فی الدنيا حسنة و فی

الآخرة حسنة هستند باید بنفوس برأفت معامله نمود و الا کار

ص ۲۵۵

مشکل است" انتهى

باب سیزدهم- مقام رضا

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح آقا محمد رضا شیرازی میفرمایند قوله الاحلی:

"...حقیقت رضاء اعظم موهبت جمال ابهی است ولی

تحقق این صفت که اعظم منقبت عالم انسانی است مشکل است

چه که بسیار صعب و سخت است حین امتحان معلوم و واضح گردد " انتهى

باب چهاردهم - مقتول شدن حاجی حیدر

در لوح آقا سید نصرالله باقراف نازل شده قوله الاحلی:

"در این ایام خبر رسیده است که جناب حاجی حیدر از اهل

نجف آباد را در اصفهان وقت صلاة ظهر شش نفر بحکم

علمای سوء تیرباران نموده اند مختصر اینست که اگر حکومت

حالیّه تأیید ربّ البریه بخواد باید بانتقام و قصاص پردازد

این مسئله بسیار مهم است جمیع احبای نجف آباد رجلاً

نساء صغیراً کبیراً از این قضیه مضطربند در نجف آباد

فتحعلی خان و گماشتگان او نهایت تعرض و تعدی و ظلم و

اعتساف را باحباباً مینمایند " انتهى

باب پانزدهم - مناجات سر سفره:

ص ۲۵۶

هو الله

خداوندا چگونه ترا شکر نمائیم نعماء تو نامتناهی است

و شکرانه ما محدود چگونه محدود شکر غیر محدود نماید

عاجزیم از شکر الطاف تو و بکمال عجز توجه بملکوت تو مینمائیم

و طلب ازدیاد نعمت و عطای تو میکنیم توئی دهنده

و بخشنده و توانا ع (سفرنامه جلد اول ص ۳۱۱)

هو الله

ترانا یا الهی مجتمعین علی هذه المائدة شاکرین

لنعمتک ناظرین الی ملکوتک ربّ انزل علینا مائدة من

السماء وبرکة من لدنک انک انت الکریم وانک انت

الرحمن الرحیم . انتهى (سفرنامه جلد اول ص ۳۱۰)

باب شانزدهم - مناظر طبیعی مقبول ساحت اقدس بود:

در سفرنامه مسطور است:

در مقابل رودخانه ایستاده بآب صاف شفاف که چون مروارید

غلطان بود و آن کوهها و چمنهای باصفا هر لحظه نگاهی

مینمودند و میفرمودند خدا نیامرزد ظالمین را که جمال مبارک

را در چهار دیوار عکا حبس نمودند چقدر در ساحت اقدس
اینگونه مناظر مقبول بود وقتی جمال مبارک فرمودند که چند

ص ۲۵۷

سال است هیچ سبزی را ندیده‌ام" انتهى (جلد اول صفحه ۲۷۴)

باب هفدهم - منکران منادیانند

در لوح ابن اصدق از قلم مبارک میثاق نازل قوله الاحلی:

منکرین و رادّین اول منادی حقّ هستند مثل ردّیه که

ابن ائیم مرقوم نموده این نفوس اهمّیتی نداشتند و ندارند

عنقریب ملاحظه خواهید نمود که نفوس بسیار مهمّی از شرق

و غرب صحائف عظیمه بر ردّ نوشته و نعره زنان فریاد کنند

چه که عظمت امر آنچه بیشتر ظاهر شود معترضین و منکرین

و رادّین عظیمتر و کثیرتر گردد و کلّ سبب اعلاء کلمة الله

است شما دعا نمائید که خدا از این قبیل رادّین بسیار

خلق فرماید چه که خیلی مفید است" انتهى

و در لوح حاجی محمد علاقه بند نازل قوله الاحلی:

"احبّای الهی باید بجان و دل بکوشند و بگفتار و رفتار

ثابت نمایند که راه خدا پیمودند و در سبیل رضا سلوک نمودند

و بمحبّت الله افروختند و پرده شبهات سوختند و انّ جندنا

لهم الغالبون عاقبت این قبه‌های گرد سفید و سبز

و نیلگون سرنگون گردد و فیض روحانی و پرتو نورانی از حضرت

بیچون عالم را احاطه نماید چنانکه مشاهده مینمائی که

هر چه جهلاء بیشتر جفا نمودند علم وفا بلندتر شد و هر چه

ص ۲۵۸

مقاومت بیشتر کردند سطوع انوار افزون‌تر شد تا نفس اعدا

سبب گشتند که صیت امر الله در شرق و غرب منتشر شد و آوازه

جمال ابهی جهانگیر گشت اگر چنین تعرّض و تعرّض جهلای

امت نبود بجان عزیزت صیت امر الله تا بحال از ایران تجاوز

نموده بود شرق منور نبود غرب معطر نبود جنوب و شمال

معنبر نگشته بود این از مواهب کلّیه الهیه است" انتهى

و در سفرنامه جلد اول مسطور است:

فرمودند "جمیع امور و اوضاع عالم خادم امر الله است چه

خوب بود مرا از ایالات متّحده بیرون میگردند یا از اوّل راه
نمیدادند در حالتیکه منع مروج امر الله است دیگر امداد
چه خواهد کرد" انتهى (ص ۲۴۵)

باب هجدهم - مؤمن و معرض

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله

ای دوستان راستان، شمس حقیقت چون از افق لامکان بر
جهان امکان باشعه ساطعه اشراق فرمود و فیض قدیم جهان
حادث را احاطه نمود اوّل تجلی و اشراق پرتو نور میثاق
بود که در ظلّ شجره انیسا بر آفاق درخشید و آفتاب عهد
چنان حرارتی مبذول داشت که حقایق و کینونات مقدسه و
انبات مستکبره که چون بذور منشور در کمون غیوب مطمور بود از

ص ۲۵۹

حیز پنهانی بعرضه شهود مشهود گردید و تخمهای مستور
انبات شد و از پرتو حرارت آن آفتاب و فیض باران رحمت
بی پایان و هبوب اریاح لواقع رحمن نشو و نما نموده حقیقت
آن کینونات ظاهر و عیان گردید یکی انبته نباتاً حسناً شد
و دیگری فنجمله غناء احوی گشت یکی کشجره طیبه اصلها
ثابت و فرعها فی السماء گردید و دیگری اجتثت من
فوق الارض ما لها من قرار پدیدار شد یکی چون گل شگفت
و روائح طیبه نشر نمود و دیگری چون گیاه بدبو اهل کوه و
صحرا را از رائحه ذفراء زجر نمود یکی در کان خویش از حرارت
خورشید تربیت شده لعل بدخشان گردید و دیگری در معدن
خود پرورده شده خزف و صدف ارزان گشت پس ای احبای
الهی، بجان بکشید که در این گلشن گل و ریحان و ضیمران
و نرگس گلستان گردید تا بوی خوشستان و رایحه دلکشتان
مشام یاران را معطر نماید و این رائحه معطره بوی گل ثبوت
و رسوخ بر میثاق است.

باب نوزدهم - میرزا آقاخان نوری

در رمله بیاناتی فرمودند از جمله فرمودند:

"در وقت نزول بلایا و محن و مصائب بعضی خسته و مخمود
میشوند ولی خوب میشود عنقریب دودمان آنها افتخار

به نسبت یک موی آن شهید فی سبیل الله خواهند نمود

ص ۲۶۰

روزی شیخی بما وارد شد در عکّا با عمامه بسیار بزرگ گفت
من را میشناسید گفتم نه گفت من از سلاله حرم گفتم
باشید بعد او را رعایت کردم متصرف و مفتی و اعیان را دعوت
نمودم میهمانی کردم او را در صدر مجلس نشاندم بحضرات
معرفی نمودم که ایشان از سلاله و دودمان حربن ریاحی
هستند او هم حظی کرد و کیفی نمود عنقریب باسم سلاله
شهدا افتخارها خواهند کرد . میرزا آقاخان نوری وقتیکه
صدر اعظم شد تمام اقوام خود را مصدر امور مملکتی نمود و
بیستگان خود حکومت داد حضرات بخواجه معروف بودند
چون این بزرگواری را در خود دیدند بخیال افتادند سلاله
نجیبی برای خود ترتیب دهند دور هم نشستند فکری
نمودند شخص منشی خوش تحریری را دیده دوسه هزار تومان
باو دادند که سلاله آنها را بشخص نجیب جلیلی برساند
او هم کتابی نوشت بمناسبت اینکه حضرات به خواجه معروف
بودند سلاله آنها را از طرف مادر کنیزی بخواجه اباصلت
رسانید اینها هم جشن گرفتند چراغان نمودند بساط عیش
گسترند افتخارها کردند که الحمد لله سلاله ما بآن کنیز
سیاه رسیده که شوهر او و آقای او خواجه اباصلت بوده که
گاهی در مشهد خدمت حضرت رضا علیه السلام مشرف میشده
بعدها از آن منشی بعضی رنود پرسیده بودند چطور تو این

ص ۲۶۱

ساله را از کتب استخراج نمودی و ترتیب دادی گفت
والله حقیقت مطلب این است که آن کنیز شانزده ماه بعد از
مردن خواجه اباصلت حامله و فارغ شده بود و این ساله را
تشکیل نموده است " انتهى

باب بیستم- میرزا علی اصغر خان صدر اعظم
از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح سید نصرالله
(بادکوبه) نازل شده قوله الاحلی:

در خصوص قاتل شهریار مغفور جناب صدارت عظمی بجمیع

قونسولهای اطراف خبر دادند که بعد از تحقیق دقیق و غوررسی معلوم گردید که قاتل مردود جمهوری و دهری بوده تعلق بدیگران نداشته. انتهی

باب بیست و یکم - میرزا محیط شیخی

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

میرزا محیط شیخی بوسیله کیوان میرزا نوه فرمانفرما خواست

بساحت اقدس در بغداد مشرف شود تنها که در جوابش

شعر غزل را فرموده اند " انتهی

باب بیست و دوم - میرزای شیرازی

در لوح میرزا آقا افنان از قلم مبارک مرکز پیمان نازل قوله الاحلی:

"از قرار مسموع از بغداد عزیمت به سر من رأی فرمودید و مقصد

ص ۲۶۲

این بود که با شخص معهود در کمال حکمت گفت و شنود گردد

آن شخص هر چند در درجه انحطاط کلی جسمانی است و لابد

نشاط و انبساط مکالمات و محاورات قلیل ولی نفعه الهی را

قوتی دیگر است و جذبه رحمانی را نفوذی دیگر ارض هآمده

را حدیقه نابتة نماید و خطه میته یابسه را روضه مؤنقه فرماید

فیض روح القدس مسیحائی عظم رمیم را حی قوی نماید و ریزش

باران نیسانی در عمق بحار لؤلؤ فرید و در نضید پرورد

و تری الارض هآمده و اذا انزلنا علیها الماء اهترت و ربت

و انبتت من کل زوج بهیج " انتهی

باب بیست و سوم - من لم یرض بقضائی

در لوحی از قلم مبارک مرکز عهد الهی نازل شده قوله الاحلی:

"ای طالب رضای الهی، در حدیث است من لم یرض بقضائی

فلیطلب رباً سوائی رضای بقضا عبارت از اینست که در راه

خدا هر بلائی را بجان و دل بجوئی و هر مصیبتی را بکمال

سرور تحمل نمائی سمّ نقیع را چون شهد لطیف بچشی و زهر

هلاهل را چون عسل مصفی بطلبی زیرا این بلا اگر چه تلخ

است ولی ثمر شیرین دارد و حلاوت بی منتهی بخشد

اینست معنی من لم یرض بقضائی فلیطلب رباً سوائی و البهء علیک ع

ص ۲۶۳

ردیف ن- مشتمل بر پنج باب

باب اول- ناس غرق دریای غفلت اند

در لوح امین میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله

جناب امین، نامه شما که بتاريخ پنجم رمضان ۱۳۳۹ بود رسید و بدقت ملاحظه گشت چند روز پیش نامه ای مفصل ارسال شد ولی احتمال قدری دیر برسد زیرا بجای دیگر ارسال شد که از آنجا بفرستند این سفر مکاتیب ممهوراً محفوظاً رسید مرقوم نموده بودی که محض فضل از شرف نفس اماره بالسوء محفوظ مانم این دعا را عبدالبهاء در حق خویش دائماً ورد زبان امیدوارم که من و تو هر دو در صون و حمایت الهی محفوظ و مصون باشیم امورات واقعه در ایران جمیع سبب تنبه نفوس است تا رئیس و مرئوس جمیع بیدار گردند و متنبه شوند که مصداق آیه مبارکه تحقق یافته قد ظهر الفساد فی البر و البحر از همه بدتر عدم تنبه ناس است که متنبه باعمال و اخلاق خویش نمیگردند غرق دریای غفلتند این مصیبت فوق مصیبت هاست اگر چنانچه متنبه میشدند بزودی زائل میشد اما عدم تنبه سبب ازدیاد پریشانی است. باری این وقایع سبب گردد تا آنچه در الواح مقدسه مذکور و مضبوط تحقق یابد تا نفوس بیدار

ص ۲۶۴

گردند مرقوم نموده بودید که احبای طهران الحمد لله کل راحتند این از میمنت تعالیم مبارک است که جمیع اقوام و ملل امروز در نهایت تعب و اضطراب و پریشانی مگر احبای الهی که در شرق و غرب در نهایت راحت و سکون و خیرخواهی عالم انسانی پیش از این جمیع اقوام در بستر راحت و امان آسوده بودند و احبای الهی در دست تطاول ظالمان و ستمکاران دقیقه ای آرام نداشتند حال بعون و عنایت جمال مبارک یاران در امن و امان و طوائف سائره پریشان پس بشکرانه این موهبت کبری شب و روز باید بجوشیم و بکوشیم تا بااخلاقی متخلق گردیم که لایق و سزاوار بندگان جمال مبارک است " انتهی

باب دوم- نتیجه قیام بخدمت

در سفرنامه جلد اول مسطور است:

بنگارخانه تشریف بردند نقش و آثار قدیمه بسیار از نظر مبارک گذشت منجمله شیشه‌های کوچکی که در ایام قدیم در بعضی از ممالک فنیکیان بوده و مردم در عزای عزیزان خود اشکهای چشمشان را در آن شیشه‌ها با اجساد و مرده‌ها دفن میکردند. فرمودند به بینید این شیشه از زیر خاک بیش از اجساد آدمیان دوام نموده بعد فرمودند "باز اهل غرب چون ثروت و مالشان زیاد میشود آثار عتیقه جمع

ص ۲۶۵

میکنند که خدمتی بعالم صنایع نمایند ولی ایرانیها چون ثروتشان زیاد شود در سرطویله خود صد رأس اسب نگاه میدارند و بخدم و حشم میپردازند و بهوی و هوس مشغول میشوند اما نسبت بخدمات امر الله این هر دو بی نتیجه است مثلاً این زحمتهایی که در جمع آوری این اشیاء کشیده‌اند ملیونها خرج و صرف کرده‌اند اگر در سبیل الهی بود الی الابد ستاره سعادتشان از افق دو جهان میدرخشید اگر در این شهر سبب تبلیغ ده نفر میشدند تسلسل پیدا مینمود سبب عزت و سرور ابدی میگشت و مایه حیات سرمدی بود" انتهى (۲۵۶)

باب سوم- نراق

در لوحی میفرمایند:

هو الله

ای یاران روحانی من، نراق در اوایل ظهور نیر اشراق به محبت شمس حقیقت مشهور آفاق گشت شور و وله و جذب و شوق کل را احاطه نمود و روز بروز در ازدیاد بود تا آنکه سرمای زمهریر وجود نامبارک جعفر اعرج نفسش تأثیر نمود بعضی از بینخدان یعنی معدودی عنود پا گرفت و مضمحل شدند ولی از نحوست نفس و نفس آن کره زمهریر تأثیر باقی ماند حال یاران الهی که کواکب درّی درخشنده

ص ۲۶۶

فلک اثیرند باید چنان شعله زنند که تأثیر زمهریر را بکلی

زائل نمایند و نراق دوباره برج اشراق گردد و کلّ مفتون
دلبر آفاق شوند و صوت و وصیت یا بشری بملأ اعلیٰ رسد ع ع
باب چهارم- نصایح و مواعظ

در صفحه ۲۵۸ - ۲۵۹ بدایع الآثار جلد اول مسطور است
که حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه فرمودند:

"شماها بیکدیگر خیلی محبت داشته باشید دیدن همدیگر
نمائید. غمخوار کلّ باشید اگر یک نفر دور از شهر منزل دارد
محض ملاقات او بروید فقط بقول قناعت ننمائید بوصایای
الهیّه عامل باشید هر هفته مجلس نمائید و ضیافتها مهیا
کنید در ترویج معرفت الله و تحصیل کمالات روحانیّه بکوشید
اینست صفت بهائیان و آلا بهائی بودن بلفظ چه فائده دارد".
و نیز فرمودند:

"من ابدأ شماها را فراموش نمیکنم همیشه در یاد و خاطر من
هستید بجمیع یاران مهربانی من ابلاغ دارید من جمیع را
دوست میدارم و بشما نصیحت مینمایم که بفقرا مهربان باشید
محبت نمائید آنها را دستگیری کنید زیرا فقرا دل شکسته اند
اگر شماها بجهت اغنیاء جان نثاری نمائید گمان میکنند

ص ۲۶۷

مجبور است ولی چون بفقرا محبت کنید از صمیم قلب ممنون
و خشنود میشوند لهذا رعایت فقرا واجب است در پناه خدا باشید" انتهى
و نیز در سفرنامه مسطور است:

شخصی بود که خود را روسی میگفت در اطاق مبارک چون
احضار شد شکایت از روسها میکرد باو فرمودند "از روس بد
مگو با دشمن و دوست هر دو نکوئی کن بگو من با همه
یگانه ام بدل خیرخواه عموم باش از افکار سابقه بگذر و کلّ را
دعا نما با جمیع در صلح و صلاح باش با هیچ نفسی اظهار
کره و ملال منما اعلان صلح کن و بگو که حالا من با هیچکس
دیگر نزاعی ندارم و همه را ستایش نما همیشه حکایت حضرت
مسیح را بخاطر داشته باش که چون جسد مرده ای را دید که
همه اظهار نفرت از دیدن آن مینمودند فرمودند چه
دندانهای سفیدی دارد عرض کرد من امروز راه نجات و

فلاح خود یافتم فرمودند اگر باین تعالیم عمل کنی اعظم از این خواهی دید" انتهى

و نیز در سفرنامه مسطور است:

خطاب بسائر احباً فرمودند "من میروم لکن شما باید بر خدمت امر الله برخیزید قلبتان پاک باشد نیتتان خالص شود تا مستفیض از فیوضات الهیه گردید. ملاحظه نمائید که هر چند

ص ۲۶۸

آفتاب بر جمیع اشیاء یکسان میتابد ولی در آئینه صاف جلوه شدید نماید نه در سنگ سیاه شدت جلوه و حرارت آن در زجاج و بلور بجهت لطافت آنست اگر لطافت و صفا نباشد این تأثیرات ظاهر نشود همچنین باران اگر بر زمین شوره زار بیارد ابداً اثری از آن بظهور نرسد اما اگر بر زمین پاک و طیب بیارد سبز و خرم شود و بار و ثمر آرد امروز روزیست که قلوب صافیه از فیوضات ابدیه بهره گیرند و نفوس زکیه از تجلیات باقیه روشن و منور گردند شما الحمد لله مؤمن بالله و موقن بکلمات الله و متوجه بملکوت الله هستید ندای الهی را شنیدید قلبتان بنسائم جنت ابهی مهتر گردید نیت خیر دارید مقصدتان رضای الهی است مرادتان خدمت بملکوت رحمانی است پس بکمال قوت برخیزید و با یکدیگر در نهایت اتحاد باشید ابداً از یکدیگر مکدر نشوید نظرتان بملکوت حق باشد نه عالم خلق خلق را از برای خدا دوست دارید نه برای خود چون برای خدا دوست میدارید هیچوقت مکدر نمیشوید زیرا انسان کامل نیست لابد هر انسانی نقصی دارد اگر نظر بنفوس نمائید همیشه مکدر میشوید اما اگر نظر بخدا نمائید چون عالم حق عالم کمال است رحمت صرفست لذا برای او همه را دوست میدارید بهمه مهربانی میکنید پس بقصور کسی نظر

ص ۲۶۹

نمائید جمیع را بنظر عفو به بینید زیرا چشم خطا بین نظر بخطا کند اما نظر خطا پوش بخالق نفوس بنگرد چه که جمیع را او خلق کرده کل را او می پروراند رزق میدهد جمیع را روح و روان مبدول میفرماید چشم و گوش عطا میکند لهذا کل آیات قدرت او هستند باید جمیع را دوست داشت

بجميع مهربانی کرد فقرا را رعایت نمود ضعفا را حمایت کرد مریضان را شفا بخشید نادانان را تعلیم و تربیت نمود لذا من امیدوارم که اتحاد و اتفاق اجبای شیکاگو سبب اتحاد جميع اجبای امریکا شود جميع خلق از خلقشان استفاضه نمایند یعنی مقتدای کلّ شوند آنوقت تأییدات ملکوت ابهی و فیوضات شمس حقیقت احاطه نماید" انتهی (ص ۷۱)

و نیز در صفحه ۲۷۲ سفرنامه جلد اول مسطور است:
فرمودند که "امیدوارم در صون حمایت الهی باشید و بخدمت نوع انسانی موفق شوید و همیشه مایه سرور قلوب گردید زیرا بهترین انسان کسی است که قلوب را بدست آرد و خاطری نیازارد و بدترین نفوس نفسی است که قلوب را مکدر نماید و سبب حزن مردمان شود همیشه بکوشید که نفوس را مسرور نمائید و قلوب را شادمان کنید تا بتوانید سبب هدایت خلق گردید و اعلاء کلمة الله و نشر نفحات نمائید" انتهی

ص ۲۷۰

باب پنجم - نادر

مرکز میثاق جلّ ثنائه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:
"ای نادر محمد، نادر چند کرور ناس را خون ریخت تا آنکه اقلیم خاکی و کشور ترابی فتح نمود و عاقبت بجهان خاک شتافت و در قبری تنگ و تاریک مقرر گرفت پس تو چنان نادری شو که از ملک خاک مقدس شده بجهان الهی مقررگیری و در صحرای دلگشا جای گزینی" ع ع
ردیف و- مشتمل بر هفت باب

باب اول- وباء

حضرت عبدالبهاء در لوح سر رشته دار که در طهران بوده میفرمایند قوله الاحلی:
"از وباء مرقوم نموده بودید در قرآن میفرماید و لقد اخذناهم بالعذاب الاولی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون یعنی نفوس غافله را بعذاب دنیا مبتلا کردیم پیش از عذاب آخرت که شاید متنبه شوند و رجوع الی الله نمایند ولی این مردم نه چنان در خواب که صور اسرافیل نیز بیدار کند تا چه رسد بصوت و نفیر وباء و شیپور طاعون جفا

سبحان الله این قوم جهول خروج از جنت را از معجزات
شیطان ظلم فهمیدند و تسلط و بیا را از بیحرمتی بخواجه

ص ۲۷۱

بو العلی شمرند این چه جهالت است و این چه بلاهت ذرهم فی خوضهم یلعبون " انتهی

باب دوم- وسائل حصول حسن خاتمه

حضرت عبدالبهاء در لوح احبای یزد میفرمایند قوله تعالی:

"اما وسائل وصول بحسن خاتمه این است که باید از عجب

و کبر احتراز نمود و خودپسندی را مبعوض دانست و در جمیع

اوقات شرمسار بود و از هواجس نفس و هوی بیزار و از اهل

فتور و غرور در کنار و ثابت بر عهد و میثاق و علیکم البهاء الابهی ع"

باب سوم- وظائف اهل ایمان

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح احبای امریک میفرمایند:

قوله الاحلی "یاران و اماء رحمن باید خدمت بوحدت عالم

انسانی و محبت و الفت بین جمیع بشر نمایند جمیع طوایف

و ادیان و مذاهب را بنهایت خلوص و خیرخواهی و محبت

و مهربانی معامله کنند در فکر آن باشند که ثمره از شجره وجود

آنها حاصل گردد و هیچ ثمری اعظم از محبت و الفت بجمیع

بشر نیست حضرت بهاء الله خطاب بعالم انسانی میفرماید

که جمیع برگ یک دارید و ثمر یک شاخسار در اینصورت روابط

قرابت و اخوت و نبوت و ابوت در میان جمیع بشر ثابت و محقق

گشت پس بجان و دل بکوشید و بموجب این تعالیم حضرت

ص ۲۷۲

بهاء الله روش و سلوک نمائید هر مظلومی را ملجأ و پناه

باشید و هر مغلوبی را دستگیر و مجیر توانا هر مریضی را

طیب حاذق باشید و هر مجروحی را مرهم فائق شوید

هر خائفی را پناه امین گردید و هر مضطربی را سبب

راحت و تسکین هر مغمومی را مسرور نمائید و هر گریانی را

خندان کنید هر تشنه را آب گوارا شوید و هر گرسنه را مائده

آسمانی گردید هر ذلیلی را سبب عزت شوید و هر فقیری را

سبب نعمت گردید. زنهار زنهار از اینکه قلبی را برنجانید

زندهار زندهار از اينكه نفسى را بيازويد زندهار زندهار از اينكه
با نفسى بخلاف محبت حركت و سلوك كنيد زندهار زندهار
از اينكه انسانى را مأیوس كنيد هر نفسى كه سبب حزن جاني
و نوميدى دلى گردد اگر در طبقات زمين مأوى جويد بهتر
از آنست كه بر روى زمين سير و حركت نمايد و هر انسانى كه
راضى بذلت نوع خویش شود البته نابود شود بهتر است
زيرا عدم او بهتر از وجود است و موت بهتر از حيات پس من
شما را نصيحت مينمايم كه تا بتوانيد در خير عموم كوشيد و محبت
و الفت در كمال خلوص بجمع افراد بشر نمايد تعصب جنسى
و وطنى و دينى و مذهبى و سياسى و تجارى و صنايعى و زراعى
جمع را از ميان برداريد تا آزاد از جميع جهات باشيد
و مشيد بنیان وحدت عالم انسانى جميع اقليم اقليم واحد

ص ۲۷۳

است و تمام ملل سلاله ابو البشر اين تنازع بقا در بين گرگان
درنده سبب اين نزاع و حال عرصه زمين وسيع است و خوان
نعمت پروردگار ممدود در جميع اقليم و عليک البهاء الابهى عبدالبهاء عباس"
و در لوح احببای کرمانشاه ميفرمايند قوله الاحلى:

هو الله

اى مقبلان اى مؤمنان، طلوع شمس حقيقت محض نورانيت
عالم است و ظهور رحمانيت در انجمن بنى آدم نتيجه و ثمر
مشكور و سنوحات مقدسه اين فيض موفور رحمت صرف است و
فضل و موهبت بحت و نورانيت جهان و جهانيان الفت و
التيام و محبت و ارتباط و رحمانيت و يگانگى و ازاله بيگانگى
و وحدت با جميع من على الارض در نهايت آزادگى و فرزنگى.
جمال مبارك ميفرمايد همه بار يكداريد و برگ يكشاخسار
عالم وجود را بيك شجره و جميع نفوس بمنزله اثمار و اوراق و برگ
و ازهار تشبيه فرمودند لهذا بايد شاخه و برگ و شكوفه و
ثمر در نهايت طراوات باشند و حصول اين لطافت و حلاوت منوط
بارتباط و الفت است پس بايد يكديگر را بنهايت قوت نگهدارى
نمايند و حيات جاودانى طلبند احببای الهى بايد در عالم
وجود رحمت ربّ و دود گردند و موهبت مليک غيب و شهود
و نظر بعصيان و طغيان نمايند و نگاه بظلم و عدوان نکنند

نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر و شجر
ایجاد مشاهده کنند همیشه باین فکر باشند که خیری
بنفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودت و اعانتی بنفسی
نمایند دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند جمیع
من علی الارض را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه
را آشنا شمرند بقیدی مقید نباشند بلکه از هر بندی آزاد
گردند الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که اهل جفا را
جام وفا بخشد و اعدا را در عطا مبدول دارد هر ستمگر
بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار و دود گردد
اینست وصایای جمال مبارک اینست نصایح اسم اعظم
ای یاران عزیز، جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان
در نهایت خصومت و وبال ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت
وفا پنهان گشته جمیع ملل و اقوام عالم چنگ تیز نموده و با
یکدیگر جنگ و ستیز مینمایند بنیان بشر است که زیر و زیر
است هزاران خانمانست که بی سر و سامان است در هر
سالی هزاران هزار نفوس در میدان حرب و جدال آغشته
بخاک و خونست و خیمه سعادت و حیات منکوس و سرنگون
سروران سرداری نمایند و بخونریزی افتخار کنند و بفتنه انگیزی
مباهات نمایند یکی گوید من بنیان دولتی را برانداختم و
دیگری گوید مملکتی با خاک یکسان ساختم اینست مدار

فخر و مباهات بین بشر در جمیع جهات دوستی و راستی
مذموم و آشتی و حق پرستی مقدوح منادی صلح و صلاح و
محبت و سلام آئین جمال مبارکست که در قطب امکان خیمه
زده و جمیع ملل و اقوام را دعوت مینماید پس ای یاران
الهی، قدر این آئین نازنین بدانید و بموجب آن حرکت و
سلوک فرمائید و سبیل مستقیم و منهج قویم پیمائید و بخلق
بنمائید آهنگ ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای ربّ و دود
منتشر فرمائید تا جهان جهان دیگر گردد و عالم ظلمانی
منور شود و جسد مرده خلق حیات تازه جوید و هر نفسی

بنفس رحمانی حیات ابدیّه طلبد این زندگانی عالم فانی
در اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحت
و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا
خوانید و نفوس را بروش و سلوک ملأ اعلی دعوت کنید
یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید
فقیرانرا کتر غنا گردید و مریضانرا درمان و شفا معین هر
مظلومی باشید و مجیر هر محروم در فکر آن باشید که خدمت
بهر نفسی از نوع بشر بنمائید و باعراض و انکار و استکبار و ظلم و
عدوان خلق اهمّیت ندهید و اعتنا نکنید و بالعکس معامله
نمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت هر نفسی
از احبّای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت

ص ۲۷۶

پروردگار باشد و موهبت آمرزگار بهر نفسی میرسد خیری
بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل
افکار تا نور هدایت بتابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه
نماید محبّت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت
است در هر کاشانه لانه نماید. ای احبّای، الهی همّتی
بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا سرّ پنهان آشکار
شود و حقایق اشیاء مشهود و عیان گردد " انتهی

باب چهارم- وظائف محافل روحانیّه

در سفرنامه جلد اول مسطور است:

"آتش محفل روحانی و مجلس شور احبّاء در محضر انور منعقد
از تکالیف محفل شور سؤال نمودند فرمودند " اول وظیفه
اعضاء الفت و اتّحاد آنهاست که سبب حصول نتایج حسنه
گردد اگر اتّحاد نباشد یا معاذ الله سبب اختلاف شود
البته نبودن آن بهتر است اگر محفل شور یا مجلس عمومی
سبب کدورت گردد باید متروک ماند چقدر خوشم آمد از
احبّای کلیفورنیا که میگفتند ماها محفل شور نمیخواهیم زیرا
بخيال ریاست و برتری میافتمیم و اسباب اختلاف میشویم اما
حالا الحمد لله بقدر وسع خود خدمت میکنیم و خیالی جز نشر
نفحات الله نداریم پس چون اتّحاد اعضاء حاصل شد ثانی
وظیفه شان تلاوت آیات و مناجات و حالت تذکّر و تنبّه است

چنانکه خود را بین یدی الله مشاهده نمایند ثالث فکر و مذاکره در تبلیغ امر الله بجمیع اطراف و اکناف است و بتمام قوی باید قیام بر این امر عظیم نمایند و تعیین و ترویج لوازم تبلیغ امر الله کنند رابع در فکر و ذکر رعایت فقرا و ضعفا و حمایت مرضی باشند خامس اصلاح و تدبیر امور احببا و مسائل اخری "انتهی (ص ۳۴۹) باب پنجم- وقایع کربلا

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرمایند:

"البته احبای الهی از واقعه اصفهان بسیار متحسرنند و متأثر و لابد قلوب اصفیا از توهین اعداء محزون گردد ولی چون بحقیقت نگری این واقعه اصفهان نیز اعظم دلیل و برهان بر بزرگواری آن نفوس مبارکه و برهان عزت ابدیه برای شهدای سبیل الهی. ملاحظه نمائید که بعد از شهادت حضرت سید الشهداء روحی له الفداء در ایام امویین آثاری که در قتلگاه بود بکلی محو کردند و آن صحرا را شخم زدند و زراعت کردند تا قتلگاه بکلی مفقود شود هفتاد سال بر اینمنوال قتلگاه معدوم الاثر بود و امویون نگهبان گذاشتند که مبادا کسی از یک فرسخی بتواند زیارتی نماید در این هفتاد سال ابدأ تقرّب بقتلگاه ممکن نبود اگر نفس متنبهی مؤمنی بود از ده فرسخ توجه بقتلگاه

میکرد و زیارت مینمود این نیز در نهایت احتیاط و همچنین قبر منور حضرت امیر علیه السلام بهمین منوال محو و نابود نمودند بعد از آنکه بنی عباس خلافت امویّه را محو نمودند و بر سریر سلطنت نشستند اجازت زیارت دادند و در قتلگاه محبان حضرت آثاری بنا کردند که دلالت بر موقعیت آن محل مینمود بعد از مدتی مدیده در زمان متوکل عباسی نیز حکم مبرم صادر که دوباره آن مقامات مقدسه را ویران کنند باز بکلی محو و نابود نمودند و آن صحرا را شخم زدند و زراعت کردند حتی از ده فرسخی نمیگذاشتند کسی نزدیک برود تا آنکه حکومت و صدارت و وزارت بدست آل بویه افتاد و آل بویه از

محبان حضرت سید الشهداء روحی له الفداء بودند و چنان نفوذ و قدرتی حاصل کردند که از برای خلافت عباسی نفوذی نگذاشتند امور جمیعاً در دست آل بویه بود و خلیفه در قصر خلافت بن خود مشغول در زمان آل بویه دوباره تعمیر قتلگاه کردند و همچنین مرقد منور حضرت امیر را دفعه ثالث باز انشاء نمودند حتی عضد الدوله که اعظم رجال آل بویه است سلطنت ایران را تجدید کرد و لقب پادشاهی گرفت و در خطبه بعد از خلیفه ذکر پادشاهی عضد الدوله بود آن روز را ایرانیان در بغداد عید گرفتند که الحمد لله ایرانیان بعد از اضمحلال تام دوباره علم برافراختند و آن روز در قصر عضد الدوله

ص ۲۷۹

خارج بغداد بزم طرب آراستند و چنگ و چغانه و نغمه و ترانه پاکویان دست افشان کف زنان روز را بعصر رساندند بعضی از حاضرین از وزراء که ایرانی بودند از عضد الدوله خواهش نمودند که امروز روز تجدید سلطنت ایران است و سزاوار نهایت شادمانی. الحمد لله بزم طرب از هر جهت بریاست لهذا رجا مینمائیم که اذن و اجازت فرمائید که بر حسب عادت سابق ایرانیان در چنین روز فیروزی صراحی و ساغر بمیان آید عضد الدوله گفت ان شرب الراح مقبول بالمطر نم نم باران بمی خواران خوش است. امروز بارانی نیست خواست عذر بخواهد بعد از ساعتی ابری پیدا شد و باران شدید بارید گفتند ایها الملک باران نیز بارید قضا و قدر موافقت بامر تو نمود دیگر مانعی نماند خلاصه جشنی جدید برخاست و ساغر بدور آمد در این اثناء جناب عضد الدوله بیمار شد وجع شدیدی در امعاء حاصل گشت قریب بصبح از حیات نومید گردید سؤال نمودند که ای شحص جلیل چه وصیتی داری بفرما گفت ما اغنی عنی مالیه هلك عنی سلطانیه چه وصیت کنم هیچ وصیتی ندارم جزیک وصیت و آن اینست که مرا در آستان حضرت امیر نظیر پاسبان دفن کنید و بر قبر من بنویسید و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید حال ملاحظه کن که چه خبر است لهذا یقین

بدان که آن اجدات مطهره چنان مرتفع گردد که بایوان
 کیوان هممعنان شود در امر الله نفس خرابی سبب آبادی
 است و حقیقت ذلت سبب عزت کبری بی نام و نشانی نشانه
 عزت عظمی ذرهم فی خوضهم یلعبون اما مسئله حضرت
 محترم وزیر بی نظیر ما یک درویش بینوائی داشتیم از اهالی
 بلوچستان نام مبارکش محمد خان و از متصوفین آن زمان و از
 یارهای جانی مرحوم پدر حضرت وزیر محترم محمد خان مذکور
 عزم حضور نمود و بطهران مرور کرد حضرت مرحوم مغفور
 اعلی الله مقامه و اسکنه فی جوار رحمته الکبری آن محمد خان
 را در خانه منزل دادند نظر باشنائی که در عالم درویشی
 داشتند باو فرمودند که چون بحضور حضرت مقصود رسی
 استدعا نمائی که دعائی در حق من فرمایند تا خدا اولادی
 بمن ببخشد محمد خان چون بحضور رسید عرض کرد جمال مبارک
 فرمودند چون رجوع نمائی و بطهران عبور کنی خدمت حضرت
 شخص جلیل عرض کنی که ما دعائی در حق تو نمودیم و این
 دانه نقل را بایشان بده تا میل فرمایند و یقیناً حتماً دعا
 مستجاب خواهد گشت محمد خان چون بطهران رسید خدمت
 ایشان رفت و این پیام برساند و آن دانه نقل را تقدیم کرد
 و بلوچستان رفت و جمیع مایملک خویش را بتمامه باولاد
 و خویشان بخشید و فرداً و حیداً عزم حضور در ارض مقدس نمود

و در نهایت آزادگی و جمعیت خاطر کوه و صحرا پیمود و مناجات
 کنان بطهران رسید باز بحضور حضرت شخص جلیل شتافت
 و محرمانه در خلوت ملاقات کرد دید طفلی نیکو شمائل در
 آغوش مشارالیه است فرمود یا محمد خان این است آن طفل
 موعود الحمد لله بحیث وجود آمد خواهش ثانی دارم که
 این طفل در صون حمایت الهی محفوظ ماند زیرا در دنیا
 هیچ تسلی خاطر نداری مگر باین طفل حال آن طفل
 حضرت وزیر بی نظیر است و چون خان مذکور بساحت اقدس
 رسید خواهش مشارالیه را عرض کرد بجهت موقیبت و مصونیت
 آن ذات محترم دعا فرمودند و علیک البهاء الابهی " انتهى

ای یاران ممتحن عبدالبهاء، از قرار معلوم شخصی شریر در آن صفحات بر غنی و فقیر هجوم و ایلغار نمود و یار و اغیار اذیت و آزار کرد تالان و تاراج نمود و باج و خراج گرفت نفسی را معاف نداشت و فلسی نگذاشت فی الحقیقه مصیبت عظمی بود و بلیّه کبری چه که یاران در محنت و زیان افتادند و بیگانگان در مشقّت بی پایان اگر چنین نمی نمود

ص ۲۸۲

شاید گرفتار جزای این رفتار نمیگشت عنقریب پریشان و بی سر و سامان گردد نام و نشان نماند ولی جمیع این مفساد از شئامت سوء تدبیر و خطا و تقصیر آیات منسوخه حصول و رسوخ یافت و از فتاوای حجج غیر بالغه این صاعقه ظهور و بروز نمود با وجود این باز گروه نادان پیروی آنان مینماید دست و دامن بوسند و در آتش فتنه و فساد بسوزند. باری احبّای الهی باید از بلا یای نامتناهی ملول نگردند محزون نشوند زیرا در حمل بلا شریک و سهمیم جمال ابهی شوند چه که هر چند آن مه تابان عموم خلق را رحیم و رؤوف و مهربان بود ولی نادانان چنان آتش افروختند و پرده حیا سوختند که آن مرکز جمال بسلاسل و اغلال مبتلا شد و ضرب تازیانه و شکنجه روز و شبانه دید سرگشته و سرگردان کوه و هامون شد و نفی و سرگون و محبوس و مسجون گشت . بیست و پنج سال در زندان بود و معذب و مهان . پس باید یاران شکر یزدان نمایند که تالان و تاراج شدند و سهام ظلم و ستم را آماج گشتند قریه جمال مبارک را در مازندران دوازده هزار سپاه ظلم هجوم نمود چنان تاراج کردند که اثری از امتعه و اموال حتّی غلّه از برای اهل قریه نگذاشتند گاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزاندند نفوسی بیگناه را شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر و زنجیر نمودند و بطهران آوردند و بزدان

ص ۲۸۳

انداختند حضرت روح الارواح ملاً عبد الفتاح را ریش با
چنه بریدند و با زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند
با وجود اینکه پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند ولی آن
روح مجرد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت و خون از
زنج بریده میریخت با وجود این تا نفس اخیر آن اسیر
بصوت جهیر مناجات میکرد و شکر ربّ الآیات مینمود که در
سبیل جانان مورد تاراج و تالان گشت و اسیر کند و زنجیر
شد و با محاسن بخون رنگین قطع طریق مینمود و بوصول
بطهران در زندان جان بجانان داد و قربان یار مهربان
گشت و مسرور و خندان فدای آن مه تابان گردید
نعم ما قال الشاعر:

ماند آن خنده بر او وقف ابد

همچو جان پاک احمد با احد

باری یاران باید شکر حضرت رحمن نمایند که از بلایا بهره و
نصیب بردند و صبر و تحملی عجیب کردند البتّه این شام
ظلمانی را صبحی نورانی در پی و این ابر کثیف را افقی لطیف
از عقب این سمّ نقیع را شهدی فائق و این زخم شمشیر را
مرهمی نافع در پایان بعون و عنایات حضرت رحمن
و علیکم البهاء الابهی ع" انتهى

ص ۲۸۴

باب هفتم - وقایع بغداد

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لیلۀ ۱۹ جون سنۀ ۱۹۱۳

در پرت سعید در زیر خیمۀ مسافرین فرمودند:

"خیلی امر عجیبی است در پرت سعید چنین مجلس عظمی
عقد شده خوب است ملوک سر از خاک بیرون آرند و به بینند
که چگونه آیات آیات حقّ بلند گشته و اعلام ظالمان سرنگون
شده در بغداد شیخ عبد الحسین مجتهد هر وقت فرصتی
مییافت خفياً القائاتی میکرد ولی جمال مبارک جواب میفرمودند
از جمله القائات او این بود شبی بهمرازان خویش گفت که
در خواب دیدم که پادشاه ایران در زیر قبّه نشسته بمن گفت
جناب شیخ مطمئن باش که شمشیر من بهائیان را قلع و قمع
نماید و بر آن قبّه آیه الكرسي بخطّ انگلیزی نوشته شده بود

جمال مبارک بواسطه زین العابدین خان فخر الدوله پیغام فرمودند که این خواب رؤیای صادقانه است زیرا آیه الکرسی همان آیه الکرسی بود ولو بخط انگلیزی بود یعنی امر بهائی همان امر الهی اسلام است و لکن خط تغییر کرده یعنی لفظ تغییر کرده و لکن همان حقیقت و معنی است و اما آن قبه این امر الله است و آن محیط و مستولی بر پادشاه و پادشاه در ظل او و البته او غالب هست حال شاه و شیخ کجا است که ببیند در پرت سعید اقلیم مصر چنین جمعیتی در زیر

ص ۲۸۵

این خیمه تشکیل یافته است تماشا کنند چه خیمه خوبی است خیلی مکمل است مخالفین خواستند امر الله را محو نمایند اما امر الهی بلندتر شد و یزیدون لیطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره زیرا خدا امرش را ظاهر و نورش را باهر و فیضش را کامل مینماید خلاصه چیزی نگذشت که بغداد بزلزله درآمد جمعی از علما از جمله میرزا علی نقی و سید محمد و شیخ عبد الحسین و شیخ محمد حسین این مجتهدین شخصی شهیر از علماء که مسمی بمیرزا حسن عمو بود انتخاب کردند بحضور مبارک فرستادند و بواسطه زین العابدین خان فخر الدوله مشرف شد اول سؤالات علمیّه نمود جوابهای کافی شنید عرض نمود که در مسئله علم مسلم و محقق است- هیچکس حرف ندارد جمیع علماء معترف و قانعند لکن حضرات علما مرا فرستادند که امور خارق العاده ظاهر شود تا سبب اطمینان قلب آنان گردد فرمودند بسیار خوب ولی امر الهی ملعبه صبیان نیست چنانچه در قرآن از لسان معترضین میفرماید و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعاً او یکون لک بیت من زخرف و بعضی گفتند او تاتی بالله و الملائکة قبلا و بعضی گفتند او ترقی الی السماء ولن نؤمن لرقیق حتی تنزل علینا کتاباً در جواب همه اینها میفرماید قل سبحان ربی هل کنت الا بشراً رسولاً اما من میگویم

ص ۲۸۶

خیلی خوب ولی شماها متفق شوید و یک مسئله معین کنید

که اگر ظاهر شد برای ما شبهه نمی ماند و بنویسید و مهر کنید
و تسلیم نمائید آنوقت من یک شخصی را میفرستم تا آن معجزه
را ظاهر نماید میرزا حسن عموقانع شد و گفت دیگر حرف نماند
دست مبارک را بزور بوسید و رفت و بعلما گفت ولی علما
قبول نکردند که شاید این شخص ساحر باشد هر چه گفت
ای مجتهدین شما مرا فرستادید و خود چنین خواستید
فایده نبخشید ما را رسوا نمودید جمیع از این قضیه
خبر دارند بعد از چندی بکرمانشاه رفت و قضیه را بتمامه
در مجلس عماد الدوله حاکم کرمانشاه نقل کرد و چون میرزا
غوغای درویش که سرأ مؤمن بود و عماد الدوله مرید او و در
مجلس حاضر بودند تفصیل را شنید به بغداد و سایر اطراف
مرقوم نمود و همچنین میرزا حسن مشار الیه در طهران در
مجلس میرزا سعید خان وزیر دول خارجه این قضیه را بتمامها
نقل نمود و چون میرزا رضاقلی مرحوم حضور داشت تفصیل را مرقوم نمود" انتهى
ردیف ه- مشتمل بر چهار باب
باب اول هرکسی را هوسی در سراسر است
حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

ص ۲۸۷

هو الله

ای شیدای جمال الهی، هرکسی را هوسی در سر و آرزوئی
در دل یکی هوس روی آبدار و موی تابدار دارد و دیگری
آرزوی سلطنت در روزگاری یکی گرفتار ریاست است و دیگری
شیفته تجارت و ثروت یکی ارباب اختراع و صنعت است
و دیگری سالار لشکر و مدعی شجاعت تو از جمیع این بندها
آزاد شو و از کل قیود در کنار باش اگر آرزوئی داری وصل
جمال باقی در ملکوت ابهی بطلب و اگر تمنائی داری جهان
جاودانی بخواه و از کوثر معانی بنوش ع ع
باب دوم- هر نفس مبلّغی مؤید است قوله الاحلی:
ای یاران با وفای جمال مبارک، از الطاف بدیعه آن دلبر
یکتا امید چنان است که جوش و خروشی جدید در یاران
الهی پدید شود تا از آهنگ ملکوت ابهی که غیب امکان را
باهتزاز آورده سرور و وجدی عظیم یابند و کل بر اعلاء

کلمة الله قیام کنند تا نفحات الله خاور و باختر را جنت ابهی نماید و ابر موهبت روی زمین را گلشن برین کند و نسیم عنایت دشت و صحرا را معطر و معبر فرماید و این بتبلیغ امر الله و توضیح برهان الله و اقامه دلایل و حجج الهی و هدایت من علی الارض است ملاحظه کنید که حواریین حضرت مسیح معدودی قلیل بودند ولی چون از فیوضات حضرت مسیح مملو

ص ۲۸۸

گشتند و وصایا و نصایح حضرت مسیح چون روح در عروق و شریان سریان یافت به قسمی که جز حبّ و ذکر حضرت مسیح در وجود نماند و قیام بتبلیغ کردند واضح است چه اثر و ثمری عظیم حاصل شد حال ما نیز باید چنین بنمائیم. ای احبّای الهی، الیوم هر نفس مبلّغی مؤید است و مبلّغین صف اول مقرب درگاه کبریا و مستمد از ملکوت ابهی لهذا باید احبّای الهی نهایت محبت و احترام و رعایت را در حقّ مبلّغین مجری دارند و در هر جا وارد گردند سرور و حبور حصول یابد اما اوصاف مبلّغین در الواح الهی نازل مطابق آن اوصاف عمل فرمایند. والله الذی لا اله الا هو اگر پشه ضعیفی الیوم بصفات مبلّغین متّصف گردد و نداء بملکوت الهی نماید فرطاً آسمانی شود و ذباب فانی عقاب اوج رحمانی گردد قطره موج دریا زند و ذره روشنائی آفتاب دهد از جمیع اطراف فریاد این المبلّغین بلند است و از ملکوت ابهی ندای این المنجذبین این المنقطعین این الطیبین الطاهرین بگوش هوش میرسد زیرا استعداد عجیبی در آفاق ظاهر شده است تا این نداء استماع کنند ای یاران الهی، همّتی نمائید تا این شمع شاهد هر انجمن گردد و این آهنگ الهی سبب شادمانی هر انسانی شود و علیکم البهاء الابهی ع انتهى

ص ۲۸۹

باب سوم- هوسرانیهای یحیی ازل
در این مقام این لوح مبارک بعنوان حاجی غلامحسین از قلم حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه نازل زیب اوراق میسازد

قوله الاحلی:

"جمیع یار و اغیار حتی افراد بیانی‌ها مطلعند که جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلی تاج درویشی بر سر نهاد و کشکول فقر بدست و پوست طریقت بر دوش از مازندران باین وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیر داد و خود در نهایت تقیه و خفا در مازندران و رشت سیر و گشت مینمود عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه بغداد وارد شدند او نیز خفياً بلباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک بسلیمانیه تشریف بردند او در سوق الشیوخ بغداد و سماوه و بصره بکفش فروشی مشغول و مشهور بود و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود بحاجی علی لاص فروش یعنی گچ فروش معروف بود ابداً ذکری از امر باقی نمانده بود و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و صیت و صوت حق جهانگیر گشت و خوف و خطر نماند هر کس از پس پرده برون آمد میدانی یافت و جولانی کرد کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس مستظل در ظلّ

ص ۲۹۰

انگلیس تا بحال کجا بودی یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی بعد از شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت و در مقابل اعداء چه مقاومتی حاصل شد جز اینکه بهفت شهید باصطلاح توقیع مرقوم گشت از جمله ملا جعفر در کاشان و سید محمد ملیح در طهران و دیگران و در آخر هر یک توقیع ارسالوا لنا بکراً مرقوم بود و هیچیک هم نیز الحمد لله ارسال ننمود و در لوح مسطور مرقوم گشت ان الله یحب ان یراک بین الفین من الحوریات و هر چه ممکن بود تزئید نساء شد از شیراز ام احمد از تفرش بدری از مازندران رقیه و از بغداد متعدّد با وجود این باینها قناعت نشد حرم محترمه حضرت اعلی همشیره ملا رجبعلی ام المؤمنین و بنص قاطع حضرت اعلی ازدواج جائز نه او نیز تصرف شد و بعد از چند روز بحاجی سید محمد بخشیده گشت

دیگر نه صدائی نه ندائی نه ذکری نه ثنائی بکلی امر
حضرت اعلیٰ روحی له الفداء محو و نابود گردید و اگر
جمال مبارک روحی لاجبائہ الفداء از سفر کردستان مراجعت
نفرموده بودند و الله الذی لا اله الا هو اسمی از این امر
باقی نمانده بود و جمیع خویش و بیگانه باین شهادت
میدهند. باری حال نیز در قبرس تحت حمایت انگلیس

ص ۲۹۱

الحمد لله براحت و سرور مشغول و بیچارگان مریدان
در طهران بمواعد عرقوبیه (۱) و رمل اسطرلاب و همیه
و ترغیب و تحریص بر فساد و فتنه در حق حکومت گردید
که چنین و چنان خواهد شد و بواسطه مریدان بیخردان
تاج و صولجان بخشیده شد و جمیع گرفتار گشتند و آن بیچارگان
به نکبت ابدی و خسران سرمدی مبتلا شدند و خود در
کمال راحت نه خوفی نه باکی و نه بیم از موقع خطرناکی
در کمال نعمت و آسودگی ایامی میگذرانند باری مقصود
اینست این مریدان که در طهران عریده مینمودند و
مطمئن بوعده و وعید او بودند لازم بود که او را بخواهند
که بطهران قدم رنجه فرماید و سرور و سردار گردد
و چنین تشویقات و تحریصات را در آنجا مجری دارد.

(۱) عرقوب یک تن از عمالقه است که در خلف و عد ضرب
المثل است زیرا برادر خود وعده داد که چون نخل
شکوفه کند و خرما آرد همه را بدو دهد پس از رسیدن
زمان و رسیدن خرما شبانه عرقوب رفته همه خرماها را خود
چید و برادرش چیزی نداد و در خلف و عد مشهور گردید
و در السنه شعراء معروف گشت چنانچه مرحوم شیخ الرئیس
قاجار خطاب بشهاب نامی میگوید:
یا ساقط الرأی خلف الوای ذا مطل
قد صرت فی الخلف بعد الوعد عرقوبا
لقد سمعنا بان الشهب ثاقبه

و ما سمعنا شهابا قط مثقوبا

مظاهر الهیّه و اولیای الهی آنچه بدیگران تکلیف
 مینمودند اول خود متصدی آن میشدند لکن جناب معلوم
 در قبرس در مهد امن و امان آرمیده و بیچارگان مریدان
 را دم توپ انداخت و بدار کشید اگر نفسی انصاف دهد
 همین کفایت است و علیک البهاء الابهی ع " انتهى
 باب چهارم- هر حزبی از پی کاری روند
 در لوح احبای سالیان میفرمایند قوله الاحلی :
 "ای یاران مهربان، در عالم وجود هر حزبی در پی کاری
 روند و مسلکی جویند قومی بفلاحت پردازند و حزبی بتجارت
 گروهی پی صناعت گیرند و حزبی سیاست مشغول شوند
 و جمعی کسب علوم و فنون نمایند و حزبی بغیر شئون مألوف
 شوند هر یک درختی بنشانند و پرورش دهند و آبیاری
 کنند و زحمات زیاد تحمل نمایند عاقبت ملاحظه کنند
 که ثمری نداشته و فایده بدست نیامده پشیمان گردند و
 بخسران مبین مبتلا شوند مگر نفوسی که در ظلّ کلمه
 وحدانیت درآیند و در سایه سدره منتهی بیاسایند و
 بخدمت آستان مقدّس پردازند آن نفوس ثمر بدیعی یابند
 و از شجر امر بار و بر جدید خورند ملاحظه کنید که
 در این جهان هزاران هزار نفوس موجود شده و بجان و دل

کوشش نمودند درخت امیدی کاشتند و پرورش دادند
 و تحمل زحمات کردند چون در پایان عمر وقت ثمر و بر
 شد میوه تلخ ببار آورد و سم قاتل حاصل شد خسران
 مبین مشهود گشت و یأس شدید حاصل گردید فاعتبروا
 یا اولی الابصار پس ای یاران، در فکر آن باشید که درخت
 امیدی بنشانید تا ثمر جدید مبذول دارد و در پایان
 حیات سبب نجات گردد و الا حسرت اندر حسرت است
 و یأس و نومیدی بی پایان " انتهى
 ردیفی- مشتمل بر دو باب
 باب اول- ید عنایت نسوان را نجات داد
 حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح امة الله عذرا و نیره

از بستگان استاد حسن صبّاح میفرمایند قوله تعالی:
در این دور بدیع اماء رحمن باید هر دم هزار شکرانه نمایند
که ید عنایت نساء را از حضيض ذلّت نجات داد و باوج
عزّت رجال رسانده ملاحظه نمائید که چه موهبتی است
زیرا حزب نساء بدرجه ای در شرق ساقط بودند که در لسان عربی
چون ذکر زن را میخواستند اجلک الله نسوان میگفتند
نظیر آن اجلک الله حمار میگفتند و در لسان ترکی حاشا
حضور دن قاری در و در لسان فارسی در ذکر زن بلا نسبت

ص ۲۹۴

میگفتند و تعبیر بضعیفه مینمودند حال الحمد لله در ظلّ

عنایت مبارک نساء در نهایت احترامند انتهى

باب دوم- یوسف مصر الهی

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرمایند قوله الاحلی:

هو الابهی

یا من استسقی من معین الحیاة انّ قافلة الملکوت قد
ظعنّت فی بیداء الجبروت فارسلت رائدها یتغی ماء
فی غیاهب الآبار فادلی دلوه و قال یا بشری هذا غلام
المیثاق قد القوه الاخوة فی جبّ البهتان و شروه بثمن
بخس دراهم معدودة فویل لهم ممّا یکسبون و البهء علیک
و علی من اشتری هذا الغلام من هؤلاء الاخوان ع

انتهی

در این مقام فصل دوم از قسمت دوم کتاب مائده آسمانی پایان رسید

!